



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مقامات

●● فصلنامه از منظر انجمن‌های سیاسی، فرهنگی

- سر مقاله
- حج در سوره بقره (۱۱۱)
- حج برتر در سنت نبوی
- نمودهایی از «نویسنده‌ها و فکرگر مذهبی»
- اخلاقی، پیامبر اعظم (ص) در حج
- پیامبر، خلق تعلیم
- سیر و رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اعظم (ص) با غیر مسلمانان
- وازة علیه و موقعیت جغرافیایی آن
- استوانه وجود و هیأت‌های نمایندگی
- انصر کلامی غیر «خلق البشر علیها»
- هلال سرخ گسترش اسلام در یثرب
- تقدیمی کنش مسلمان شداد بر تقالی بر نوشته
- یک کنش ضداسلام در اواخر دوره صفوی
- نوشته روحان پیکر مطهر پیامبر اعظم (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه

انجمن‌های سیاسی، فرهنگی

۱۳۸۵



ویژه نامه سال پیامبر اعظم (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	میقات حج-جلد ۵۶
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	سرمقاله
۱۴	حج در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۵	حج برتر در سنت نبوی
۴۱	نمودهایی از «توصیه‌ها و کارکردهای اخلاقی» پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حج
۵۸	پیامبر، خلق عظیم
۷۶	سیره و رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با غیر مسلمانان
۱۱۶	واژه عقبه و موقعیت جغرافیایی آن
۱۲۹	استوانه وفود و هیأت‌های نمایندگی
۱۳۹	اندر نادرستی خبر «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا»
۱۴۶	علل تسریع گسترش اسلام در یثرب
۱۶۸	نقد‌های کشیش مسلمان شده پرتغالی بر نوشته یک کشیش ضد اسلام در اواخر دوره صفوی
۲۰۶	توطئه ربودن پیکر مطهر پیامبر اعظم
۲۱۵	درباره مرکز

میقات حج-جلد ۵۶**مشخصات کتاب**

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج / نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰ ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س ۹م ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

سرمقاله

ص: ۵

افراد بشر، همگی مدیون پیامبران الهی‌اند و اگر تعالیم و فرهنگ دینی و اخلاقی نمی‌بود. انسان‌ها همچون چهارپایان و بلکه بدتر از آن‌ها زندگی می‌کردند؛ **أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (۱)**

در جهان امروز هر کشور و ملت‌ای که با دین و فرهنگ اخلاقی پیامبران آشنا بوده و بر اساس آموزه‌های دینی و الهی عمل می‌کنند، کمتر گرفتار مفاسد و مشکلات اخلاقی‌اند و آنان که از این مکتب دورند، سببیت، بی‌رحمی و تجاوز به حقوق مردم و ظلم و ستم در میان آن‌ها بیشتر است. در میان پیامبران و رسولان، پیامبر اسلام، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از همه برتر و دارای امتیاز بیشتر است و می‌توان گفت که آن حضرت، جامع همه ویژگی‌های انبیای الهی است. مهمترین هدفی که پیامبر دنبال می‌کرد، آگاه ساختن و مهذب نمودن مردم برای رسیدن به جامعه مطلوب و به تعبیر قرآن «حیات طیبه» بود.

قرآن کریم در این باره می‌گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (۲)** حیات طیبه، زندگی سراسر آمیخته با معنویت و به دور از رذایل و ناهنجاری‌های اخلاقی و اجتماعی است. برای تحقق این هدف، انبیا با بهره‌گیری از آموزه‌های وحی، مردم غوطه‌ور در

۱- اعراف: ۱۷۹

۲- الانفال: ۲۴

ص: ۶

فرهنگ و اندیشه‌های جاهلی را متحول ساخته، اخلاق و آداب اسلامی را به آنان آموزش می‌دادند و سپس به ایشان علم و حکمت می‌آموختند؛ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۱)

و از سوی دیگر زنجیرهای اسارت و بندگی را از دست و پای مردم برمی‌داشتند. وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِضْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (۲)

آنگاه پاکی‌ها و پاکیزگی‌ها و بدی‌ها و پلیدی‌ها را برای مردم تبیین نموده، از آنان می‌خواستند با بهره‌گیری از پاکی‌ها و اجتناب از پلیدی‌ها، راه را برای رشد و کمال خویش فراهم کنند؛ وَيَجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ (۳)

و در همین راستا چگونگی اقامه عدل و قسط را به مردم تعلیم دادند تا جامعه‌ای به دور از ظلم و ستم برپا کنند و همگان با هم زندگی مسالمت آمیز داشته باشند. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (۴)

از مردم می‌خواستند تا دروغ نگویند، آبروی همدیگر را نبرند، اموال یکدیگر را به ناحق نخورند، به حقوق همدیگر تجاوز نکنند، با هم مهربان باشند، کوچکترها بزرگترها را محترم بشمارند، بزرگترها به کوچکترها ترحم کنند، زنان و مردان همدیگر را شریک زندگی و مکمل هم بدانند و با نیایش و نماز و عبادت، خود را به فیض‌بخشی هستی نزدیک کنند و ...

این‌ها گوشه‌ای از روش‌ها و برنامه‌های پیامبران به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای ایجاد یک جامعه شایسته و توحیدی است.

از سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله از نظر شخصی و اخلاقی نیز دارای جاذبه‌های فراوانی است. او نسبت به همگان مهربان و دلسوز است؛ فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (۵).

دارای بهترین اخلاق است؛ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (۶).

در هدایت و ایمان آوردن مردم، حریص و نسبت به مؤمنان رحیم و مهربان است؛ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (۷).

قرآن از همه پیروان اسلام؛ آنان که طالب کمال و تشنه حق و فضیلت‌اند

۱- جمعه: ۲

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- اعراف: ۱۵۷

۴- حدید: ۲۵

۵- آل عمران: ۱۵۹

۶- قلم: ۴

۷- انفال: ۱۲۸

ص: ۷

خواسته است تا پیروی از این برترین موجود آفرینش و فرستاده امین الهی، زمینه را برای دستیابی به خیر دنیا و آخرت فراهم سازند؛ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ (۱).

لیکن باید به این حقیقت اعراف کرد که متأسفانه جوامع اسلامی با دارا بودن چنین ذخایر عظیم و ارزشمندی، به دلیل دوری عملی و اخلاقی از اسلام و رهبران آن، نتوانسته‌اند به حیات طیبه دست یابند و خود، در این انتخاب بد مقصرند.

رهبر فرزانه و بیدار انقلاب اسلامی، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای - مَدَّ ظِلَّهُ الْعَالِي - با نام‌گذاری سال ۱۳۸۵ ه. ش. به سال «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» فرصتی را برای همگان فراهم آوردند تا بار دیگر مردم عزیز و بزرگوار ایران اسلامی و دیگر ملت‌های پیرو این دین حنیف با این ذخیره بزرگ آشنا و با عمل به این آموزه‌های بی‌بدیل و حیات‌آفرین در تحقق جامعه نمونه اسلامی و حیات طیبه گام‌هایی مؤثر بردارند.

فصلنامه میقات حج، برای ارج‌گزاری به این اقدام مبارک، مطالب این شماره را به موضوع «پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله» اختصاص داد تا گامی هر چند کوچک در این تلاش بزرگ بردارد.

از عالمان و اندیشمندی که با نوشتن مقاله ما را یاری دادند، صمیمانه تشکر و قدردانی می‌کنیم و امیدواریم با همکاری دیگر فرهیختگان، بتوانیم تا پایان سال شماره دیگری از فصلنامه را نیز به این موضوع مهم و پرجاذبه اختصاص دهیم.

مدیر مسئول

ص: ۸
پی‌نوشت‌ها

حج در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله

جواد محدثی

مقدمه

نگاه و پیروی از اسوه و الگو، آدمی را زودتر به هدف می‌رساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و اولیای دین، سرمشق مسلمانانند و آشنایی با سیره اخلاقی و عبادی آنان، برای بهتر پیمودن این مسیر بسیار مفید است.

از این رو، توجه به سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عبادت، به ویژه در انجام مناسک حج و حضور در این شعائر ابراهیمی، برای امت او کارساز است.

آنچه می‌خوانید، نمونه‌هایی است از شیوه حج‌گزاری آن حضرت، که در منابع تاریخی و حدیثی آمده است، باشد که آن «اسوه حق» را در همه ابعاد زندگی الگویی عمل قرار دهیم، تا زودتر و درست‌تر به مقصود برسیم.

حرمت مکه و کعبه

خانه توحید و قبله مسلمین، که بازسازی آن، یادگار ابراهیم خلیل علیه السلام است، مکانی است مقدس و شهری است مورد احترام. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این حرمت را پاس می‌داشت و با ذکر و دعا و رعایت ادب، بر قداست آن توجه می‌داد و با تهلیل و تکبیر وارد شهر و حرم الهی می‌شد. هنگام رفتن به مکه، از تپه شمالی وارد و از ناحیه جنوب خارج می‌گشت. (۱)

ص: ۱۰

نقل شده است که تنها یک بار به درون کعبه رفت. جامه و عبایش را زیر پای خود انداخت و کفش‌هایش را از پای در آورد و میان دو ستون داخل کعبه، دو رکعت نماز گزارد. (۱) هنگام ورود به مکه، خدا را به عنوان «ذی المعارج» و صاحب والایی بسیار می‌ستود. در مسیر راه، هنگام برخورد با هر سواره‌ای یا فراز آمدن بر هر تپه‌ای یا فرود آمدن به هر وادی و در فرصت‌های آخر شب و در پی نمازها «لَيْتِيكَ اللَّهُمَّ لَيْتِيكَ لَيْتِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِيكَ» می‌گفت (۲) و گاهی در طول راه، پیاده‌ها را سوار بر شتر خویش می‌کرد.

احرام و تلبیه

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در دو پارچه یمانی احرام می‌بست؛ همان دو جامه احرام که هنگام وفات نیز در همان‌ها کفن شد. (۳) جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر هنگام احرام اینگونه لیتیک گفت:

«لَيْتِيكَ، اللَّهُمَّ لَيْتِيكَ، لَيْتِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِيكَ، أَنْ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَيْتِيكَ». (۴) همچنین نقل شده که آن حضرت، شب را در ذوالحلیفه می‌گذراند. هنگام صبح، پس از نماز فجر، بر مرکب خویش سوار می‌شد و لیتیک می‌گفت. فضل بن عباس نیز نقل کرده که پیامبر، در طول سفر، لیتیک می‌گفت تا آن که رمی جمره عقبه کند.

آنگاه هفت سنگ بر جمره عقبه می‌زد و با هر سنگریزه، تکبیر می‌گفت (۵) و چون از گفتن لیتیک فراغت می‌یافت، از خدای متعال، مغفرت و رضایت او را می‌خواست و در خواست‌هایی از آتش دوزخ داشت. (۶) از محرمات احرام، زیر سایه رفتن است، مگر آنگاه که به منزلگاه برسند و زیر سقف یا خیمه بگذرانند.

روزی یکی از معاندان، از امام کاظم علیه السلام در باره استظلال (زیر سایه رفتن) پرسید و این که مگر میان سایه کجاوه در حال سفر با سایه خیمه در حال نزول فرقی هست؟ حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام او را از این که در دین قیاس می‌کند نکوهش کرد و فرمود: ما مثل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کنیم و مثل او ذکر و لیتیک می‌گوییم. سپس فرمود:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر مرکب خویش سوار می‌شد و هنگام سوار شدن، سایه‌بان نداشت و گاهی حرارت آفتاب او را رنج می‌داد. بعضی از بدنش را با بعضی دیگر

۱- تهذیب الاحکام، ج ۵، صص ۴۹۱ و ۲۷۹

۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۹

۳- همان، ص ۳۳۹

۴- جعفریات، ص ۶۴

۵- طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷۹ و ج ۱۸، ص ۲۶۸

۶- همان، ج ۴، ص ۸۵

ص: ۱۱

و گاهی صورتش را با دستش می پوشانید. اما آنگاه که در منزلگاه فرود می آمد، زیر خیمه و سایه خیمه یا سایه دیوار قرار می گرفت. (۱) از مواقع استجاب دعا، هنگام ورود به خانه خداوند است که چشم زائر به بیت الله می افتد. خدایی که از بندگانش خواسته به زیارت خانه اش آیند، سزاوار است که در لحظه ورود میهمان، پذیرایی کند و پذیرایی خدا استجاب دعاست. از این رو، در آن لحظه سفارش به دعا شده است. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نیز چنین روشی داشت و هنگامی که از طرف خانه یعلی می خواست وارد مسجد الحرام شود، رو به کعبه می ایستاد و این چنین دعا می کرد:

«إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا جَاءَ مَكَانًا مِنْ دَارِ يَعْلَى اسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ فَدَعَا». (۲) ادب طواف

در سیره نبوی، در باره «طواف» نکات متعددی نقل شده که به برخی از آنها اشاره می شود:

از امام صادق علیه السلام در باره ویژگی طواف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند. حضرت فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شب و روز، ده بار طواف می کرد؛ هر بار هفت دور. سه بار در آغاز شب، سه بار در آخر شب، دو بار هنگام صبح و دو بار بعد از ظهر. و در فاصله این نوبت ها به استراحت می پرداخت. (۳) در حدیثی از امام هادی علیه السلام نقل شده که آن حضرت فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ وَيَقْبَلُ الْحَجَرَ». (۴) «پیامبر خدا خانه خدا را طواف می کرد و حجر الاسود را می بوسید.»

امام صادق علیه السلام در حال طواف بود که سفیان ثوری از آن حضرت پرسید: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام طواف به حجر الاسود می رسید، چه می کرد؟ حضرت فرمود: «كَانَ يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً»، در هر طواف واجب و مستحب، دست بر آن می کشید. آنگاه امام صادق به طواف پرداخت و چون مقابل حجر الاسود رسید، عبور کرد و آن را استلام نکرد. سفیان ثوری خود را به حضرت رسانید و گفت: مگر نفرمودید که پیامبر در هر طواف واجب و مستحب، حجر الاسود را لمس می کرد؟ پس چرا خودتان چنین نکردید؟ امام صادق علیه السلام فرمود: مردم برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۱- الکافی، ج ۴، ص ۳۵۰

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۶۱ و ج ۵، ص ۳۷۴

۳- الکافی، ج ۴، ص ۴۲۸

۴- همان، ص ۵۶۷

ص: ۱۲

جایگاهی قائل بودند که برای من قائل نیستند. وقتی پیامبر به حجر الأسود می‌رسید، راه را برای حضرتش می‌گشودند تا استلام کند و من خوش ندارم که در ازدحام و شلوغی جمعیت وارد شوم. (۱) از علی علیه السلام نیز روایت شده است که:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَلِمُ الرُّكْنَيْنِ؛ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ وَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ، كُلَّمَا مَرَّ بِهِمَا فِي الطَّوَافِ». (۲) آنچه در انجام مناسک و عبادات مهم است، تبعیت از سیره اولیای دین است و این عملی تعبّدی است نه قیاسی و استحسانی. پیروان واقعی نیز باید در کیفیت حج‌گزاری، دقیقاً بر این منوال و سیره حرکت کنند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هرگاه عبورش به حجرالأسود و یمانی می‌افتاد، آن را استلام می‌کرد و دست بر آن‌ها می‌کشید. آنچه در انجام مناسک و عبادات مهم است، تبعیت از سیره اولیای دین است و این عملی تعبّدی است نه قیاسی و استحسانی. پیروان واقعی نیز باید در کیفیت حج‌گزاری، دقیقاً بر این منوال و سیره حرکت کنند.

بریدبن معاویه عجلای از حضرت صادق علیه السلام پرسید:

چرا مردم هنگام طواف، رکن حجرالأسود و یمانی را استلام می‌کنند، اما دو رکن دیگر کعبه را استلام نمی‌کنند؟

حضرت فرمود: همین پرسش را عبادبن صُهبیب بصری هم از من پرسید. به او گفتم: زیرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این دو را استلام کرد، اما آن دو را استلام نکرد و بر مردم است که آنگونه عمل کنند که پیامبر عمل کرده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَلَمَ هِدْيَيْنِ وَلَمْ يَسْتَلِمْ هَدْيَيْنِ فَإِنَّمَا عَلَى النَّاسِ أَنْ يَفْعَلُوا مَا فَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ...» (۳) آب زمزم

زمزم، به صورت چشمه‌ای زیر پای اسماعیل علیه السلام جوشید. در آن وادی خشک و

۱- همان، ص ۴۰۴

۲- مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۳۸۹؛ الدعائم، ج ۱، ص ۳۱۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۴۰؛ علل شرایع، ص ۴۲۸

ص: ۱۳

بی‌آب، که سعی هاجر میان صفا و مروه، برای یافتن آب به جایی نرسید، به اعجاز الهی، مایه آبادانی و برکت آن منطقه شد. آب زمزم فضیلت بسیار دارد و نوشیدن از آن مستحب است.

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که:

«مَاءٌ زَمَزَمٌ دَوَاءٌ مِمَّا شُرِبَ لَهُ» (۱) «آب زمزم برای هر دردی که به خاطر آن نوشیده شود، درمان است.»

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به این آب علاقه داشت و از آن می‌نوشید و گاهی می‌فرمود تا برای او سوغات آورند. به نقل ابن شهر آشوب:

«كَانَ النَّبِيُّ يَأْتِي زَمَزَمَ فَيَشْرِبُ مِنْهَا شَرِبَةً» (۲) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سراغ زمزم می‌رفت و از آب آن می‌نوشید.»

در این حدیث روشن نیست که این عمل، شیوه آن حضرت در پیش از اسلام و قبل از بعثت بوده یا پیش از هجرت و یا به دوران رسالت بر می‌گردد. اما نقل دیگری وجود دارد که اهتمام آن حضرت را به آب زمزم می‌رساند:

«كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَهْدِي مِنْ مَاءِ زَمَزَمٍ وَهُوَ بِالْمَدِينَةِ» (۳) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دورانی که در مدینه بود، همواره می‌خواست که از آب زمزم برایش هدیه و سوغات بیاورند.»

قربانی

قربانی به درگاه خداوند، نشانه تسلیم و تعبد و فداکاری و ایثار است. از این رو، مستحب است قربانی حاجی چاق، درشت و پرگوشت باشد. تا هم خیر بیشتری به مردم برسد و هم گذشت بیشتری از مال، در راه خداوند صورت گیرد.

سیره حضرت رسول آن بود که قوچی بزرگ، چاق و نر قربانی می‌کرد. رنگش کبود مایل به سفیدی بود.

ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا دو گوسفند سفید قربانی می‌کرد، پای خود را هنگام ذبح بر روی آن می‌گذاشت و می‌فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ مِنْكَ وَ لَكَ، اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ...» (۴) و به روایت منقول از عبدالله بن سنان:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان دو گوسفند ذبح می‌کرد؛ یکی از جانب خود، دیگری به نیابت از هر کس از امتش که توان قربانی نداشت. امیر مؤمنان علیه السلام نیز دو قربانی می‌کرد؛ یکی از جانب خود و

۱- محاسن برقی، ج ۲، ص ۳۹۹

۲- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۱، ص ۳۶

۳- تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۱۷

۴- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۲۲

ص: ۱۴

دیگری از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. (۱) نقل دیگری درباره شیوه قربانی کردن پیامبر چنین است:

«پیامبر دو گوسفند سفید را نزدیک می آورد؛ یکی را ذبح می کرد و می فرمود:

خدایا! این از جانب محمد و آل محمد.

دیگری را نزدیک می آورد و هنگام ذبح می فرمود: خداوندا! این از جانب امتم.

هر کس که به یگانگی تو و به ابلاغ رسالتت شهادت دهد. (۲) این که حاجی خود به قربانگاه رود و خود قربانی را سر ببرد، مطلوب

و بهتر است از نیابت. انس بن مالک نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود با دست خویش قربانی اش را ذبح می کرد و

نام خدا را بر زبان می راند: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَذْبَحُ أَضْحِيَّتَهُ بِيَدِهِ وَيُسَمِّي فِيهَا». (۳) حلق و تقصیر

روز عید قربان، روز پاکی جان و بیرون آمدن از تعلقات و زدودن زواید است. تراشیدن سر نیز یکی از نمادهای «علقه زدایی» است.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

«قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ النَّحْرِ يَخْلِقُ رَأْسَهُ وَيَقْلَمُ أَظْفَارَهُ وَيَأْخُذُ مِنْ شَارِبِهِ وَمِنْ أَطْرَافِ لِحْيَتِهِ». (۴) «پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله روز عید قربان، موی سرش را می تراشید. ناخن هایش را کوتاه می کرد و بخشی از شارب و محاسن (ریش و

سبیل) خود را کوتاه می کرد.»

این شیوه که به نظافت و آراستگی و اصلاح سر و صورت مربوط می شود، شایسته روز عید است که روز زینت و تجمل است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز عید قربان دو گوسفند ذبح می کرد؛ یکی از جانب خود، دیگری به نیابت از هر کس از امتش

که توان قربانی نداشت. امیر مؤمنان علیه السلام نیز دو قربانی می کرد؛ یکی از جانب خود و دیگری از طرف پیامبر خدا صلی الله

علیه و آله.

رمی جمره

رمی جمره که یکی از اعمال حج است. نشان طرد شیطان و راندن آن از خویش است. این عمل در روز عید قربان و دو روز بعد

انجام می گیرد.

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۹۵؛ بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۷۶

۲- مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۳

۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۹۳

۴- کافی، ج ۴، ص ۵۰۲؛ علامه طباطبایی، سنن النبوی، ص ۳۹۳

ص: ۱۵

از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَزِمِي الْجِمَارَ مَاشِيًا» (۱) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمرات را پیاده رمی می کرد.» و طبق نقل جابر بن عبد الله، پیامبر خدا روز عید قربان، هنگامی که آفتاب بالا آمده بود، جمرات را رمی می کرد، اما روزهای پس از عید، پس از زوال خورشید و بعد از ظهر رمی می کرد. (۲) و ابن عباس نقل کرده که آن حضرت، پس از زوال خورشید (نیم روز)، رمی جمرات می کرد و چون فارغ می شد، نماز ظهر را می خواند. (۳) و طبق نقل حضرت صادق علیه السلام پیامبر خدا روز عید، چون از مزدلفه به منا آمد، ابتدا سراغ جمره عقبه رفت و با هفت سنگ ریزه آن را رمی کرد. سپس به منا برگشت و این بخشی از سنت است. (۴) شوق حرم و عشق نماز

خانه خدا در مکه، محبوب دلهاست و عبادت در آنجا ثواب بسیار دارد و دل‌های عاشق، با آن مسجد مقدس انس و الفت دارند. از ابن عباس نقل شده که پیامبر خدا در شب‌های تشریق، هر شب از منا به مکه می آمد و خانه کعبه را زیارت می کرد: «أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَزُورُ الْبَيْتَ كُلَّ لَيْلَةٍ مِنْ لَيْلِي مَنِيَّ» (۵) در حدیثی هم آمده که امام باقر علیه السلام در پاسخ نامه ابراهیم بن شیبه چنین نوشت:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُحِبُّ إِكْثَارَ الصَّلَاةِ فِي الْحَرَمَيْنِ فَأَكْثَرَ فِيهِمَا وَآتَمَّ» (۶) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست داشت که در مدینه و مکه بسیار نماز بخواند. تو هم در این دو شهر نماز زیاد بخوان و نماز را تمام اقامه کن نه شکسته.» مسجد قبا یکی از مساجد مورد علاقه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. هر گاه به قبا می رفت در منزل سعد بن خیشمه انصاری فرود می آمد.

سراغ مسجد قبا می رفت، از چاه، آب می کشید و پا‌های خود را می شست و از روی سنگ‌های کنار جاده عبور می کرد و در آن مسجد نماز می خواند. طبق نقل ابوسعید خدری، آن حضرت هر هفته روزهای شنبه پیاده به مسجد قبا می رفت. گاهی هم سواره این راه را می پیمود: «أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ يَأْتِي قُبَاءَ مَاشِيًا وَرَاكِبًا» (۷)

۱- کافی، ج ۴، ص ۴۸۶

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۸

۳- المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۱۳

۴- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۳

۵- المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۵۹

۶- کافی، ج ۴، ص ۵۲۴

۷- الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۸۸ و ۱۸۹

ص: ۱۶

زیارت اُحد

تکریم شهدا و زیارت تربت جان باختگان راه خدا، اجر فراوان دارد و نشر فرهنگ جهاد و شهادت است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز در این احیاگری و اکرام، سهم داشت. به روایت امام صادق علیه السلام: حضرت رسول، هر گاه به زیارت قبور شهدا (در احد) می‌رفت، خطاب به آن شهیدان این آیه قرآنی را می‌خواند:

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ. (۱)

«سلام و درود بر شما به خاطر آنچه که صبر کردید. پس سرای آخرت چه جای خوبی است!» (۲) رفتن به دیدار کسی که از سفر حج و زیارت خانه خدا برگشته و درود و تحیت گفتن به او، از آداب و سنت‌های حج و تعظیم شعائر الهی است و ثواب دارد. حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش در باره سیره حضرت رسول در این مورد، چنین نقل کرده است:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ لِلْقَادِمِ مِنَ الْحَجِّ: تَقَبَّلَ اللَّهُ مِنْكَ وَأَخْلَفَ عَلَيْكَ نَفَقَتَكَ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ». (۳) «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کسی که از حج بر می‌گشت، می‌فرمود: خداوند از تو بپذیرد و هزینه‌ات را جایگزین سازد و گناهت را ببخشد.»

به دیگران نیز توصیه می‌کرد: هر گاه به

۱- رعد: ۲۴

۲- کامل الزیارات، ص ۶۴

۳- المحاسن، ج ۲، ص ۱۲۷

ص: ۱۷

دیدار حاجی رفتی، به او سلام ده و مصافحه کن و بخواه که قبل از ورود به خانه‌اش در حق تو دعا و استغفار کند. آموزش مناسک

اهتمام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این که زائران خانه خدا و انجام دهندگان حج و عمره، مناسک خود را به درستی انجام دهند، بسیار بود و در مواقف مختلف به آنان یاد می‌داد؛ از جمله پیش از عزیمتشان به سفر، به آنان می‌فرمود:

«تَعَلَّمُوا مَنَاسِكَكُمْ فَإِنَّهَا مِنْ دِينِكُمْ». (۱) «مناسک خویش را بیاموزید، که این جزئی از دین شماست.»

حذیفه نقل می‌کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد که مؤذنان همه جا، در مناطق بالا و پایین، اعلام کردند که رسول الله امسال قصد حج دارد که به مردم حج و مناسک آن را بیاموزد و این آموزش و فراگیری، پایه و سنتی شود تا آخر روزگار. همه مسلمانان در سال دهم هجرت در حج مشارکت کردند، تا هم شاهد منافع خویش باشند و هم پیامبر خدا حج را به آنان بیاموزد و مناسکشان را به ایشان بشناساند.

پیامبر همراه مردم و همسرانش به حج رفت- همان سال حَجَّةُ الْوِدَاعِ- حج خود و مناسکشان را انجام دادند و مردم همه آنچه را بدان نیاز داشتند آموختند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به آنان اعلام کرد که آیین حضرت ابراهیم را برایشان بر پا داشته است.

همه بدعت‌های مشرکان را پس از ابراهیم زدوده و حج را به حالت نخستین خود برگردانده است. (۲) از ابن عمر نیز روایت است که:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک روز قبل از ترویج برای مردم خطبه می‌خواند و آنان را نسبت به مناسک خود آگاه می‌کرد:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كَانَ قَبْلَ التَّرْوِيَةِ يَوْمَ خَطَبِ النَّاسِ فَأَخْبَرَهُمْ بِمَنَاسِكِهِمْ». (۳) حج آگاهانه، توصیه حضرت رسول بود. در خطبه روز غدیر هم در بازگشت از حَجَّةُ الْوِدَاعِ، در جمع مسلمانان حاضر فرمود:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ! حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالتَّفَقُّهِ...». (۴) «ای مردم، با کمال دینداری و همراه با دین‌شناسی و تفقه، حج خانه خدا کنید.»

این‌ها نمونه‌ها و گوشه‌هایی بود از

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۶، ص ۲۱۱

۲- الحج و العمره فی الكتاب و السنه، ص ۲۴۶

۳- همان.

۴- احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۶

ص: ۱۸

سیره نبوی در مورد حج خانه خدا و مناسک حج و اعمال گوناگون این زیارت معنوی که آوردیم.

البته در مورد چگونگی حج گزارای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آخرین سال عمر شریفش و جزئیات آن سفر پر خاطره، که در منابع حدیثی و تاریخی گزارش شده، گفتنی بسیار است و کتاب‌های مستقلی نگاشته شده که شیوه حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ترسیم می‌کند.

لیکن آنچه در این نوشته تقدیم شد، نکاتی است که در نقل‌های تاریخی و احادیث، به صورت سیره مستمر و روش ساری و جاری آن حضرت در این زمینه آمده است.

باشد که از سیره آن رسول مکی و مدنی، در همه ابعاد؛ از جمله در چگونگی حج گزارای الهام بگیریم و با تأسی به سیره نبوی، گام جای گام آن پیامبر رحمت بنهیم، ان شاء الله.

از سیره آن رسول مکی و مدنی، در همه ابعاد؛ از جمله در چگونگی حج گزارای الهام بگیریم و با تأسی به سیره نبوی، گام جای گام آن پیامبر رحمت بنهیم

ص: ۲۰

حج برتر در سنت نبوی

مجید معارف

مقدمه:

به گفته روایات، حج در اسلام به سه گونه تشریح شده است که عبارت‌اند از: «افراد»، «قران» و «تمتع». (۱) برپایه همین روایات:

حج افراد، به معنای حج خالص است؛ به گونه‌ای که حج گزار به جز انجام مناسک حج، نیت دیگری نداشته باشد. (۲) حج قران، عبارت از حجی است که در آن حاجی از محل سکونت خود اقدام به آوردن قربانی کند. (۳) و حج تمتع، به معنای حجی است که در آن حاجی در فاصله انجام مناسک عمره و مناسک حج، از حالت احرام خارج شده و به بهره‌برداری و تمتع از مواهبی که در زمان احرام بر وی جایز نبوده است، مجاز می‌گردد. (۴) در روایات شیعه بر انجام مناسک حج، از نوع سوم، بسیار تأکید شده و از آن به عنوان حج برتر و یادگار سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره امامان معصوم علیهم السلام سخن رفته است. در صورتی که در مورد برترین نوع حج، اختلافات فاحشی در مذاهب چهارگانه اهل سنت وجود دارد. حج تمتع به عنوان مورد سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله از ادله استواری در روایات اهل سنت برخوردار است، اما در پی

۱- الکافی، ج ۴، صص ۲۹۴-۲۹۱، باب اصناف الحج؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، صص ۵۶-۲۹، باب ضروب الحج؛ وسایل الشیعه، ج ۸، صص ۲۲۱-۱۴۸، با عنوان ابواب اقسام الحج؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۸۶، باب انواع الحج؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۳، باب وجوه الحاج.

۲- الحدائق الناضرة، ج ۱۴، ص ۳۱۴ که درباره وجه تسمیه حج «افراد» می‌نویسد: «أما فی الأفراد فلا ینفصاله عن العمرة و عدم إرتباطه بها».

۳- تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۵۱، در حدیث معاویه بن عمار آمده که امام صادق علیه السلام درباره حج قران فرمود: «لا یکون قران إلبسیاق الهدی» و نیز بنگرید به: الحدائق الناضرة، ج ۱۴، ص ۳۱۴ و نیز من لا یحضره الفقیه عن أبی عبدالله علیه السلام: الحاج عندنا علی ثلاثة أوجه: حاج متمتع وحاج مفرد للحج وسائق للهدی والسائق هو القارن.

۴- روایات تشریح عمره تمتع را در ادامه مقاله.

ص: ۲۱

اقدام برخی از صحابه در نفی عمره تمتع، عملاً بر اقسام دیگر حج توصیه و تأکید شده است. این نوشتار بر آن است که با تکیه بر ادله روایی فریقین (شیعی و سنی) به بررسی وضعیت حج تمتع در عصر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پردازد و ارجحیت آن را نسبت به دو قسم دیگر، به ویژه با تکیه بر روایات وارده از طریق اهل بیت علیهم السلام مبرهن سازد. درآمد

گزارشی از حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّةُ الْوُدَاعِ و تشریح عمره تمتع در خصوص چگونگی حج آن حضرت در حَجَّةُ الْوُدَاعِ، روایات متعدد و گاهی مفضل در جوامع حدیثی فریقین وارد شده (۱) و با استفاده از همین روایات، کتب مستقلاً نیز ویژه کیفیت حج آن بزرگوار به رشته تألیف کشیده شده است؛ (۲) از جمله عبدالله بن سنان در حدیثی از امام صادق علیه السلام سفر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجَّةُ الْوُدَاعِ را چنین گزارش کرده است:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اعلام کرد که من عازم حج خانه خدایم و نامه‌ای نوشت تا به مسلمانان ابلاغ شود که هر کس می‌تواند عازم حج شود. مسلمانان از اطراف مدینه گرد آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خاج شد و موقعی که در کنار (مسجد) شجره فرود آمد، فرمود تا همگان موهای زاید بدن را بزدایند و غسل کنند و لباسی بر تن نکنند جز یک قواره پارچه که بر کمر ببندند و یک قواره دیگر که بر دوش بپיچند و اگر ندارند، عمامه خود را بر دوش بگیرند. ابو عبدالله گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به این صورت لبیک می‌گفت:

«لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

«آدم، بار خدایا! آدم، و تو را انبازی نیست. آدم. ستایش و نعمت هر دو از آن تو است همراه با پادشاهی و تو را انبازی نیست.» و فراوان می‌گفت: «لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ»؛ «آدم ای صاحب آسمان‌های بلند، آدم.» و هرگاه به رهگذری برمی‌خورد و یا بر پشته‌ای بالا می‌رفت و یا از دره‌ای سرازیر می‌گشت، آوای لبیک را از سر می‌گرفت و نیز در پایان شب‌ها و بعد از نمازها، به تکرار آن می‌پرداخت.

۱- اهم این روایات را بنگرید در: الکافی، ج ۴، صص ۲۵۲-۲۴۴، باب حج النبي صلی الله علیه و آله؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۹۰؛ وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۴؛ تهذیب الأحکام، ج ۵، ص ۳۰؛ سنن النبی، ج ۶، صص ۶۶-۵۱ در روایات مختلف، حج الأنبياء والأئمة، صص ۹۹ و ۱۲۸-۱۳۲؛ الحج والعمرة في الكتاب والسنة، صص ۲۸۵-۲۸۱؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۴، ص ۳۱۱، كيفية حج النبي.

و نیز بنگرید به: صحیح مسلم، ج ۲، صص ۸۸۶-۸۹۲، باب حجة النبي صلی الله علیه و آله؛ صحیح بخاری، ج ۲، صص ۶۵۵-۶۴۹ در روایات مختلف؛ الموطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱؛ سنن نسایی، ج ۵، ص ۱۵۱، التمتع؛ حجة الوداع از ابن حزم، ص ۳۲۹، الأحادیث الواردة في أمر رسول الله بفسخ الحج بعمرة في حجة الوداع؛ سنن ابی داود، ج ۲، صص ۱۶۱-۱۵۲

۲- برخی از این کتب به قرار زیر است: حجة الوداع، تألیف ابن حزم اندلسی م ۴۵۶؛ حجة المصطفى تألیف محب الدین طبری م ۶۹۴، حجة الوداع تألیف محمد زکریا کاندهلوی؛ احوال النبي في الحج از فيصل بن علی البعدانی؛ الحج والعمرة في الكتاب والسنة تألیف محمدی ری شهری؛ حج الأنبياء والأئمة از معاونت امور آموزش بعثه؛ همگام با پیامبر در حجة الوداع، تألیف حسین واثقی.

ص: ۲۲

هنگام ورود به مکه، از گردنه بالای مکه وارد شد و زمان بازگشت به مدینه از درّه پایین مکه؛ یعنی «ذی طوی» بیرون آمد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام ورود به مسجد متوقف شد و رو به کعبه ایستاد و خدا را سپاس و ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم خلیل درود فرستاد و بعد از ورود به مسجد، به سوی حجرالأسود رفت و آن را بوسید، سپس مشغول به طواف شد و بعد از طواف در پشت مقام ابراهیم، دو رکعت نماز خواند. بعد از نماز، بر سر چاه زمزم آمد و از آن نوشید و گفت: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ عِلْمًا نَافِعًا وَ رِزْقًا وَاسِعًا وَ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ شَقَمٍ». و این دعا را رو به قبله تکرار کرد. سپس به اصحاب خود فرمود: دیدار از کعبه، باید با استلام حَجْر پایان پذیرد.

بار دیگر حجرالأسود را بوسید و راهی صفا شد و با صدای بلند گفت: «از آن جا آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است.» لذا بر کوه صفا بالا رفت تا سعی صفا و مروه را آغاز کند و چندان بر روی آن توقف کرد که انسان می‌تواند سوره بقره را تلاوت کند. (۱) طبق روایت دیگر، که معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از فراغت از سعی صفا و مروه، اشاره به پشت سر خود کرد و خطاب به مردم فرمود:

اکنون این جبرئیل است که به من می‌گوید: به شما فرمان دهم که هر کس با خود قربانی نیاورده، از احرام خارج شود (و عمل خود را عمره قرار دهد) و اگر من آنچه تاکنون انجام داده‌ام، انجام نداده بودم، همان کاری را که به شما فرمان دادم، انجام می‌دادم، لیکن اکنون قربانی به همراه آورده‌ام و برای کسی که قربانی به همراه دارد، شایسته نیست از احرام خارج شود، مگر آن که قربانی به قربانگاه رسد.

در این هنگام یکی از حاضران گفت: «ما به حج آمده‌ایم، در وضعیتی که از سر و موی ما آب (غسل) ریزان است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: تو هیچ‌گاه به این حکم ایمان نخواهی آورد. (۲) در این لحظه، سراقه بن مالک بن جعشم کنانی گفت: ای فرستاده خداوند، دین ما را آن‌گونه به ما بیاموز که گویا امروز آفریده شده‌ایم. این دستور که فرمودی ویژه امسال است یا برای همیشه؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: این فرمانی است برای همیشه، تا روز قیامت. سپس انگشتان خود را در هم فرو برده، گفت: این چنین حج و عمره تا روز قیامت به هم پیوسته گردید. (۳) پس از سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله، گرچه حکم شرعی جدید برای بعضی از صحابه سنگین و غیر قابل قبول می‌نمود، لیکن به هر جهت اصحاب و همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله به دو گروه تقسیم شدند؛ الف: کسانی که همانند پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه با خود قربانی آورده بودند که از جمله آن‌ها ابوبکر،

۱- الکافی، ج ۴، صص ۲۴۹ و ۲۵۰؛ گزیده کافی، شماره ۱۷۷۷

۲- این شخص طبق پاره‌ای از روایات عمر بن خطاب بوده است؛ بنگرید به: مرآة العقول، ج ۱۷، ص ۱۱۳. و لذابعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و در دوران خلافت خود به انکار این حکم شرعی و ممنوعیت آن حکم نمود همان‌جا و نیز ادامه همین مقاله.

۳- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۴ و نیز نزدیک به همین حدیث را

بنگرید در صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۸۶

ص: ۲۳

عمر، طلحه، زبیر و گروه دیگر بودند، (۱) لذا همانند پیامبر بر حال احرام باقی ماندند و نتوانستند از رخصت تمتع استفاده کنند ب: آن دسته از همراهان حضرت، که اکثریت را تشکیل می‌دادند، قربانی به همراه نیاورده بودند، از جمله آن‌ها همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از لباس احرام به در آمده و عمل خود را عمره قرار دادند. (۲) طبق روایتی، علی علیه السلام که در این ایام از ناحیه یمن به مکه وارد شد، پس از مشاهده حضرت فاطمه علیها السلام، که از احرام خارج شده و لباسی رنگین به تن کرده بود، ابتدا تعجب کرد، اما پس از توضیحات همسرش، در جریان تشریح عمره تمتع قرار گرفت و متقاعد شد. (۳) آنگاه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شد و پیامبر از وی پرسید: ای علی، با چه نیتی لباس احرام به تن کردی؟ علی علیه السلام در پاسخ گفت: به هنگام پوشیدن جامه احرام گفتم: خدایا! من با همان نیتی محرم می‌شوم که پیامبر صلی الله علیه و آله محرم شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: پس تو نیز بر حالت احرام باقی بمان؛ زیرا تو در قربانی من شریکی (و من از مدینه به نیت تو قربانی آورده‌ام). (۴) بنا به حدیث امام صادق علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او در بطحا ساکن شدند تا آن‌که روز ترویج فرا رسید. صبحگاهان روز ترویج، بار دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم اعلام کرد غسل کرده، برای انجام حج، جامه احرام بر تن کنند و عازم منا شوند و پس از درنگ یک‌روزه، فردای آن روز عازم عرفات گردند و ... (۵) تشریح حج تمتع در روایات اهل سنت

آنچه گذشت، چگونگی حج تمتع با تکیه بر روایات شیعه بود؛ اما تشریح این حکم در روایات اهل سنت نیز انعکاس وسیعی دارد؛ به عبارت دیگر، چگونگی حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که متضمن تشریح عمره تمتع نیز می‌باشد - به وسیله گروه زیادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گزارش شده که جوامع حدیثی به درج روایات آن مبادرت کرده‌اند، جز آن‌که در این جوامع روایات دیگری نیز جلب نظر می‌کند که حاکی از عدم رضایت برخی از صحابه در تشریح این حکم شرعی بوده و احیاناً احکام دیگری را بیان می‌کند، لذا در روایات اهل سنت اختلافات و بعضاً تعارض‌هایی در حکم عمره تمتع قابل مشاهده است که لازم است در این قسمت، نمونه‌هایی از روایات گوناگون آورده شود و سپس داوری مناسب صورت پذیرد.

۱- ابن حزم، حجة الوداع، ص ۱۱۸

۲- همان‌جا و نیز صحیح بخاری، ج ۲، صص ۶۵۱-۶۴۹؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۷؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۵۶

۳- سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۵۸؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶

۴- الکافی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ طبق پاره‌ای از روایات، پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه صد شتر به همراه آورد که از این تعداد ۳۴ عدد را به نیت علی علیه السلام و ۶۶ شتر را به نیت خود آورده بود. بنگرید به: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۳؛ وسایل الشیعه،

ج ۸، ص ۱۶۴، سنن النبی، ج ۸، ص ۵۹

۵- الکافی، ج ۲، ص ۲۴۷ با اندکی تلخیص.

ص: ۲۴

الف) روایات اهل سنت در تشریح اصل حج تمتع

روایات اهل سنت در تشریح اصل حج تمتع، با کثرت و تنوع چشمگیری همراه بوده و طبق پاره‌ای از تحقیقات و پژوهش‌ها، بیش از ۱۵ تن از صحابه به نقل آن پرداخته‌اند که عبارت‌اند از: جابر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، براء بن عازب، علی علیه السلام، انس بن مالک، ابو موسی اشعری، ابن عباس، ابن عمر، سبره بن معبد جهنی، سراقه بن مالک مدلجی، ابوذر، معقل بن یسار، فاطمه زهرا علیها السلام، حفصه، عایشه و اسما دختر ابوبکر (۱).

پاره‌ای از این روایات به قرار زیر است:

۱. معروف‌ترین حدیث در این باره - که گزارش کاملی از حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در بردارد، حدیث جابر بن عبدالله انصاری، در ملاقات با امام باقر علیه السلام است که مسلم در صحیح خود به درج آن پرداخته است. طبق این حدیث، امام صادق علیه السلام از قول پدر خود نقل می‌کند که ما بر جابر بن عبدالله انصاری - در حالی که وی نابینا بود - وارد شدیم، وی از حال حاضران پرسید، تا این که به من رسید؛ به او گفتم: من محمد بن علی بن حسین هستم. پس از خوشامدگویی، به من گفت: ای برادر زاده! از هر چه می‌خواهی بپرس ... پس گفتم: مرا از چگونگی حج گزارای پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه ساز. گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۳ سال در مدینه اقامت کرد و حج به‌جا نیاورد تا آن که در سال دهم، مسلمانان را جهت انجام حج فراخواند. پس از آخرین دور سعی صفا و مروه، به مسلمانان گفت: اگر آنچه را که اکنون انجام داده‌ام، به‌جا نیاورده بودم (و قربانی با خود همراه نکرده بودم) مناسک خود را عمره قرار می‌دادم، لذا آن کس که قربانی با خود نیاورده، مناسک خود را عمره قرار دهد و از احرام خارج شود.

در این هنگام سراقه بن مالک بن جعشم از جای برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! این حکم ویژه امسال است یا تا ابد برجاست؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از انگشتان خود را در دیگری داخل کرده، فرمود: عمره داخل در حج شد و دو مرتبه این سخن را تکرار کرد ... (۲) ۲. ابوسعید خدری نقل می‌کند که: ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج - از مدینه - خارج شده و تلبیه سردادیم، اما چون به مکه رسیدیم، به ما دستور داد به‌جز کسانی که قربانی به همراه آورده‌اند، بقیه کارهای خود را عمره قرار دهند، تا آن که روز ترویبه فرا رسید که بار دیگر به قصد حج احرام بسته و عازم ما شدیم. (۳)

۱- حجة الوداع، اثر ابن هرم اندولسی، ۳۴۴

۲- تفصیل حدیث را بنگرید در: صحیح مسلم، ج ۲، صص ۸۹۲-۸۸۶ باب حجة النبی صلی الله علیه و آله و گزیده‌های حدیث را نک: منابع پیشین بحث: گزارشی از حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حجة الوداع.

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۴

ص: ۲۵

۳. سراقه بن مالک مدلجی گوید: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفتم: ای فرستاده خدا، حکم حج را برای ما چنان بیان کن که گویی امروز به دنیا آمده‌ایم - و چیزی نمی‌دانیم - پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«خداوند عمره را داخل در حج کرد. چون به مکه رسیدید، هر کدام از شما که طواف خانه خدا و سعی صفا و مروه را انجام داد از احرام خارج شود، مگر کسانی که قربانی به همراه آورده باشند.» (۱) ۴. عبدالله بن عمر گوید: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حَجِّهِ الْوُدَاعِ حج را به عمره تبدیل کرد. آن حضرت از ذوالحلیفه قربانی به همراه آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهان او به قصد حج لیبک گفتند.

برخی قربانی به همراه داشتند و برخی نه. چون همگان به مکه رسیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسانی که قربانی آورده‌اند، جایز نیست از احرام خارج شوند مگر آن که حج را به پایان برند. اما کسانی که قربانی به همراه ندارند، خانه را طواف کرده، به سعی صفا و مروه و سپس تقصیر اقدام کنند و پس از آن از احرام خارج گردند تا آن که مجدداً (در روز ترویه) برای حج لیبک گفته و قربانی خود را به قربانگاه ببرند.» (۲) ۵- عایشه نقل می‌کند: پنج روز مانده به اتمام ماه ذی‌قعدة، با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به قصد حج از مدینه خارج شدیم، اما چون به حوالی مکه رسیدیم، آن حضرت فرمود: کسانی که قربانی با خود نیاورده‌اند، پس از انجام مراسم طواف خانه خدا، از احرام خارج شوند. (۳) ب- روایات مقابل با تشریح حج تمتع

در مقابل روایاتی که در خصوص تشریح حج تمتع از نظر گذشت، روایات دیگری نیز در منابع حدیثی اهل سنت جلب نظر می‌کند که تأکید بر انجام حج افراد یا حج قرآن داشته و نظر به جدایی مراسم عمره و حج به صورت توأمان و در یک سفر دارد. برخی از این روایات حکایت از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص می‌کند و برخی دیگر عمل پاره‌ای از صحابه، به ویژه خلفای اولیه را پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گزارش می‌نماید. ضمناً، در بیشتر این روایات، مخالفت گروه دیگری از صحابه به ویژه علی علیه السلام در نقد عمل خلفا و اصرار بر انجام عمره تمتع در ماه‌های حج قابل ملاحظه است. نمونه‌ای از روایات وارده در این زمینه، به قرار زیر است:

۱. محمد بن منکدر از جابر نقل می‌کند که: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر به انجام حج

۱- سنن ابی‌داود، ج ۲، ص ۱۵۹

۲- همان مأخذ، ص ۱۶۰

۳- سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۲۲

ص: ۲۶

افراد بسنده کردند.» (۱) ۲. ابن عمر نقل می‌کند: «ما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تنها برای حج افراد محرم شده و تلبیه گفتیم» و در روایت دیگر ابن عون تصریح می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حج افراد اقدام کرد. (۲) ۳. ابراهیم تیمی از پدرش نقل می‌کند که او در ربذه با ابوذر ملاقات کرد و ابوذر به او گفت: عمره تمتع صرفاً برای ما (اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وضع شد و اختصاصی به دیگران ندارد. (۳) و مطابق نقل‌های دیگر از ابوذر، انجام دو متعه حج و نساء، رخصتی بود که تنها در اختیار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت. (۴) ۴. ابوموسی اشعری می‌گوید: وی پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا ایام خلافت عمر به عمره تمتع فتوی می‌داد. در یکی از سال‌ها، شخصی به او گفت: خلیفه فتوای جدیدی صادر کرده و عمره تمتع را ممنوع ساخته است. او نظر عمر را جویا گردید و عمر گفت: اگر بخواهیم مطابق قرآن عمل کنیم که می‌فرماید: وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ... (۵)

و اگر بخواهیم مطابق سنت عمل کنیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا وقتی ذبح نکرد، از احرام خارج نشد. (۶) و بنا بر حدیثی دیگر، به ابوموسی گفت: من می‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران او به عمره تمتع رخصت داده‌اند، اما کراهت دارم از این که مردم در اراک (سرزمین عمره در عرفات) به تمتعات جنسی مشغول شوند و در حالی که آب غسل از آنان سرازیر است عازم حج شوند. (۷) ۵. سعید بن مسیب گوید: علی و عثمان، هر دو، در عسفان بودند. عثمان مردم را از عمره تمتع نهی می‌کرد. علی علیه السلام - در مقام اعتراض - به او گفت: آیا از چیزی نهی می‌کنی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن فرمان داده است؟ عثمان گفت: ما را به حال خود واگذار. حضرت فرمود:

نمی‌توانم و چون علی علیه السلام عثمان را در عقیده خود مصرّ دید، خود به انجام حج و عمره فتوی داد. (۸) آیا رخصت عمره تمتع اختصاصی بود؟

برخی از روایات مخالف با تشریح عمره تمتع، بر این پایه است که رخصت یاد شده ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و محدود به دوران رسالت بوده است، لذا نمی‌توان به‌عنوان یک حکم دائمی آن را مورد عمل قرار داد! در این زمینه به‌ویژه از قول ابوذر ادعاهایی وارد شده؛ مثلاً:

۱. ابراهیم تیمی از پدرش و او از ابوذر روایت می‌کند که گفت: متعه در حج ویژه

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۹ و نیز بنگرید به روایات دیگر همین باب تحت عنوان: «الإفراد بالحج».

۲- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۰۵؛ موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۵ همان‌جا به رقم‌های ۱۶۴-۱۶۰

۳- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۲۷ و نیز سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۴

۴- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۷

۵- بقره: ۱۹۶

۶- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۵؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۵۰

۷- همان‌جا، ج ۲، ص ۸۹۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۲

۸- همان‌جا، ج ۲، ص ۸۹۷ و نیز نک: موطأ مالک، ج ۱، ص ۳۳۶

ص: ۲۷

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله تشریح گردید. (۱) ۲. همان راوی از ابوذر روایات می‌کند که گفت: استفاده از دو متعه برای کسی جز ما - به‌طور ویژه - جایز نیست؛ متعه زنان و متعه حج. (۲) ۳. عبدالرحمان بن ابی شعثاء گوید: نزد ابراهیم نخعی و ابراهیم تیمی آمده و به آن دو گفتم: من تصمیم دارم که امسال میان عمره و حج، جمع کنم. ابراهیم نخعی گفت: اما پدر تو میان این دو، جمع نمی‌کرد. ابراهیم تیمی از پدر خود نقل کرد که وی در این خصوص در ربنده نظر ابوذر را جویا شد و او گفت: رخصت عمره تمتع تنها برای ما صادر شد و ارتباطی با شما ندارد. (۳) نقد و بررسی روایات مخالف با جواز عمره تمتع در مقام جمع‌بندی روایات گذشته و نقد روایات مخالف با جواز عمره تمتع باید گفت:

روایاتی که حکایت از اجتناب پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه از انجام عمره تمتع در حجه‌الوداع دارد، روایاتی قابل قبول بوده که دلیل آن صرفاً قربانی به همراه داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و دسته‌ای از اصحاب ایشان دارد و چنان که پیشتر گذشت، در همان سال دهم هجری، بیشتر همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله؛ از جمله همسران آن حضرت و نیز فاطمه زهرا علیها السلام موظف به انجام عمره تمتع شدند و تنها در روز ترویبه به قصد حج لیبک گفتند. روایاتی که رخصت عمره تمتع را ویژه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام می‌کند، روایاتی غیر قابل قبول بوده و قطعاً بر پایه جعل یا توهم وارد شده است. دلیل آن اولاً: روایاتی است که تشریح عمره تمتع و نیز توأمان بودن عمره و حج در ماه‌های حج را به‌عنوان حکم ابدی اعلام می‌کند - از جمله سؤال سراقه بن مالک جعشم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که در پاسخ او به ابدی بودن حکم تشریح عمره اشاره گردید. (۴) - و ثانیاً روایات متعددی در منابع اهل سنت وارد شده که از نهی و تحریم عمره تمتع در ماه‌های حج به‌عنوان بدعتی از سوی عمر حکایت دارد و ظاهراً تا وقتی عمر زنده بود، مردم را از انجام عمره تمتع نهی کرد و نهی او مورد تبعیت قرار داشت. اما چون از دنیا رفت، مجدداً میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در خصوص جواز یا عدم جواز آن اختلاف نظر به‌وجود آمد و اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به این دلیل که در نسخ عمره تمتع آیه و سنتی وجود ندارد و تنها بر پایه رأی و نظر شخصی (عمر) نهی از عمره تمتع وارد شده، مجدداً متمایل به انجام آن شدند.

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۷

۲- همان‌جا.

۳- همان‌جا.

۴- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱

ص: ۲۸

روایات زیر شاهد موارد یاد شده است:

۱. مُطَرِّف بن عبدالله از عمران بن حُصَیْن روایات متعددی نقل کرده که در همه جا، نهی از انجام عمره تمتع، به اجتهاد شخصی، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، نسبت داده شده است؛ از جمله آن که گفت: «بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بین حج و عمره را جمع کرد و پس از آن، نه آیه‌ای در مقام نسخ این حکم نازل شد و نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از انجام آن نهی کرد، تا آن که شخصی به رأی و اجتهاد خود در آن چه خواست، فتوایی صادر کرد. (۱) ۲. محمد بن عبدالله بن حارث گوید: سعد بن ابی وقاص و ضحاک بن قیس درباره جواز عمره تمتع در ماه‌های حج با هم سخن می‌گفتند، ضحاک معتقد بود این کار را جز کسانی که جاهل به امر خدا باشند، کس دیگر انجام نمی‌دهد، اما سعد به او گفت: ای برادرزاده، تو رأی بد و فاسدی داری. ضحاک گفت: عمر بن خطاب از عمره تمتع نهی کرده است. اما سعد بن ابی‌وقاص گفت: ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را انجام داده (بدان فرمان داده است) و ما نیز همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله آن را انجام دادیم. (۲) ۳. یکی از اهالی شام، از عبدالله بن عمر در خصوص عمره تمتع سؤال کرد. وی گفت:

کاری حلال و جایز است. سؤال کننده گفت: اما پدر تو از آن نهی کرده است. عبدالله بن عمر گفت: نظر تو در این باره چیست که اگر پدر من از عمره تمتع نهی کرده و در همان حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بدان فرمان داده باشد، فرمان پدرم قابل تبعیت است یا حکم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله؟

مرد شامی گفت: البته امر و فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. عبدالله بن عمر گفت: پس بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین کاری (فرمانی) داده است.

علت تشریح عمره تمتع در ماه‌های حج

از مباحث پیشین، اجمالاً به دست آمد که عمره تمتع در سال حَجَّةُ الْوِدَاع تشریح گردید و به فاصله کوتاهی، پس از آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و در نتیجه این حکم شرعی به عنوان سنت و یادگار آن بزرگوار باقی ماند که تا به امروز نیز به قوت و اعتبار خود باقی است؛ زیرا مخالفت عدّه معدودی از صحابه؛ از جمله عمر و عثمان نتوانست حتی در میان اهل سنت اصالت حکم یاد شده را با خطر جدید همراه سازد. اما دلیل این تشریح چه بود؟ جهت روشن شدن مطلب باید گفت: از روایات تاریخی چنین به دست می‌آید که در دوران جاهلیت، مردم

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۸۹۹ و نیز بنگرید به روایات متعدد در همین کتاب از شماره ۱۷۳-۱۶۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۹۱

۲- سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۵

ص: ۲۹

در ماه‌های حج تنها به قصد حج خالص مُحَرَّم شده و تا روز عید قربان - که قربانی و حلق یا تقصیر صورت می‌گرفت - در حالت احرام باقی می‌ماندند. نیز برای انجام مناسک عمره در ماه‌های دیگر، به خصوص ماه رجب، عازم زیارت خانه خدا می‌شدند و به‌عنوان یک رسم معتقد بودند که وقتی زخم پشت مرکب سواری حج بهبود یافت و بر آن کرک روید و ماه صفر فرا رسید، انجام عمره جایز می‌گردد. (۱) اما این گونه انجام مناسک عمره در عمل از دو ناحیه مشکلاتی برای زائران خانه خدا به‌وجود می‌آورد که عبارت‌اند از:

۱. تعدد سفرهای زیارتی به مکه؛ به این معنی که طالبان حج و عمره، برای انجام این عبادات، سفرهای متعددی داشته باشند؛ از جمله در ماه‌های حج، به قصد «حج» و در ماه‌های دیگر به خصوص ماه رجب، به قصد «عمره»، بار سفر به سوی مکه ببندند و طبعاً این کار چه از جهت صرف هزینه و چه از جهت دوری و ناامنی راه‌ها، برای بسیاری از زائران مشقّاتی در برداشت. توسعه تدریجی سرزمین‌های اسلامی و زیاد شدن روزبه‌روز تعداد مسلمانان، به حجم مشکلات اضافه می‌کرد و در نتیجه ممکن بود به تعطیل شدن عمره بینجامد، حال آن‌که از برخی روایات به‌دست می‌آید انجام حج و عمره هر دو مدّ نظر خدای تبارک و تعالی بوده و در نتیجه بر مسلمانان واجب شده است. (۲) ۲. باقی ماندن ایام طولانی در حال احرام؛ می‌دانیم که پس از حضور حج‌گزار در یکی از میقات‌ها و پوشیدن لباس احرام و گفتن لبیک (به‌ویژه به قصد حجّ خالص) ۲۴ چیز بر او حرام می‌گردد. از این زمان بر حاجی است که محرمات احرام را رعایت کند تا روز عید قربان، که پس از قربانی و حلق یا تقصیر جواز خروج از احرام پیدا کند. یقیناً حفظ وضعیت احرام در ایامی طولانی، مشکلات فراوانی برای حج‌گزار به‌وجود می‌آورد که تحمّل آن دشوار و چه‌بسا در شرایطی موجب فساد حج یا توأم با کفارات سنگین می‌گردد. اما با تشریح عمره تمتع و خروج از لباس احرام تا روز ترویج، این مشکلات به کمترین حد خود می‌رسد و حاجی با آسایش بهتر آماده برگزاری مناسک حج می‌شود، ضمن آن‌که چنان‌که گذشت طی یک سفر از ثواب و فضیلت دو عبادت شرعی؛ یعنی «حج» و «عمره» بهره‌مند می‌گردد و این مهم‌ترین فلسفه تشریح «عمره تمتع» به‌شمار می‌رود.

امام رضا علیه السلام در همین خصوص می‌فرماید: «مردم به انجام عمره تمتع مأمور شدند تا تخفیف و رخصتی از جانب پروردگارشان باشد و نیز مناسک مردم در زمان احرام آنان سالم

۱- صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۰؛ همگام با پیامبر در حجه الوداع، ص ۱۰۷

۲- در حدیثی امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «... وَ أَنْ يَكُونَ الْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ وَاجِبَيْنِ جَمِيعًا فَلَا تُعْطَلُ الْعُمْرَةُ وَ تَبْطُلُ وَ لَا يَكُونَ الْحَجُّ مُفْرَدًا مِنَ الْعُمْرَةِ»؛ نک: سنن النبى، ج ۸، ص ۵۹ به نقل از علل الشرايع و عيون اخبار الرضا.

ص: ۳۰

مانده و با طولانی شدن زمان احرام، این مناسک باطل و فاسد نگردد و چون حج و عمره هر دو واجب هستند (با فاصله، هر دو را در یک سفر انجام دهند) مبدا که مناسک عمره ضایع و تعطیل شود و حج به تنهایی و جدا از عمره برگزار گردد...» (۱) بررسی تطبیقی «حج برتر» در مذاهب اسلامی

با توجه به اختلافی که در خصوص حج تمتع، در جوامع حدیثی اهل سنت وجود دارد، در باره برترین قسم حج، اختلافات زیادی در مذاهب اربعه به وجود آمده است. برخی از این اختلافات، در خصوص «حج برتر» از اقسام سه گانه حج، به شرح زیر است:

الف) مذهب شافعی: در این مذهب، ترتیب اولویت حج‌های سه گانه عبارت‌اند از: حج افراد، حج تمتع و حج قرآن. (۲) ب) مذهب مالکی: در این مذهب ترتیب اولویت حج‌ها عبارت‌اند از: حج افراد، حج قرآن و حج تمتع. (۳) ج) مذهب حنبلی: در این مذهب، نظریات مختلفی وجود دارد، مطابق یک نظر منقول از شخص احمد بن حنبل، ترتیب اولویت حج‌های سه گانه عبارت‌اند از: حج تمتع، حج افراد و حج قرآن. (۴) د) مذهب حنفی: در این مذهب نیز ترتیب اولویت حج‌های سه گانه عبارت‌اند از: حج قرآن برتر از حج تمتع و حج تمتع برتر از حج افراد است. (۵) این اختلافات درباره برترین نوع حج سبب گردید که برخی از مردم درباره نوع حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نیت آن بزرگوار در لحظه احرام، به تردید بيفتنند (۶) و پرسش‌هایی در این باره از امامان علیهم السلام بنمایند.

فضیل بن عیاض گوید: من از اختلافات مردم درباره نوع حج پرسیدم و این که درباره حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخی معتقدند: آن بزرگوار به نیت حج افراد لیبیک گفت و برخی می‌گویند: آن به نیت عمره محرم گشت، برخی دیگر قائلند که آن حضرت به صورت قارن به راه افتاد و برخی دیگر بر این باورند بدون نیت خاص از میقات خارج گردید. اما منتظر فرمان خدای عزوجل - به سر می‌برد.

امام صادق علیه السلام در پاسخ فرمود: البته خدای عزوجل آگاه بود که حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در

۱- وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶۵؛ سنن النبی، ج ۶، ص ۵۹

۲- الفقه علی المذاهب الأربعة، ص ۶۸۸؛ حجة الوداع، الکاندهلوی، ص ۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۳

۳- الفقه علی المذاهب الأربعة، ص ۶۹۰؛ حجة الوداع، ص ۳۷

۴- الفقه علی المذاهب الأربعة، ص ۶۹۲؛ حجة الوداع، ص ۳۷

۵- الفقه علی المذاهب الأربعة، ص ۶۹۳

۶- حجة الوداع وجزء عمرة النبی، ص ۳۶؛ و نیز بنگرید به کتاب حجة الوداع، ابن حزم، صص ۴۹۶-۳۹۴ باعنوان: الإختلاف فی کیفیة اهلال رسول الله صلی الله علیه و آله بحج مفرد أم بعمره مفرد.

ص: ۳۱

سال دهم، آخرین حجی است که پیامبر صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد و بعد از آن، حجی برای آن حضرت نیست، لذا در آن سؤال حج و عمره را برای رسول خود جمع ساخت تا توأمان بودن حج و عمره، به‌عنوان سنتی برای امت او باقی بماند. به همین سبب چون پیامبر کعبه را طواف کرد و به سعی صفا و مروه پرداخت، جبرئیل به او فرمان داد که به مردم بگوید کارهای خود را عمره قرار دهند، به‌جز کسانی که قربانی به‌همراه آورده‌اند که آنان در قید قربانی خواهند بود و طبق گفتار خداوند که می‌فرماید: ...

حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ ... (۱)

خروج از احرام برای آن‌ها روا نیست. به این ترتیب بود که عمره و حج برای پیامبر صلی الله علیه و آله جمع گردید. البته پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق با همان نیت و سنتی از میقات به‌سوی مکه روان گشت که در میان اعراب اولیه جاری بود و مردم در آن دوران چیزی جز انجام حج (در ماه‌های حج) نمی‌شناختند. پیامبر صلی الله علیه و آله در این خصوص به انتظار اوامر الهی بود، اما در عین حال می‌فرمود: مردم بر همان سنن پیشین خود هستند، مگر آن‌چه را که اسلام تغییر دهد و از آن‌جا که برای مردم انجام عمره در ماه‌های حج متداول نبود، آن‌گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مناسک خود را عمره قرار دهید، این فرمان برای اصحاب آن حضرت سنگین و گران جلوه کرد؛ زیرا آنان سابقه‌ای از انجام مناسک عمره در ماه‌های حج نداشتند. (۲) اما به‌عنوان پایان‌بخش مقاله حاضر، گفتنی است که در مذهب شیعه افضلیت حج تمتع به‌طور قاطع مورد نظر امامان علیهم السلام بوده که جهت دهنده فقه امامیه نیز شده است. امامان مذهب؛ به خصوص صادقین علیهما السلام این موضوع را دست‌آورد قرآن کریم و سنت نبوی دانسته و همواره بر آن، به‌عنوان «برترین نوع حج» تأکید می‌کرده‌اند، لذا هم شیعیان را- در جو حاکمیت اهل سنت- بدان فرمان داده‌اند و هم خود بدون هیچ تقیه و پروایی به انجام آن مبادرت می‌کردند.

احادیث زیر- به‌عنوان شمار محدودی از روایاتی که در این خصوص وارد شده- موضع قاطع امامان علیهم السلام را درباره برترین نوع حج نشان می‌دهد:

۱. ابو ایوب ابراهیم بن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم کدام‌یک از اقسام حج بر انواع دیگر آن برتری دارد؟ فرمود: حج تمتع دارای فضیلت بیشتری است. چگونه امکان دارد حجی با ارجح و برتر از حج تمتع باشد، با آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آرزو می‌کرد و می‌گفت: اگر آن‌چه تاکنون انجام داده‌ام، انجام نداده بودم، امروز حج خود را به همان صورتی انجام می‌دادم که دیگران انجام می‌دهند. (۳)

۱- بقره: ۱۹۶

۲- بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۹۶ به نقل از علل الشرایع؛ حج الأنبياء والأئمة عليهم السلام، ص ۱۲۸

۳- تهذیب الأحكام، ج ۵، ص ۳۵؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۲۹۱

ص: ۳۲

۲. حفص بن البختری و حسن بن عبدالملک، از زواره، و او از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: به خدا سوگند حج تمتع بهتر و برتر است. کتاب و سنت گواه است که حج تمتع والا-تر است. (۱) ۳. صفوان جمال گوید: به ابو عبدالله صادق علیه السلام گفتم: برخی از مردم می‌گویند: با خود قربانی ببرم تا حج من مانند حج پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد. برخی می‌گویند حج تمتع به جا بیاور، شما چه می‌فرمایید؟ ابو عبدالله فرمود: اگر من هزار سال بیایم و هر سال عازم حج باشم، جز با حج تمتع به خانه خدا نزدیک نمی‌شوم. (۲) ۴. عطیه گوید: به ابوجعفر باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، برای یک سال هم که باشد، حج خالص به جا بیاورم؟ ابوجعفر گفت: اگر من هزار سال در جهان بیایم و به حج بیایم حج تمتع به جا می‌آورم. تو نیز حج خود را از تمتع خالص مکن. (۳) ۵. محمد بن فضل هاشمی گوید: من با برادرانم به حضور ابو عبدالله صادق علیه السلام رسیدیم و گفتیم: ما عازم حج شده‌ایم و بعضاً برای نوبت اول به حج می‌رویم. بفرمایید با چه نیتی عازم شویم؟ امام صادق علیه السلام فرمود: «بر شما باد به حج تمتع، سپس فرمود: ما خاندان رسول، درباره حج و عمره تمتع از هیچ قدرتی واهمه نداریم. همچنین درباره تحریم مسکرات و مسح کشیدن بر پشت پاها». (۴) ۶. معاویه بن عمار گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ما غیر از حج تمتع، حج دیگری را برای خداوند نمی‌شناسیم (انجام نمی‌دهیم) و چون در قیامت خدای خود را ملاقات کنیم، خواهیم گفت: پروردگارا! ما به کتاب تو و سنت پیامبرت عمل کردیم و این مردم گویند: خداوند! ما به رأی و نظر خود عمل کردیم. آن‌گاه خداوند ما و آن‌ها را در هر جا که مشیت او اقتضا نماید، قرار دهد. (۵)

۱- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۴؛ تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۳۵؛ الكافي، ج ۴، ص ۲۹۲

۲- الكافي، ج ۴، ص ۲۹۲؛ تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۳۴

۳- تهذيب الأحكام، ج ۵، ص ۳۴

۴- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۰۵؛ الكافي، ج ۴، ص ۲۹۳

۵- الكافي، ج ۴، ص ۲۹۱

نموده‌هایی از «توصیه‌ها و کارکردهای اخلاقی» پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در حج

سید حسین شفیعی

مقدمه:

اگرچه از دیرباز، با تلاش جمعی از محققان صاحب‌نام و گروهی از نویسندگان پرآوازه؛ کتاب‌ها، رساله‌ها، و مقالات فراوانی در زمینه «حج» نگاشته شده، (۱) لیکن بیشتر آن‌ها ناظر به ابعاد فقهی، عبادی و فردی این فریضه عظیم الهی است. (۲) کمتر پژوهشگر و نویسنده‌ای را می‌توان یافت که در پژوهش و نوشته‌هایش به ابعاد سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی این عمل ارزشمند معنوی توجه کرده باشد. بروز این کوتاهی و بی‌توجهی (و شاید هم غفلت) از سوی برخی از نویسندگان، موجب شد تا توجه بیشتر شرکت‌کنندگان در کنگره عظیم «حج»، محدود و معطوف به بُعد فردی و فقهی آن گردد و از پرداختن به دیگر ابعاد آن، غافل، بلکه بیگانه باشند.

نکته قابل توجه این است که از بررسی پاره‌ای از متون و منابع نگارش یافته در باب «حج»، چنین برمی‌آید که بُعد اخلاقی این فریضه والای آسمانی، بیش از دیگر ابعادش مورد غفلت و بی‌توجهی محققان و نویسندگان قرار گرفته است؛ در حالی که به یقین، توجه به جنبه‌های اخلاقی این سفر الهی و معنوی، موجب پُربار شدن معنویات برآمده از آن خواهد شد.

۱- تنها در «کتابنامه حج»، تألیف شیخ محمد حسن بکائی چاپ اول، زمستان ۱۳۷۴ ش از ۱۳۵۵ کتاب مربوطه یاد شده است.
 ۲- مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب «الذریعه إلى تصانیف الشیعه» ج ۶، صص ۲۵۴-۲۴۹ از چهل و سه کتاب نگارش یافته در باب احکام، آداب و اعمال حج یاد می‌کند و در ج ۲۲ همین کتاب، صص ۲۷۶-۲۵۳ نیز یکصد و شصت و هفت جلد مناسک حج از علما و فقهاء را نام برده است. البته در سایر مجلدات هم، کتاب‌های دیگری را ثبت کرده است. مراجعه شود به: ج ۲۲، ص

ص: ۳۷

بررسی سنت گفتاری و رفتاری پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در زمینه «حج»، حکایت از آن دارد که آن بزرگوار، ضمن اهمیت دادن به بُعد فقهی «حج» و کوشش فراوان در جهت آموزش مناسک آن به مسلمانان، (۱) از توجه دادن آنان به دیگر ابعاد حج، به ویژه بُعد اخلاقی آن، دریغ نورزید.

آن حضرت، از سویی در طول این سفر- همچون دیگر لحظات زندگی- خود عامل به فضایل اخلاقی بوده و از دیگر سوی، با لحاظ فرصت‌های مناسب، بارها از سالکان این سفر معنوی خواست تا به اصول و فضایل اخلاقی پایبند باشند و از هر چیزی که از رذایل اخلاقی محسوب می‌گردد، پرهیز نمایند؛ تنها در خطبه‌ای که در جریان «حجّه الوداع» در صحرای عرفات ایراد نمود، رعایت امور اخلاقی ذیل را به مسلمانان توصیه کرد: (۲) * اخلاص در عمل و پرهیز از ریا. * حفظ و ادای امانت.

* پرهیز از سنت‌های جاهلی (مانند تعصب‌های نابه‌جا، اعمال بغض و کینه‌توزی و ...).

* نادیده گرفتن برتری‌های کاذب نژادی و قبیله‌ای.

* برخورد شایسته با زبردستان و رعایت حقوق آنان (به‌ویژه بانوان).

* حفظ وحدت، اخوت و همدلی مؤمنان با یکدیگر.

* دوری جستن از خیانت به دیگران و غیبت و ... (۳) اکنون ما، در این نوشتار کوتاه، تنها پاره‌ای از توصیه‌ها و کارکردهای اخلاقی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سفر معنوی حج را به بحث و بررسی گذاشته‌ایم، به امید آن که توانسته باشیم ره‌توشه‌ای را برای راهیان کوی دوست فراهم آوریم؛ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**

۱- اخلاص (/ پرهیز از ریا)

از برترین مصادیق فضایل اخلاقی، خصلت والای «اخلاص» است. در اهمیت اخلاص همین بس که معیار و ملاک عبادی بودن افعال بندگان قلمداد گردیده است.

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، «الحجّ والعمرة فی الكتاب والسنة»، صص ۲۲۳-۲۲۱؛ شماره ۶۷۹ و ۶۸۱-۶۸۳، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ش، دارالحدیث للطباعة والنشر، قم.

۲- متن این خطبه، در کتاب «حج الأنبياء والأئمة»، حیدر خزرچی، صص ۱۴۵-۱۳۸ چاپ اول، محرم ۱۴۱۶ ق. نشر مشعر، از منابع حدیثی گوناگون شیعه و اهل سنت نقل گردیده است.

۳- آیه‌الله جوادی آملی، در کتاب «جرعه‌ای از بیکران زمزم» ترجمه و تحقیق علی حجّتی کرمانی، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۱۷۷-۱۷۱ به شرح ده نکته مهم برگرفته از این خطبه پرداخته است.

ص: ۳۸

علی علیه السلام فرمود: «الإخلاص ملاک العبادة»؛ (۱) «اخلاص، معیار و ملاک عبادت است».

به سخن دیگر؛ قبولی هر عمل قربی بندگان الهی، مشروط به برخورداری آن، از خصلت زیبای «اخلاص» است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إذا عملت عملاً فاعمل لله خالصاً لأنه لا يقبل من عباده الأعمال إلا ما كان خالصاً»؛ (۲)

«هرگاه کاری کردی، آن را تنها برای خدا انجام ده؛ زیرا او، تنها اعمال خالص بندگان را می‌پذیرد.»

بی‌تردید، فریضه ارزشمند حج، از این قاعده مستثنی نیست؛ بلکه می‌توان گفت:

وابستگی آن به اخلاص، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا هدف غایی در این سفر، راه یافتن به محضر پروردگار و مشاهده جمال محبوب است.

امام سجّاد علیه السلام، به وقت ملاقات با «شبلی» (۳) از وی پرسید: «فَحِينَ وَصَلْتَ مَكَّةَ نَوَيْتَ بِقَلْبِكَ أَنَّكَ قَصَدْتَ اللَّهَ؟ قَالَ: لَا، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا دَخَلْتَ الْحَرَمَ وَلَا رَأَيْتَ الْكُعْبَةَ وَلَا صَلَّيْتَ.

ثُمَّ قَالَ: طُفْتُ بِالْبَيْتِ وَمَسَسْتُ الْأَرْكَانَ وَسَعَيْتَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَحِينَ سَعَيْتَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ هَرَبْتَ إِلَى اللَّهِ»؛ (۴) «آن‌گاه

که به مکه رسیدی با قلب خود نیت خدا را داشتی؟ ... آیا وقتی به سعی پرداختی، بر آن بودی که به سوی خدا بگریزی؟»

امام خمینی قدس سره نیز- با الهام از این گونه گفتار ائمه علیهم السلام- فرمود:

«لیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع (۵) جواب

می‌دهند. مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب. گویی گوینده از خود در این محضر بی‌خود شده و جواب

دعوت را تکرار می‌کند. و دنباله آن سلب شریک به معنای مطلق (۶) آن می‌نماید، که اهل الله می‌دانند، نه شریک در الوهیت فقط

...» (۷) در گفتار دیگری فرمود:

«مهم آن است که حاج بدانند که کجا می‌رود و دعوت کی را اجابت می‌کند و میهمان کیست، و آداب این میهمانی چیست؛ و

بداند هر خودخواهی و خودبینی با خداخواهی مخالف است و با هجرت الی الله مباین و موجب نقص معنویت حج است.» (۸)

۱- مدیرشانه‌چی، کاظم، الحکم من کلام أمير المؤمنين عليه السلام، ج ۱، ص ۷۱، ش ۶۰۸، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۰۳، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان.

۳- جهت توضیح بیشتر مراجعه شود به: جوادی آملی، عبدالله، صهبای حج، ص ۳۴۴، چاپ سوم، خرداد ۱۳۸۱، نشر اسراء، قم؛

محمدی ری شهری، محمد، الحج والعمرة فی الكتاب والسنة، ص ۲۴۰، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، دارالحديث للطباعة والنشر، قم.

۴- محمدی ری شهری، محمد، الحج والعمرة فی الكتاب والسنة، ص ۲۳۷، چاپ چهارم، ۱۳۸۴، دارالحديث للطباعة والنشر، قم.

۵- اسم جامع الهی، «الله» است که در تلبیه لیک گفتن حاجیان مکرر بر زبان جاری می‌شود.

۶- همان‌گونه که توحید بر سه قسم است: توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی. در قبال هر یک از آن‌ها شرک قرار دارد

یعنی: شرک ذاتی، شرک صفاتی و شرک افعالی و منظور از شرک به معنای مطلق آن، هر سه قسم شرک است.

۷- موسوی خمینی، سید روح الله، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۴۲

۸- همان، ص ۱۹۹

ص: ۳۹

به یقین، دست‌یابی و حضور در چنین جایگاهی، بدون اخلاص ممکن نخواهد بود.

مرحوم آیت‌الله میرزا مهدی الهی قمشه‌ای (۱) در این راستا این گونه سروده است:

ای دل اگر عزم دیار یار داری قصد حجاز و کعبه و دیدار داری

شوق شهود حضرت دلدار داری اول ز دل نفس سوی الله پاک گردان (۲)

استاد فرزانه، آیه‌الله جوادی آملی نیز فرمود:

«تجلی این خلوص در برخی از عبادات نمایان‌تر و طرد شرک در برخی دیگر قوی‌تر و آشکارتر است. از جمله این عبادات، حج

می‌باشد؛ زیرا توحید در آن تجسم می‌یابد و از آغاز تا انجام نمونه‌ای است برای توحید و طرد شرک ... از مولای ما امام صادق علیه

السلام در دعای سفر حج، روایت شده است، پس از ادای کلمات فرج فرمود: بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ... فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَ

بِكَ وَ لَكَ» (۳) سپس فرمود:

«کسی که آگاه است و به زبان دعا احاطه دارد، تفاوت میان فرمایش آن حضرت که فرمود:

«فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُكَ وَ بِكَ وَ لَكَ» را با دیگر ادعیه و اوراد، به‌خوبی درمی‌یابد. چون مهم در این جا ذات خدای تعالی است و لقای

اوست، نه اسمی از اسمای حسناى حضرتش.

حج، سیر به سوی خدا و رفتن برای دیدار او و تعالی است برای نزدیکی به آن، که در علو و الوایی نزدیک و در نزدیکی اش بس

والا و بالا است و تکامل به جوار کسی است که از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است و بنده جز با توحید دایم و ناب و طرد شرک

جلی و خفی به مولایش تقرب نمی‌جوید.» (۴) ناگفته نماند: کسب «اخلاص» به وقت انجام اعمال عبادی - به‌خصوص فریضه حج -

و حفظ آن از آلوده شدن به ریا و خودنمایی، کاری بس سخت و دشوار است. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «تَصْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ

مِنَ الْعَمَلِ وَ تَخْلِيصُ النَّيِّهِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجِهَادِ»؛ (۵) «خالص ساختن عمل سخت‌تر از خود عمل است و

پاک کردن نیت از فساد و ناخالصی برای عمل کنندگان از جهاد طولانی دشوارتر است.»

۱- علامه حسن‌زاده آملی، در توصیف مرحوم الهی قمشه‌ای چنین گفته است: مرحوم استاد الهی قمشه‌ای یکی از نوادر روزگار بود

به ارتحال خود دل اهل الله را سوگوار کرد ... الهی سحری بود، الهی شب با ستارگان گفتگو داشت، الهی را مناجات‌های

آتش سوز است، الهی گریه‌ها داشت، الهی عالم ربانی بود الهی اهل ایقان بود، الهی مفسر قرآن بود، الهی سوز و گداز داشت، الهی

راز و نیاز داشت، الهی مراقب بود، الهی عارف بود، الهی عارف بود، الهی عاشق بود، الهی مهربان بود و حسن‌زاده را آرام جان

بود، الهی محب خالص پیغمبر و آل پیغمبر بود، الهی صاحب تألیفات بود، الهی نغمه حسینی بسرود، الهی تربیت‌شده آقابزرگ

حکیم و عارف یزدی بود، الهی الهی بود نامه‌ها بر نامه‌ها، صص ۱۰۹ و ۱۱۰، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش، انتشارات قیام، قم

۲- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حج و زیارت، ص ۲۹، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر شعر، تهران.

۳- حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۲۷۹، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه‌الاسلامیه، تهران.

۴- جوادی آملی، عبدالله، جرعه‌ای از بیکران زمزم ترجمه و تحقیق علی حجتی کرمانی، ص ۹۸ و ص ۹۹، چاپ اول، ۱۳۷۱ ش

۵- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۴، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان.

ص: ۴۰

البته دشواری کسب اخلاص در سفر حج و دیگر اعمال عبادی موجب نمی‌شود که ما در پی تحصیل آن نباشیم، بلکه می‌بایست با تلاشی مضاعف در این راستا حرکت کنیم و پس از شناسایی آفت‌ها به مقابله جدی با آن‌ها برخیزیم؛ زیرا همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، اعمال غیر مخلصانه مورد قبول در گاه خداوند قرار نخواهد گرفت.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَنَا خَيْرُ شَرِيكٍ، مَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ»؛ (۱) «خداوند متعال فرموده است: من بهترین شریک هستم، هر کس در عمل خود برای من شریک بیاورد، هرگز آن را نمی‌پذیرم...»
پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، افزون بر توصیه حج گزاران به کسب اخلاص و دوری از ریا و خودنمایی، خود نیز در پی تحصیل این خصلت نیکو بود و مأموریت یافت که به مردم اعلام کند: «إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ»؛ (۲) «من مأمور شده‌ام که خدا را بپرستم و برای او دین را خالص گردانم.»

لیک‌های مکرر از کسانی حقیقت دارد که ندای حق را به گوش جان شنیده و به دعوت الله تعالی به اسم جامع جواب می‌دهند.

مسأله، مسأله حضور در محضر است و مشاهده جمال محبوب

انس بن مالک می‌گوید: «پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، پس از تهیه ابزار و وسایل مورد نیاز و تهیه حوله‌ای که قیمت آن چهار درهم یا کمتر از آن بوده، آماده حرکت برای سفر حج شد؛ در آن هنگام روبه در گاه خداوند نموده، چنین گفت:

«اللَّهُمَّ حَجَّهْ لِمَا رِيَاءَ فِيهَا وَلَا سَمْعَةَ»...؛ (۳) «خدایا! حجی را انجام می‌دهم که از خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار دور است.»
متأسفانه، هرچه بر عمر حج و تاریخ اسلام می‌گذرد، شاهد دور شدن و فاصله گرفتن جمع زیادی از حج گزاران از این سیره نبوی می‌شویم؛ این است که می‌بینیم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با علم و آگاهی دقیق از نیت و باطن این گروه از راهیان به دیار کعبه و حرم، فرمود:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُحِجُّ أَعْيَاءَ أُمَّتِي لِلنُّزْهَةِ، أَوْ سَاطِطَهَا لِلتَّجَارَةِ، فُقَرَاؤُهُمْ لِلرِّيَاءِ وَالسَّمْعَةِ». (۴)

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۲۰، ش ۱۸۸۳، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۲- زم: ۱۱

۳- ری‌شهری، محمد، الحج والعمرة فی الكتاب والسنة، ص ۲۲۰، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطباعة والنشر، قم.

۴- همان.

ص: ۴۱

«زمانی می‌رسد که ثروتمندان امت من برای تفریح به حج می‌روند، و مردم عادی برای تجارت، و قاریان آن‌ها برای خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار، و فقرای امت من برای تکدی و گدایی به حج مشرف می‌شوند».

سلمان فارسی از شنیدن این جملات تعجب می‌کرد، ولی هر جمله‌ای که سبب تعجب وی می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، این حوادث در آینده واقع خواهد شد.» (۱) امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«الْحَيُّ حَبَّانٍ، حَيٌّ لِلَّهِ وَ حَيٌّ لِلنَّاسِ، فَمَنْ حَيَّ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ حَيَّ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (۲)

«حج دو گونه است؛ برای خدا و برای مردم، هر که برای خدا حج کند، پاداش او بهشت است و هر که برای مردم به حج رود، در قیامت پاداش خود را باید از مردم بگیرد. (کنایه از این که پاداشی نصیب وی نخواهد شد.»

در هر حال، اگر با انجام حج، دنبال ثواب و پاداش الهی و طالب غفران و آمرزش پروردگار کریم هستیم، باید اخلاص را سرلوحه کار خویش قرار دهیم. امام سجّاد علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«مَنْ حَيَّ يُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - لَا يُرِيدُ بِهِ رِيَاءً وَ لَا سُمْعَةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبُتَّةَ.» (۳) «کسی که در حج، هدفی جز خدا نداشته باشد و در فکر دیدن و شنیدن و ستایش مردم نباشد، حتماً خداوند او را می‌بخشد.»

شایسته است برای دستیابی به خوی شایسته اخلاص، رو به درگاه خدا آوریم و بگوییم:

«اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنَ الشُّرْكِ، وَ عَمَلِي مِنَ الرِّيَاءِ وَ لِسَانِي مِنَ الْكُذْبِ وَ وَعَيْنِي مِنَ الْخِيَانَةِ.»

«خدایا! قلبم را از توجه و تکیه بر غیر خودت، و عملم را از ریا، و زبانم را از دروغ و چشمم را از نگاه‌های ناپاک و خیانت‌بار حفظ فرما!» (۴)

۱- قرائتی، محسن، حج، صص ۳۷ و ۳۸، چاپ ۱۳۶۵، دفتر انتشارات اسلامی قم به نقل از تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۳۴.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۷۶، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه الاسلامیه، تهران.

۳- قرائتی، محسن، حج، ص ۳۸، وافی، ج ۲، ص ۴۷، چاپ ۱۳۶۵، دفتر انتشارات اسلامی قم.

۴- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ص ۴۰۴، دعاء پس از دعاء ابوحمزه ثمالی.

ص: ۴۲

۲- «توبه» و بازگشت از گناه

از جمله اعمال صالحی که در آیات و روایات فراوان، توصیه و ترغیب به انجام آن شده، «توبه» و بازگشت از گناه است. پروردگار کریم، در قرآن کریمش وعده داد که توبه کنندگان را می‌پذیرد و از گناهانشان می‌گذرد، (۱) و آنان را دوست دارد و به آنان مهر می‌ورزد. (۲) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از خشنودی خداوند از توبه کنندگان خبر داد و فرمود:

«وَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ». (۳) «نزد خداوند چیزی محبوب‌تر از مرد یا زن مؤمن توبه‌گر نیست.»

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «خداوند به داوود پیامبر - که بر پیامبر ما و خاندانش و بر او درود باد! - وحی فرستاد: ای داوود، هرگاه بنده مؤمن من گناهی کند و سپس از آن گناه برگشته، توبه نماید و به هنگام یاد کردن از آن گناه از من شرم کند. او را بیامرزم و آن گناه را از یاد فرشتگان نگهبان اعمال ببرم و آن را به نیکی بدل کنم و از این کار مرا باکی نیست که من مهربان‌ترین مهربانانم.» (۴) زمانی می‌رسد که ثروتمندان امت من برای تفریح به حج می‌روند، و مردم عادی برای تجارت، و قاریان آن‌ها برای خودنمایی و کسب عنوان و اعتبار، و فقرای امت من برای تکدی و گدایی به حج مشرف می‌شوند

نکته قابل توجه این‌که، حسن روی آوردن به توبه، محدود به زمان و مکان خاصی نیست؛ توصیه پیشوایان معصوم علیهم السلام به گناهکاران این است که در انجام توبه شتاب کنند و از هرگونه تأخیر در جهت تحقق آن بپرهیزند.

علی علیه السلام فرمود: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَخَوَهَا بِالتَّوْبَةِ»؛ (۵) «هرگاه گناهی مرتکب شدی، با توبه در محو آن شتاب کن.»

امام جواد علیه السلام نیز می‌فرماید: «تَأْخِيرُ التَّوْبَةِ اغْتِرَارٌ وَ طُولُ التَّسْوِيفِ حَيْرَةٌ»؛ (۶) «به تأخیر افکندن توبه فریب و غفلت است و امروز و فردا کردن مایه حیرت و سرگستگی.»

۱- شوری: ۲۵ و فاطر: ۸۲

۲- بقره: ۲۲۲

۳- مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، ج ۶، ص ۲۱، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق. مؤسسه الوفاء، بیروت، لبنان.

۴- همان، ص ۲۸

۵- همان، ج ۷۴، ص ۲۰۸

۶- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۱۷۲، ش ۹۹۹ ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

ص: ۴۳

البته از بررسی برخی آیات و روایات چنین برمی آید که: پاره‌ای از این زمان‌ها و مکان‌ها، بستر مناسبی برای عملی ساختن «توبه» است و نقش ارزنده‌ای در پذیرفته شدن آن دارد.

بی‌شک، درک موسم حج و حضور در میقات و دیگر مشاهد مشرفه، همچنین حالت ارزشمند محرم شدن و انجام طواف و غیره؛ از بهترین فرصت‌ها برای روی آوردن مجرمان و گناهکاران به «توبه» است؛ زیرا طبق فرموده امیر مؤمنان علیه السلام: «وَأَذْنِي مَا يَزْجَعُ بِهِ مَنْ أُمَّهُ أَنْ يُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ»؛ (۱) «کمترین دستاوردی که زائر از حج می آورد این است که گناهانش آمرزیده شود.»

به‌طور یقین، دستیابی به این ارمغان ارزشمند، مشروط به انجام توبه حقیقی از سوی حج‌گزاران است؛ بنابراین، ضروری است زائران از این فرصت استثنایی و مناسب، که در اختیارشان نهاده شده، بهره‌گیرند و از معاصی و گناهان پیشین خود پشیمان شوند و در صورت امکان، در صدد جبران آن‌ها برآیند و در ادامه زندگی‌شان، عزمشان را بر پرهیز از نافرمانی پروردگار کریم قطعی کنند؛ یعنی تنها به رفتن به مکه و مدینه و پوشیدن لباس احرام و انجام ظاهری مناسک و حضور فیزیکی در مشاهد مشرفه دل خوش نکنند. این‌جا است که می‌بینیم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در فرازی از خطبه غدیر (۲) - که آن را پس از بازگشت از حجة الوداع، در سرزمین غدیرخم ایراد نمودند - خطاب به مردم این‌گونه فرمودند:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَيْتِ بِكَمَالِ الدِّينِ وَ التَّفَقُّهِ وَ لَا تَنْصِرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعٍ». (۳) «ای مردم، با دین و فقه کامل حج بگزارید و از مشاهد این سفر برنگردید مگر با توبه و کنده شدن از گناه.»

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید:

«إِذَا أَرَدْتَ الْحَجَّ ... ثُمَّ اغْسِلْ بِمَاءِ التَّوْبَةِ الْخَالِصَةِ مِنَ الذُّنُوبِ وَ النَّبَسِ كِسْوَةَ الصِّدْقِ وَ الصِّفَا وَ الْخُضُوعِ». (۴) «هنگامی که قصد حج کردی، با آب توبه خالص، گناهانت را بشوی و لباس راستی و پاکی و خضوع و خشوع را بر تن کن.»

۱- رهبر، محمدتقی، همراه با زائران خانه خدا، صص ۳۸ و ۳۹ مستدرک الوسایل، ج ۸، ص ۱۵، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۵، نشر مشعر، تهران.

۲- متن این خطبه در کتاب «حج الأنبياء والأئمة عليهم السلام، حیدر خزرچی، صص ۲۲۹-۲۲۱ چاپ اول، محرم ۱۴۱۶ ق. نشر مشعر، تهران؛ از منابع مختلف حدیثی شیعی و سنی نقل گردیده است.

۳- همان، ص ۲۲۳

۴- محمدی ری‌شهری، محمد، الحج والعمرة فی الكتاب والسنة، صص ۲۳۴ و ۲۳۵، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطباعة والنشر، قم.

ص: ۴۴

۳- «حسن خلق» (/ خوش خویی)

خصلت زیبای «حسن خلق»، از خصلت‌های نیک اجتماعی است که تحسین همگان را به همراه دارد. هیچ فرد یا گروهی را نمی‌توان یافت که از صاحب این خوی شایسته ستایش نکند.

در کتب اخلاقی و غیر آن، آیات و روایات فراوانی در جهت تمجید از آن نقل گردیده است؛ (۱) برای نمونه، برخی از آن‌ها را مرور می‌کنیم:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «الإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ»؛ (۲) «اسلام، خوشخویی است.»

در بیان دیگری فرمود: «حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ»؛ (۳) «خوی نیکو، نصف دین است.»

از روایت دیگر نبوی چنین برمی‌آید که: «در سرای قیامت، افرادی به جهت اخلاق نیکشان، به درجاتی بزرگ و منزلتی والا دست می‌یابند؛ اگرچه در عبادت ضعیف و ناتوان باشند.» (۴) در خبر دیگری، از امیرمؤمنان علیه السلام چنین می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ رَأْسُ كُلِّ بَرٍّ»؛ (۵) «نیک‌خویی، سرآمد همه نیکی‌هاست.»

در روایتی آمده است: «مردی به حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مرا توصیه‌ای فرمایید که از آن بهره گیرم؟» از جمله سفارش‌های حضرت به آن شخص این بود: «أَلْتَقِيَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ»؛ (۶) «با چهره گشاده با برادرت برخورد کن.»

از بررسی آیات و روایات وارده در باب «حُسن خُلُق»، چنین برمی‌آید که ضرورت پای‌بندی به این خصلت شایسته، امری فراگیر است و شامل تمام حوزه‌های حیات اجتماعی (مانند: وطن، سفر، منزل، بازار، اداره و ...) می‌شود؛ منتها رعایت آن در سفر، از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ این است که در احوالات پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

در یکی از سفرهایشان (۷) فرمودند: «مَنْ كَانَ يَسِيءَ الْجَوَارِ فَلَا يُصَاحِبُنَا»؛ (۸) «کسی که در مصاحبت و مجاورت، بد عمل می‌کند با ما همراه و همسفر نشود.»

به‌طور طبیعی، در کنگره عظیم حج (که ملل مختلفی از جهان اسلام در آن حضور دارند و سالک این سفر با ملیت‌های گوناگونی مواجه و همراه می‌شود)، پایبندی به «حسن خلق» ضروری‌تر خواهد بود. به خصوص که قرآن کریم به‌طور صریح می‌فرماید:

... فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ ... (۹) «سخنان زشت، لغو، فحش، فسق، فجور، مراء و جدال در حج جایگاهی (۱۰) ندارد.»

۱- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸ دوره ۲۰ جلدی، صص ۵۱۰-۵۰۳ چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه‌الاسلامیه، تهران، باب ۱۰۴ «باب استحباب حسن الخلق مع الناس»؛ در خلال این صفحات، تعداد ۳۲ روایت در جهت فضیلت «حسن خلق» ذکر گردید.

۲- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان‌الحکمه ج ۱، ص ۳۳۰، ش ۱۹۳۲ ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۳- همان، ش ۱۹۳۳

۴- همان، ش ۱۹۳۷

۵- همان، ش ۱۹۳۵

۶- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۵۱۲، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه‌الاسلامیه، تهران.

۷- در کتاب «اخلاق و آداب در حج و زیارت»، تألیف محمدتقی رهبر، به نقل از مکارم الأخلاق ص ۲۸۸ آمده: «در یکی از سفرهایی که به حج می‌رفتند، فرمودند: «من کان...».

۸- رهبر، محمدتقی، همراه با زائران خانه خدا، ص ۲۹ مستدرک سفینه البحار، ماده «سفر»، ص ۵۸، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۵، نشر مشعر، تهران.

۹- بقره: ۱۹۷

۱۰- جهت آشنایی بیشتر با تفسیر واژه‌های مذکور در این آیه، به دو روایت منقول از امام صادق علیه السلام در کتاب «الحج والعمرة فی الكتاب والسنة»، ص ۲۳۴، تألیف محمدی ری‌شهری، محمد چاپ چهارم ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطباعة والنشر، قم مراجعه شود.

ص: ۴۵

این کلام نورانی پروردگار حاکی از آن است که دستیابی حج گزار به ثواب و پاداش الهی، مشروط به این است که در طول سفر حج، فسق و فجور و جدالی از او سر نزنند. این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ فَلَمْ يَزُفْهُ وَلَمْ يَفْسُقْ، خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ» (۱) «کسی که حج کند و مرتکب زشتی و فسق نگردد، از گناهانش پاک شود؛ چنان که گویی از مادر متولد گردیده است.»

امام باقر علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید:

«مَا يُعْبَأُ بِمَنْ يَوْمَ هَذَا الْبَيْتِ إِذَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ ثَلَاثَ خِصَالٍ: وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ، وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ، وَحُسْنُ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبَهُ» (۲) «اعتنا نمی‌شود به کسی که قصد خانه حق کرده، در حالی که در او سه خلصت نیست:

ورعی که او را از معاصی و گناهان بازدارد، حلمی که او را بر غضبش چیره سازد، و رفتار خوش با کسانی که همسفر او هستند.» نکته قابل ذکر این که: در کتب روایی، در مورد تفسیر حسن خلق و تعیین حد و مرز آن، اخبار گوناگونی آمده است؛ برای نمونه، به نقل چند روایت بسنده می‌کنیم:

آنگاه که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: حد و معنای حسن خلق چیست؟ آن بزرگوار در پاسخ فرمود:

«تَلِينُ جَانِبِكَ وَتَطْيِبُ كَلَامِكَ وَتَلْقَى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ» (۳) «حسن خلق این است که نرم‌خو و مهربان باشی، گفتارت پاکیزه و مؤدبانه باشد و با برادرت با خوشرویی برخورد کنی.»

بی‌تردید، از مصادیق و موارد حسن خلق، تحمل کردن ناسازگاری همسفر است. در خبری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین می‌خوانیم:

«مَا اضْطَحَبَ اثْنَانِ إِلَّا كَانَ أَحْظَمُهُمَا أَجْرًا وَأَحَبُّهُمَا إِلَى اللَّهِ أَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ» (۴) «هرگاه دو نفر با یکدیگر همسفر شدند، آن کس که با دیگری رفق و مدارا پیش گیرد، نزد خدا محبوب‌تر و پاداشش عظیم‌تر است.»

۱- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حج و زیارت، ص ۱۵ احیاء العلوم، ج ۱، ص ۲۴۶؛ چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر مشعر.

۲- محمدی ری شهری، محمد، الحج فی الكتاب والسنة، ص ۲۲۹، چاپ چهارم، ۱۳۸۴ ق. دارالحدیث للطباعة والنشر، قم.

۳- محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۳۰، ش ۱۹۴۴، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و نشر دارالحدیث، قم.

۴- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۲، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه الاسلامیه، تهران.

ص: ۴۶

۴- سخاوت و بخشندگی

در آموزه‌های وحیانی، خوی «سخاوت» و «بخشندگی»، خصلتی شایسته و مهم شناخته شده است. در اهمیت آن همین بس که در پاره‌ای از روایات برجای مانده از معصومین علیهم السلام، از او به‌عنوان «خوی خداوند» و «خلق انبیای الهی» یاد شده است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

«السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمِ»؛ (۱) «بخشندگی، خوی بزرگ خداوند است.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ...»؛ (۲) «بخشندگی، از اخلاق پیامبران است...»

در کاوش‌های اجتماعی به این نتیجه دست خواهیم یافت که پای‌بندی افراد به صفت نیک «سخاوت»، موجب محبوبیت آنان در نزد دیگران و سبب آراستگی خلق و خوی آنان خواهد شد؛ امیر مؤمنان علیه السلام در این راستا می‌فرماید:

«السَّخَاءُ يَكْسِبُ الْمَحَبَّةَ وَيُرِيِّنُ الْأَخْلَاقَ». (۳) «بخشندگی، درستی می‌آورد و خلق خوی را می‌آراید.»

لازم به یادآوری است، اگرچه سختی بودن در وطن همچون سخاوت در سفر، عملی پسندیده به‌شمار می‌آید، لیکن بی‌تردید بروز این خصلت در سفر (که غالباً با مشکلات همراه است) امری پسندیده خواهد بود. این جا است که می‌بینیم پیشوایان معصوم علیهم السلام سخاوت در سفر را از نشانه‌های مروت و جوانمردی دانسته‌اند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ مِنْ مَرَاتِنِ الْمَرْوَةِ فِي السَّفَرِ كَثْرَةُ الزَّادِ وَطَيِّبُهُ وَبَدَلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ». (۴) «از نشانه‌های جوانمردی در سفر، توشه فراوان و مطبوع برداشتن و بدل و بخشش آن به همسفران است.»

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز این‌گونه نقل شده است که:

«مِنْ شَرَفِ الرَّجُلِ أَنْ يُطَيَّبَ زَادَهُ إِذَا خَرَجَ فِي سَفَرٍ». (۵) «از شرافت مرد آن است که چون به سفر رود، توشه خوب و پاکیزه بردارد.»

۱- محمدی ری‌شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۸۴، ش ۲۹۴۱، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، ۱۳۸۳، سازمان چاپ و انتشارات دارالحديث، قم.

۲- همان، ش ۲۹۴۸

۳- همان، ش ۲۹۴۷

۴- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۰، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه‌الاسلامیه، تهران.

۵- همان.

ص: ۴۷

در بخشی از سروده بلند «ابن اعثم (/ ابن اعسم) کوفی» آمده است:

مِنْ شَرَفِ الْإِنْسَانِ فِي الْأَسْفَارِ تَطْيِيبُهُ الزَّادَ مَعَ الْأَكْثَارِ

وَلْيَدْعُ عِنْدَ الْوَضْعِ لِلْخَوَانِ مَنْ كَانَ حَاضِرًا مِنَ الْإِخْوَانِ (۱)

«از شرافت مرد در سفر این است که توشه مطبوع و فراوان بردارد، چون آن را بر سفر می‌نهد، برادرانی را که حضور دارند دعوت کند.»

اگرچه سخی بودن در وطن همچون سخاوت در سفر، عملی پسندیده به‌شمار می‌آید، لیکن بی‌تردید بروز این خصلت در سفر (که غالباً با مشکلات همراه است) امری پسندیده خواهد بود. این جا است که می‌بینیم پیشوایان معصوم علیهم السلام سخاوت در سفر را از نشانه‌های مروت و جوانمردی دانسته‌اند

سخاوت و بخشندگی، از توصیه‌های مهم اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به سالکان سفر عظیم حج و عمره است، به طوری که عمل ناپسند «اسراف» و ریخت و پاش - که در سایر موارد زندگی امری نامشروع و از گناهان کبیره شمرده شده - در سفر الهی «حج» و «عمره» مورد ترغیب قرار گرفته و عملی شایسته دانسته شده است (البته در حد معقول و مشروع و امکانات. گو این که افراد در طول این سفر مهم می‌بایست دارای طبعی بلند بوده و از خصلت زشت امساک و گدامنشی دوری جویند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«مَا مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ نَفَقَةٍ قَصِيدٍ وَيُنْغِضُ الْأَسْرَافَ إِلَّا فِي الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ فَرَحِمَ اللَّهُ مُؤْمِنًا اِكْتَسَبَ طَيِّبًا وَأَنْفَقَ مِنْ قَصِيدٍ أَوْ قَدَمَ فَضْلًا». (۲)

«پسندیده‌ترین نوع خرج کردن نزد خداوند، اقتصاد و میانه‌روی است و خدا از اسرافکاری بیزار است، مگر در حج و عمره. خدا پیامرزد بنده‌ای را که مال حلال و پاکیزه کسب کند و با رعایت اعتدال خرج کند و یا به دیگران بذل نماید.»
در اوصاف امام چهارم صلی الله علیه و آله آورده‌اند:

۱- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، صص ۶۵۷ و ۶۵۸، ماده «سفر»، تحقیق مجمع البحوث الإسلامیه، با اشراف علی‌اکبر الهی خراسانی، چاپ اول، ۱۴۱۶ ق. بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۳۰۵، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه الإسلامیه تهران.

ص: ۴۸

«وَكَانَ يَقُولُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ لِفَهْرَمَانِهِ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَرِيَ لِي حَوَاتِجَ الْحَجِّ، اشْتَرِ وَلَا تُمَآكِسْ». (۱) «سید الساجدین علیه السلام به مسؤول تدارکات خود توصیه می‌فرمود که هر گاه می‌خواهد لوازم و مایحتاج حج را خریداری کند، در خریدن خشکی نکند.» و نیز در احوالات آن حضرت آورده‌اند:

«هر گاه به قصد حج و عمره عازم مکه می‌شدند، از بهترین خوردنی‌ها چون بادام، شیرینی، قاووت ترش و شیرین همراه می‌بردند.» (۲) البته، سفر زیارت امام حسین علیه السلام از این مورد مستثنی است. (۳) پی‌نوشت‌ها

۱- رهبر، محمدتقی، اخلاق و آداب در حج و زیارت، صص ۱۰۶ و ۱۰۷ مکارم الأخلاق. ص ۳۰۵، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۷، نشر مشعر، تهران.

۲- حرّ عاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج ۸، ص ۳۱۰، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ق. مکتبه‌الاسلامیه، تهران.

۳- همان، ص ۳۰۵

ص: ۵۲

پیامبر، خلق عظیم

حسین اوسطی

وظیفه‌ای مهم، برای همگان

از وظایف مهم تمامی افراد امت اسلامی، آگاهی یافتن از حالات و ملکات و اعمال و سیره عملی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؛ زیرا قرآن کریم با صراحت می‌فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ... (۱) اگر بنا است رفتار و کردار این مرد آسمانی و پیامبر عظیم الشان سرمشق و الگو شود، بدیهی است آگاهی پیدا کردن از حالات و رفتار ایشان، بر همگان لازم و ضروری است.

خوشبختانه، تاریخ، سراسر زندگی حضرت را؛ از چگونگی برخورد ایشان در اندرون خانه تا صحنه‌های کار و زار و از حالات نیمه‌های شب و تنهایی ایشان تا برخورد با اجتماع و اصحاب و از دوران کودکی شان تا آنگاه که سر مبارکشان، در لحظات آخر عمر، در دامن علی علیه السلام قرار گرفت و ... را ثبت کرده و نقطه ابهامی در این رابطه وجود ندارد.

ابعاد وجودی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای ابعاد فراوانی است که پژوهشگران و کارشناسان در طول تاریخ به بررسی بسیاری از این ابعاد پرداخته و چهره درخشان و تابناک حضرت ختمی مرتبت را به جهانیان و یا صاحبان ایمان ارائه کرده‌اند و کتاب‌های سودمندی در باره رسالت و نبوت و

ص: ۵۳

معجزات حضرت و جنگ‌هایی که در زمان حیات ایشان به وقوع پیوسته و در رابطه با تاریخ زندگی ایشان از ولادت تا وفات، نامه‌ها و خطبه‌ها و کلمات قصار، که از ایشان به یادگار مانده و سنت‌های حضرت در چگونگی لباس پوشیدن و غذا خوردن و راه رفتن و بالأخره در جهت اخلاقیات و ملکات ایشان و ده‌ها موضوع دیگر نگاشته‌اند و امروز بسیاری از آن‌ها، به یادگار به دست ما رسیده است. خداوند به تمامی آن‌ها بهترین جزا را عنایت فرماید!

باید اعتراف کرد

انسانی که از جهت معنویت و روحانیت، به سدره المنتهی (۱) رسیده و پرواز و معراجش او را به مقام *دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى (۲)*

نشاند و خداوند بزرگی که تمامی نعمت‌های دنیوی را قلیل می‌شمارد و می‌گوید: ... *قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ* ... از اخلاق و ملکات و روحیات آن راد مرد عالم ملک و ملکوت با تعبیر «عظیم» یاد می‌کند، (۳) قطعاً زوایای وجودی کشف نشده‌اش فراوان است. چه زیبا فرمود آن یگانه مرد کلام و سخن؛ یعنی علی علیه السلام در باره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنگاه که از ایشان می‌خواهند تا اخلاق پیغمبر را بر ایشان بشمارد و توصیف کند:

شما متاع دنیا را برای من بشمارید.

گفتند: نعمت‌های دنیا فراوان است و قابل شمارش نیست؛ همانگونه که قرآن بیان نموده ... *وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا ...* علی علیه السلام فرمود: شما نعمت‌ها و متاع دنیا را، که قرآن از آن با تعبیر «قلیل» یاد می‌کند و می‌فرماید: ... *قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ* ... نمی‌توانید برای من بشمارید، چگونه انتظار دارید من اخلاق محمدی را برای شما بشمارم و حال آن‌که قرآن از آن به «عظیم» یاد نموده و فرموده‌اند: *وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۴)*

اگر در بُعد اخلاق و ملکاتِ روحی پیامبر نتوانیم به انتها برسیم، آیا می‌توان به بُعد عرفان حضرت و یا مقام ولایت ایشان به‌طور تمام و کمال پی برد؟

عالم ربّانی و فقیه و فیلسوف آیت‌الله شیخ محمد حسین اصفهانی در مدح حضرت می‌سراید:

ای اصل قدیم و عقل اقدم وی حادث با قدیم توأم

۱- نجم: ۱۴

۲- نجم: ۸ و ۹

۳- نجم: ۴

۴- قلم: ۴

ص: ۵۴

در رتبه تویی حجاب اقرب بودی تو نبی و در گل آدم
 ملک و ملکوت در کف تست چون خاتمی ای نبی خاتم
 از لطف تو شمه‌ای است فردوس وز قهر تو شعله‌ای جهنم
 قد ملک است در برت راست پشت فلک است در درت خم
 فهم خرد و زبان گویا در وصف تو عاجزند و ابکم
 فرمود به شأنت ایزد پاک لولاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَکَ

آری، جا دارد که صاحبان اندیشه و فکر، در هر عصر و زمانی، در ابعاد وجودی این شخصیت ملکوتی تلاش تازه به عمل آورند و از زوایای وجودی آن حضرت و آن انسان کامل بهتر و بیشتر آشنا گردند و سپس این اسوه و الگوی بشریت را در منظر و دید جهانیان قرار دهند.

سال پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

گرچه تمامی ملک و ملکوت و اماکن و ازمه به برکت وجود آن موجود اشرف آفریده شده و از ذره تا دره و همه انس و جن و ملک، از سفره پربرکت آن حضرت ختمی مرتبت بهره‌مند هستند، اما امسال (سال ۱۳۸۵ خورشیدی) را مقام معظم رهبری، «سال پیامبر اعظم» نامید و این اقدام مبارک باعث شد که نویسندگان و گویندگان توجه مضاعفی به شخصیت والای آن حضرت بنمایند و نگارنده هم مایل بودم از این فرصت استفاده کنم و با قلم و فهم ضعیف خود، گوشه‌ای از این صحنه پهناور را و شاخه‌ای از این درخت طیبه را، که ... أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، (۱)

به علاقه‌مندان معرفی کنم، شاید مورد قبول پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیرد.

القاب پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن

مباحث و موضوعاتی که در آیات قرآن در باره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده، فراوان است، که باید در این رابطه کتاب‌ها نوشت. آنچه در این گفتار دنبال می‌شود، القاب و اوصافی است که قرآن به رسول مکرم داده و حضرت را با این القاب و اوصاف یاد نموده است، که هر یک از این‌ها بیانگر بخشی از وظایف رسالت و یا حاکی از مراحل تکاملی نفس حضرت می‌باشد.

در آیه ۴۵ سوره مبارکه احزاب آمده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا

ص: ۵۵

وَ نَذِيرًا* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا در این آیه شریفه، بعد از آن که سخن از نبوت و رسالت حضرت به میان می‌آید و ایشان را به عنوان یکی از انبیای الهی و رسولان معرفی می‌کند، برای حضرت القاب و اوصافی را بیان می‌کند:

الف) «شاهد»

ابتدا از ایشان با عنوان «شاهد» نام می‌برد. کلمه «شاهد» از جهت معنای لغوی، برای همگان واضح و روشن است؛ یعنی کسی که حضور داشته و واقعه و حادثه را مشاهده کرده و از چند و چون آن کاملاً آگاه است. در قرآن سه مرتبه از حضرت به عنوان شاهد نام برده شده است:

۱. آیه ۴۵، سوره احزاب، که اشاره شد.

۲. آیه ۸، سوره فتح: ... إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا ...

۳. آیه ۱۵، سوره مزمل: إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ ...

اکنون باید دید مراد از «شاهد» بودن پیامبر چیست و ایشان بر چه امری شاهدند؟

علی علیه السلام فرمود: شما نعمت‌ها و متاع دنیا را، که قرآن از آن با تعبیر «قلیل» یاد می‌کند و می‌فرماید: ... قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ... نمی‌توانید برای من بشمارید، چگونه انتظار دارید من اخلاق محمدی را برای شما بشمارم و حال آن که قرآن از آن به «عظیم» یاد نموده و فرموده‌اند: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ.

علامه طباطبایی در میزان، ذیل آیه ۱۴۳ بقره؛ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيطًا لِتُكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا می‌نویسد:

«مراد از شاهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله این است که: حضرت در دار دنیا تحمل شهادت می‌کند نسبت به اعمال مردم و در

عالم آخرت ادای شهادت می‌نماید.» (۱) آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر اعمال مردم آگاه است؟

در قرآن کریم، با صراحت آمده است: وَقِيلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيَتَّبِعُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲)

این آیه شریفه به

۱- تفسیر المراغی که یکی از تفاسیر اهل سنت است نیز «شاهد» بودن حضرت را همین گونه معنی کرده است.

۲- توبه: ۱۰۵

ص: ۵۶

تمامی افراد اخطار می‌کند: اگر کاری را در خلوت و یا در عیان انجام دهید، هم خداوند از آن آگاه است و هم رسول و فرستاده او و هم مؤمنان (// ائمه اطهار علیهم السلام) (۱) و سپس شما به عالم قیامت منتقل می‌شوید و به کیفر اعمالتان بر می‌خورید. از جمله آیه: ... وَ سَتَرْدُونَ إِلَيَّ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ... نیز به خوبی استفاده می‌شود که رؤیت اعمال در همین جهان و دنیای کنونی است و روایات فراوانی برای ما رسیده که حاکی از همین حقیقت است:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: تُعْرَضُ الْأَعْمَالُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ كُلِّ صَبَاحٍ أُبْرَأُهَا وَفَجَارُهَا فَاخْتِذُوهَا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: اَعْمَلُوا فَيَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ...» (۲) «ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: اعمال و کارهای بندگان؛ چه اعمال نیکوکاران و چه بدکاران، در صبحگاهان، بر پیامبر خدا عرضه می‌شود. پس متوجه اعمال خود باشید، و این همان مطلبی است که از آیه: اَعْمَلُوا فَيَسِيرِي اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ... استفاده می‌شود.»

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَا لَكُمْ تَسُوءُونَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ رَجُلٌ: كَيْفَ نَسُوءُهُ؟ فَقَالَ: أَمَا تَعْلَمُونَ أَنَّ أَعْمَالَكُمْ تُعْرَضُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رَأَى فِيهَا مَعْصِيَةً سَاءَةً ذَلِكَ فَلَا تَسُوءُوا رَسُولَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ». (۳) «سماعه گوید: از امام صادق شنیدم که می‌فرمود: چرا پیامبر خدا را ناراحت می‌کنید؟

شخصی از امام پرسید: چگونه ما پیامبر را ناراحت می‌کنیم (و حال آن که سال‌ها است از رحلت آن حضرت می‌گذرد)؟ امام صادق علیه السلام فرمود: اعمال و کردار شما بر حضرت عرضه می‌شود و چون گناهان شما را می‌نگرد، ناراحت می‌شود. (بنابراین)، توجه داشته باشید که حضرت را ناراحت نکنید، بلکه با اعمال خوب خود او را خشنود نمایید.» (۴) پس معلوم شد که پیامبر عظیم الشان، شاهد بر اعمال ما بوده و از کارهای ریز و درشت ما آگاه است. این مطلب همانگونه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله مقام والایی را به ثبت می‌رساند، برای ما نیز یک اخطار به حساب می‌آید که بدانیم غیر از خداوند متعال، پیامبر خدا و امام زمان علیهما السلام نیز بر اعمال ما اشراف دارند و از آن آگاه‌اند. معنای وسیع‌تر و لطیف‌تری نیز برای «شاهد» بودن پیامبر خدا شده که در فراز بعدی به آن می‌پردازیم.

۱- در این گفتار، چون سخن در باره پیامبر خدا و القاب و اوصاف ایشان است، در رابطه با شاهد بودن ائمه اطهار نسبت به اعمال وارد نمی‌شویم.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹

۳- الکافی، ج ۱، ص ۲۱۹

۴- همان.

ص: ۵۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شاهد بر انبیا است

در تفسیر آیه شریفه: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً (۱)

و احتمال داده شده است:

۱. «هولاء» برگردد به امت اسلامی تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همچون دیگر پیامبران، گواه و شاهد اعمال امت خود باشد؛ همانگونه که این مطلب پیشتر از آیه و روایات استفاده شد.

۲. «هولاء» برگردد به گواهان و شاهدان امت‌های پیشین؛ یعنی ای پیامبر اسلام، تو را گواه بر همه گواهان و انبیای گذشته قرار خواهیم داد. و در بعضی از روایات (۲) به همین تفسیر دوم اشاره شده و حضرت ختمی مرتبت را شاهد و گواه بر همه امت‌های قبل و انبیای گذشته معرفی می‌نماید.

بنابراین تفسیر، مفهوم آیه اینگونه خواهد شد که: هر پیامبری در حال حیات و ممات، از طریق مشاهده باطنی و روحانی، ناظر احوال و اعمال امت خود می‌باشد، ولی روح پاک پیامبر عظیم الشان ناظر همه امم پیشین و امت خویش می‌باشد و لازمه این نظارت و شهادت این است که، روح پیامبر خدا از آغاز خلقت آدم وجود داشته؛ زیرا دانستیم که معنی و مفهوم شهود، آگاهی توأم با حضور است.

هر پیامبری در حال حیات و ممات، از طریق مشاهده باطنی و روحانی، ناظر احوال و اعمال امت خود می‌باشد، ولی روح پاک پیامبر عظیم الشان ناظر همه امم پیشین و امت خویش می‌باشد و لازمه این نظارت و شهادت این است که، روح پیامبر خدا از آغاز خلقت آدم وجود داشته است.

ب و ج) «مبشّر» و «نذیر»

دو واژه «مبشّر» و «نذیر» در قرآن کریم همواره و مکرراً با هم آمده است. این دو وصف بر پیغمبر خدا اطلاق گردیده و گاهی تمام رسالت حضرت در این دو عنوان منحصر شده است و می‌فرماید: وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا؛ (۳)

«ما تو را به رسالت مبعوث نکردیم مگر برای

۱- نساء: ۴۱

۲- مراجعه شود به تفسیر بعد المتقین، ج ۱، ص ۴۸۲

۳- فرقان: ۵۶

ص: ۵۸

این که مردم را بشارت دهی و نیز بترسانی» و حضرت نیز مدالی را که بر سینه خود می‌زند و خود را به آن عنوان معرفی می‌کند- البته با لسان وحی- به همین دو عنوان است؛ ... **إِنِّ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. (۱)**

اگر به بسیاری از آیات قرآن بنگرید، خواهید دید که یا مردم را از آینده وخیم خود می‌ترساند و یا آن‌ها را به نعمت‌های ابدی بشارت می‌دهد؛ مثلاً پیام آیات زیر انداز دهنده است:

* **يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. (۲)**

«روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد، مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.»

* **وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا. (۳)**

«به خاطر آورید روزی را که ستمکار دست خود را از شدت حسرت، به دندان می‌گردد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر خدا راهی برگزیده بودم.»

* **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بَسِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوْاصِي وَ الْأَقْدَامِ. (۴)**

«روزی خواهد آمد که مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند و آن‌گاه آن‌ها را از موهای جلو سر و پاهایشان می‌گیرند (و به دوزخ می‌افکنند).»

همانگونه که پیام آیاتی که در پی می‌آید، بشارت دهنده است:

* **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.... (۵)** «(برای نیکوکاران در بهشت) خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود.»

* **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ. (۶)**

«به یقین پرهیزکاران در باغ‌ها و نه‌های بهشتی جای دارند (آن هم) در جایگاه صدق، نزد خداوند مالک مقتدر.»

* **... فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۷)**

«آنان که ایمان بیاورند و خود را اصلاح نمایند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند.»

۱- اعراف: ۱۸۸

۲- شعراء: ۸۸

۳- فرقان: ۲۷

۴- الرحمن: ۴۱

۵- انعام: ۱۲۷

۶- قمر: ۵۴ و ۵۵

۷- انعام: ۴۸

ص: ۵۹

و گاهی خداوند متعال پیامبر خدا را موظف می‌کند که بندگان را در امر خاصی بترساند و یا بشارت دهد؛ مثلاً به حضرت فرمان داده می‌شود که:

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ* يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ* وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (۱)

«مردم را از روز نزدیک (روز قیامت) بترسان؛ هنگامی که از شدت وحشت دل‌ها به گلوگاه می‌رسد و تمامی وجود آن‌ها مملو از اندوه می‌گردد، برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نیز شفاعت کننده‌ای که شفاعتش مورد قبول شود نخواهد بود. خداوند چشم‌هایی که به خیانت می‌گردد و نیز آنچه را که در سینه‌ها پنهان می‌دارند، می‌داند، (سرانجام) خداوند به حق قضاوت می‌کند.»
در این آیه شریفه مردم را می‌ترساند از:

۱. روز قیامت به شما نزدیک است.

۲. در آن روز، مردم از وحشت جانشان به لب می‌رسد.

۳. قدرت فریاد ندارند تا بدین وسیله مقداری عقده دل را خالی سازند.

۴. ستمکاران نه دوستی خواهند داشت و نه شفاعت کننده.

۵. حاکم و قاضی آن محکمه خداوندی است که آگاه است به مخفی‌ترین اعمال و یا افکار و خطوری که در دل پنهان نموده‌اید.

۶. آن حاکم و قاضی بر موازین حق، حکم خواهد کرد. متقابلاً به حضرت دستور داده می‌شود که صاحبان ایمان و صالحان و شایستگان را بشارت به بهشت و جایگاهی که از زیر تخت‌های آن نهرها در جریان است؛ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ (۲)

آری بسیاری از آیات قرآن، در مقام انذار و تبشیر است؛ خواه با کلمه «أَنْذِرْ» و «بَشِّرْ» آغاز شود یا به مانند آیاتی باشد که اشاره شد. و اگر به کلمات و دستورات پیامبر نیز دقت شود، خواهیم دید که روح این فرامین، چیزی جز تبشیر و انذار نخواهد بود. اگر می‌فرماید: «عَلَيْكَ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ»، می‌خواهد ما را متوجه آثار

۱- مؤمن: ۱۸ و ۱۹

۲- بقره: ۲۵

ص: ۶۰

زیبای آن عمل کند و چنانچه ما را از غیبت نهی می‌کند، می‌خواهد از نتایج و ثمرات تلخ آن برحذر بدارد.

پس بخش عظیمی از رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انذار مردم است. بلکه براساس مفاد بعضی از آیات، که رسالت را منحصر در انذار و تبشیر ساخته، باید گفت: تمام وظیفه حضرت و رسالت ایشان ترساندن امت است از کارهای ناشایست و بشارت دادن آن‌ها است به نتایج کارهای نیکو و اصولاً وظیفه تمامی رسولان الهی تبشیر و انذار بود که می‌فرماید: وَمَا نُزِّلَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ.... (۱)

تذکر به مبلغان و مرشدان دینی

همه می‌دانیم که وظیفه انبیا و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ دین و ترویج احکام است و ملاحظه شد که آن‌ها موظف شده‌اند با دو سلاح به کار خود ادامه دهند؛ انذار و تبشیر. یعنی از یک سو مردم را بترسانند و از سوی دیگر به آن‌ها بشارت دهند. چون وصول به کمال و پرواز به قلّه رفیع قرب الهی به دست نمی‌آید مگر با این دو بال؛ یعنی «خوف» و «رجاء» و لذا اگر عالمان دین و مبلغان شریعت بخواهند در مسیر خود موفق باشند و به اهداف مقدسشان نایل آیند، باید از راه انذار و تبشیر حرکت کنند و مردم را با دو بال خوف و رجاء، به سر منزل مقصود برسانند و از گرایش به یک سمت جداً خودداری کنند.

د) «داعياً إلى الله»

از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله با عنوان «داعياً إلى الله» یعنی دعوت کننده به سوی الله نام برده شده است. برای روشن شدن این عنوان، که یکی از القاب مهم پیامبر خدا است، مقدمه‌ای کوتاه می‌آوریم:

قرآن کریم، سخن و کلام پیامبر خدا را برای همگان حجت و لازم الاتباع می‌داند و بدون هیچ قید و شرطی، به مردم فرمان می‌دهد که از ایشان اطاعت کنید.

گاهی می‌فرماید:

* وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. (۲)

«هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی نیست.»

۱- انعام: ۴۸

۲- نجم: ۳

ص: ۶۱

در جای دیگر می‌فرماید:

* ... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۱)

«آنچه را پیامبر خدا برای شما آورده، بگیریید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.»

گاهی نیز امر می‌کند به اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر خدا، تا آنجا که می‌فرماید:

* مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ (۲)

«کسی که اطاعت و فرمانبرداری از پیامبر کند، همانا اطاعت خداوند را نموده است ...»

وظیفه انبیا و نیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابلاغ دین و ترویج احکام است و ملاحظه شد که آن‌ها موظف شده‌اند با دو سلاح به کار خود ادامه دهند؛ انذار و تبشیر. یعنی از یک سو مردم را بترسانند و از سوی دیگر به آن‌ها بشارت دهند. چون وصول به کمال و پرواز به قلّه رفیع قرب الهی به دست نمی‌آید مگر با این دو بال؛ یعنی «خوف» و «رجاء»

اکنون که سخن و کلام او بر اساس خواسته‌های دل و هوای نفس نیست و فرامین و دستوراتش همانند دستورات الهی است و نیز اطاعت از او به منزله اطاعت از خداوند است، پس باید گفت: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با تمام وجود مردم را دعوت به الله می‌کند و یکی از ویژگی‌های انبیای عظام، که آن‌ها را از دیگران ممتاز می‌سازد، این است که: مردم را به سوی خداوند دعوت می‌کنند.

و به عبارت دیگر؛ می‌خواهند مردم را ربّانی و الهی کنند و در حرکات و سکنات آن‌ها هرگز کلمه‌ای مشاهده نمی‌شود که دال بر اّیت و منیت کند، حتی اگر گروهی پیدا شوند و بخواهند به آن‌ها رنگ الوهیت بزنند، با صراحت تمام این فکر و عقیده را می‌کوبند و با آن مبارزه می‌کنند.

به حضرت عیسی خطاب می‌شود: ای عیسی، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود انتخاب کنند؟ حضرت عیسی عرضه می‌دارد: من حق ندارم چیزی را که شایسته من نیست به مردم بگویم. من چیزی جز آنچه فرمان یافته‌ام به آن‌ها نگفتم و آن این

۱- حشر: ۷

۲- نساء: ۸۰

ص: ۶۲

بود که: ... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ ... (۱)

«... خداوند را پرستید که خدای من و شما خواهد بود.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ابتدای بعثت، که از کوه حِرا سرازیر می‌شود، فریاد بر می‌آورد: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» و در طول ۲۳ سال رسالت خویش؛ در سفر و حضر و در جنگ و صلح، در فراز و فرودهایی که پیش می‌آمد، همواره منادی توحید بوده و با هر نوع شرک و الحاد مقابله نمود.

درسی که از لقب «داعياً إلى الله» می‌توان گرفت

کسانی که در کسوت روحانیت و عالمان دین قرار می‌گیرند و می‌خواهند راه انبیا را، در حدّ توان، پیش بگیرند، باید بکوشند که «داعی الی الله» باشند و مردم را با خدا آشنا کنند و مهر و محبت الهی را در دل آنان جایگزین سازند و مروج دین اسلام شوند که شارع آن، ذات مقدس الهی است و اگر دعوت به سوی الله باشد و هدف اعتلای کلمه الله، آثار بسیار خوبی خواهد داشت که اکنون به برخی اشاره می‌شود:

اولاً: اثرگذاری آن، در جامعه و افراد، زیاد خواهد بود؛ زیرا فطرت انسان‌ها بر اساس حق آفریده شده و پذیرای سخن حق خواهد بود.

ثانیاً: هیچگونه اختلافی میان منادیان حق وجود ندارد؛ زیرا منشأ اختلافات، خودخواهی‌ها و خود پرستی‌ها است. اگر هدف، اسلام و خدا و حق باشد و انسان ببیند که هدف مقدسش به دست فردی بهتر از خود، محقق می‌گردد، نه تنها ناراحت نمی‌شود، بلکه خوشحال نیز می‌گردد.

گویند به حضرت آیت الله العظمی حکیم، مرجع عالی‌قدر و فقیه بزرگ جهان تشیع، گفته شد: در فلان کشور و در فلان نقطه، طرفداران فلان آقا رساله شما را آتش زده‌اند! ایشان بی‌درنگ فرمودند: «ادْفِنُوا الْحَكِيمَ وَأَحْيُوا الْإِسْلَامَ»؛ «حکیم را زیر خاک کنید و اسلام را زنده بدارید.»

آری، این روح و این شخصیت داعی الی الله است و از خودیت‌ها و منیت‌ها به دور.

ثالثاً: قرآن اینگونه افراد را، که مردم را به سوی خدا می‌خوانند، از بهترین کارها و دعوت‌ها معرفی می‌کند و می‌فرماید:

ص: ۶۳

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. (۱)

«کیست خوش گفتارتر از کسی که دعوت به خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید: من از مسلمانانم.»
(ه) «سراجاً مُنیراً»

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله تعبیر به «سراجاً مُنیراً» نیز شده است؛ یعنی چراغ روشنی بخش. پیش از توضیح و شرح این عنوان، به دو نکته اشاره می‌کنیم:

۱. واژه «سراج» در چهار جای قرآن آمده، که در سه جای آن به معنای خورشید است؛ مانند: ... وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجاً (۲) و در رابطه با پیامبر عظیم‌الشأن کلمه «منیراً» نیز بر «سراج» افزوده شده و پیامبر را به عنوان یک خورشید تابنده، که چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌کند، توصیف نموده است.

۲. روایات متعددی نقل شده حاکی از این که خمیر مایه خلقت، حضرت ختمی مرتبت، از نور است، اکنون به دو روایت اشاره می‌شود:

از امام صادق علیه السلام نقل شده که گفت: پروردگار متعال خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَ عَلِيًّا نُورًا...» (۳) و نیز امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا رُئِيَ فِي اللَّيْلَةِ الظُّلْمَاءِ رُئِيَ لَهُ نُورٌ كَأَنَّهُ شَقَّةُ قَمَرٍ.»

حضرت را در شب تاریک به صورت نور روشن؛ چون قرص ماه می‌دیدند. (۴) گفتنی است در صدد آن نیستیم عنوان «سراجاً مُنیراً» را، که در آیه شریفه به آن اشاره شده، با حقیقت محمدیه، که از آن تعبیر به نور شده، منطبق سازیم، بلکه هدف تنها توجه دادن اذهان است به این که ذکر آن در این مقام خالی از لطف نیست.

رسالت پیامبر اعظم همانند سراج منیر

در صدر آیه مورد بحث، ملاحظه شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به نبوت و رسالت مخاطب

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۴۰

۲- نوح: ۱۶

۳- کافی، ج ۱، ص ۴۴۰

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۴۶

ص: ۶۴

نموده، فرمود: یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا... و ظاهر آیه حکم می‌کند که این اوصاف و عناوین، مربوط به مقام والای نبوت و رسالت حضرت باشد. بنابراین، می‌توان گفت که: مراد از «سراج منیر» این است که: رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت، به قدری واضح و روشن است که اگر بخواهیم برای آن نظیر و شبیهی بیاوریم، باید او را تشبیه کنیم به خورشید تابان در وسط روز، که برای هیچ کس نقطه ابهامی باقی نمی‌ماند.

هرگاه نگاهی اجمالی به ابعاد رسالت پیامبر عظیم الشان، حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بیندازید تا ببینید که آیا نقطه ابهامی در عصر بعثت و نیز در اعصار بعد وجود داشته و دارد؟ چند نکته را خواهید دانست:

۱. سوابق و حالات حضرت قبل از بعثت، که اولاً: درس ناخوانده بوده و هرگز با قلم و خط و مدرسه و معلم ارتباط برقرار نکرده و به تعبیر زیبای قرآن «امّی» بوده است. با این حال، کتابی آورده به نام «قرآن مجید» که هر چه از عمر آن می‌گذرد، صاحبان علم و اندیشه را بیشتر به خود جذب می‌کند و ثانیاً: از حیث پاکی و کمالات انسانی در آن عصر جاهلیت معروف و مشهور به محمد صادق و محمد امین بوده؛ زیرا از او در تمام چهل سال قبل از رسالت، غیر از صداقت و امانت و پاکی چیزی مشاهده نکرده بود و چنانچه به برنامه زندگی و شیوه عملی حضرت در قبل از بعثت، با چشم انصاف بنگریم، برای ما کافی است که به رسالت حضرت ایمان بیاوریم و قرآن در این رابطه می‌فرماید:

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ. (۱)﴾

«بگو اگر خدا می‌خواست من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و خداوند از آن آگاهتان نمی‌کرد؛ چه این که مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا این مطلب واضح را نمی‌فهمید؟»

آری، این آیه با کوتاهی عبارتش، برهانی قاطع و دلیلی کوبنده را برای اثبات رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در معرض دید همگان قرار داده، می‌فرماید: اگر به وضع زندگی پیامبر در قبل از بعثت دقت کنید، همانا در صدق رسالت ایشان هیچ شک و شبهه‌ای برای شما باقی نخواهد ماند؛ به خصوص اگر به حالت «امّی» بودن حضرت توجه شود که مورد قبول تمام مورخان

ص: ۶۵

است؛ او درس نخوانده، لیکن در ابعاد مختلف از مسائل اعتقادی و جزایی و کیفری و اخلاقی و اجتماعی گرفته تا دیگر مسائل سخن گفته است، آن‌هم به قدری متقن و محکم که تا امروز احکام و قوانین آن چشم صاحبان اندیشه و کارشناسان را به خود خیره ساخته است.

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

۲. یکی دیگر از ابعاد روشنگر رسالت حضرت، معجزات فراوانی است که از وجود مقدس ایشان صادر گردید؛ از شقّ القمر گرفته تا تکلم سوسمار. از حرکت درخت گرفته تا شهادت دادن ریگ‌ها به وحدانیت خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله از ناله ستون مسجد گرفته تا فواره زدن چاه خشکیده در اثر آب دهان حضرت و ... که در کتاب‌ها موارد فراوانی از این معجزات ثبت گردیده و به قول علامه مجلسی رحمه الله بیش از چهار هزار معجزه از وجود حضرت صادر شده است. سید عبدالله شبّر نیز می‌نویسد بیش از هزار مورد از معجزات حضرت در کتب ثبت شده و اخبار رسیده در این رابطه، فوق تواتر است و برای هر صاحب انصافی موجب یقین می‌باشد. به ویژه آن‌که بزرگترین معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن است که از جهات عدیده (اسلوب لفظی، غیب‌گویی، قانون‌گذاری، صدور آیات از شخص اتمی، محفوظ ماندن آن از کم و زیاد شدن با وجود دشمنان فراوان و ...) اعجاز آن ثابت گردیده و امروز در دسترس همه است و با صدای بلند و رسا فریاد می‌زند: «اگر شما در این آیات شک دارید و می‌گویید آن کلام خدا نیست، بلکه ساخته بشر است و می‌توان مثل آن را آورد، شما نیز یک سوره مانند آن را بیاورید و از تمامی انس و جن و همفکران خود استمداد کنید، ولی به شما خبر می‌دهیم که هرگز نمی‌توانید مثل آن را بیاورید.» (۱) ۳. بعد روشنگر دیگر از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله، که همچون خورشید تابنده برای همگان مشهود است، توجه نمودن به محتوای مکتب و دعوت حضرت است. اسلام در جهت عقاید، ما را دعوت می‌کند به وجود صانع متعال و توحید و آمدن روز قیامت و در جهت اخلاق دعوت می‌کند به تواضع و مدارا و عفو و گذشت و در جهت مسائل اجتماعی به تقویت نمودن نیکوکاران و کناره گرفتن از ستمگران و گنهکاران و در جهت عبادی دستور می‌دهد به سجده در مقابل ذات احدیت و ترک پرستش‌بت‌ها، و چنانچه آیات قرآن را از ابتدا تا انتها، با دقت بنگریم، هرگز دستور و تکلیفی پیدا نمی‌کنیم که بر خلاف عقل و یا ضد فطرت بشری باشد.

۱- مراجعه شود به آیات ۸۸ سوره اسراء و ۱۳ سوره هود و ۳۷ سوره یونس و ۲۳ سوره بقره و ۳۳ سوره طور.

ص: ۶۶

آیا در محافل علمی جهان و یا افراد عادی، کسی پیدا می‌شود که بگوید: چرا ظلم ممنوع است و یا چرا باید به عدالت رفتار کرد؟ چرا شرب خمر و بازی قمار حرام است؟ و چرا باید به پدر و مادر نیکی و احسان کرد؟

آری، ویژگی مهم آیین اسلام و نیز بهترین و قاطع‌ترین دلیل برای صداقت و رسالت حضرت ختمی مرتبت، همین دستورات حیات بخش اسلام است و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله موظف می‌گردد که تمامی ملت‌ها را دعوت به اسلام کند، آن‌هم از طریق توجه دادن آنان فقط به محرمات اسلامی و می‌فرماید: **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْهِمْ ... (۱)**

و نیز قرآن محتوای مکتب را به رخ انسان‌ها می‌کشد و می‌فرماید: ... **يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ (۲)**

حضرت مردم را به نیکی و خوبی‌ها امر می‌نماید و از منکر و کارهای زشت نهی می‌کند. اشیای پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را حرام می‌نماید و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر (مغز و فکر و دوش) آن‌ها سنگینی می‌کرد (از خرافات و رسومات دست و پاگیر) بر می‌دارد.

یک موعظه و بس!

توجه به تعالیم حیات بخش، مستدل و حکیمانه اسلام به‌حدی مهم و مطابق با عقول و اندیشه بشری است که خداوند متعال برای هدایت بندگان خود، آنان را به یک جمله دعوت نموده و فقط به شنیدن یک موعظه و نصیحت فرا می‌خواند و آن این است که:

«به پا خیزید و اگر رفیق راه پیدا نکردید، تنها حرکت کنید و افکار از پیش ساخته خود را کنار بزنید و در دعوت و دستورات این شخص (یعنی پیامبر خدا) اندیشه کنید و ببینید آیا این سخنان و کلمات یک فرد مجنون و بیمار است؟! یا سخنانی است که با ندای فطرت‌ها و حکم عقول و اندیشه‌ها مطابق است؟» **(۳)** پیامبر واقعاً سراج منیر است

در این نوشتار، تنها به سه بُعد از ابعاد وجودی و رسالت حضرت اشاره شد که عبارت بود از «وضع زندگی حضرت در قبل از بعثت، به ویژه درس نخواندن حضرت در نزد کسی» و

۱- انعام: ۱۵۱ و ۱۵۲، طرح همین دو آیه و ارائه بعضی احکام اسلامی باعث شد که اسعدبن زراه و به دنبال او، مردم مدینه به اسلام

گرایش پیدا کنند که حکایت آن مشهور است. مراجعه شود به تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۳۵

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- نك: سبا: ۴۶، **قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنَّيْ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ ...**

ص: ۶۷

«معجزات فراوان پیامبر، که از حد تواتر گذشته است، به خصوص وجود قرآن کریم، که بزرگترین معجزه حضرت است و در منظر و مرآی همه جهانیان قرار گرفته است» و «محتوای مکتب و دعوت آن حضرت» که هریک برای پی بردن به صداقت و رسالت پیامبر کافی است و هر کدام از این راه‌ها، حجت الهی را بر همگان تمام و راه عذر را مسدود می‌سازد و لذا باید گفت: پیامبر خدا به حق، سراج منیر و آفتاب جهان تابی است که پی بردن به حقانیت او، برای همگان میسر است و او خورشید تابانی است که برای همگان، راه را از چاه مشخص می‌سازد.

خداوند متعال برای هدایت بندگان خود، آنان را به یک جمله دعوت نموده و فقط به شنیدن یک موعظه و نصیحت فرا می‌خواند و آن این است که: «به پا خیزید و اگر رفیق راه پیدا نکردید، تنها حرکت کنید و افکار از پیش ساخته خود را کنار بزنید و در دعوت و دستورات این شخص (یعنی پیامبر خدا) اندیشه کنید و ببینید آیا این سخنان و کلمات یک فرد مجنون و بیمار است؟! یا سخنانی است که با ندای فطرت‌ها و حکم عقول و اندیشه‌ها مطابق است؟»

و نیز باید گفت: همانگونه که خورشید در فجر صادق تنها یک رگه روشنایی در افق ایجاد می‌کند و هر چه می‌گذرد روشنایی آن زیادتر و بالاخره چهره خورشید پدیدار می‌شود و تا نقطه‌نهایی به بالای آسمان صعود می‌کند و آفتاب آن جهان شمول می‌شود، در رابطه با پیامبر خدا نیز باید گفت: هر چه از زمان بعثت می‌گذرد، بر پیروان مکتب او و نیز بر عظمت و جلال آیین او افزوده می‌گردد و امروز نزدیک به یک چهارم تمامی افراد روی زمین می‌گویند: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» و همانگونه که نور خورشید با دشمنی این و آن از جلوه نمی‌افتد، نور رسالت محمدی نیز هرگز از جلوه و جلوات خود ساقط نمی‌شود و دشمنان نتوانسته‌اند این نور الهی را به خاموشی بکشانند. البته بدخواهان در طول تاریخ، به شکل‌های گوناگون، در صدد اضمحلال و نابودی این مکتب و ندای الهی برآمده‌اند، اما خداوند خیر

ص: ۶۸

داده است که آن‌ها هرگز نمی‌توانند این نور را خاموش سازند، بلکه روز به روز، خداوند بر جلال و عظمت این نور و نام پیامبر خدا و مکتب اسلام می‌افزاید.

مولانا گوید:

هر که بر شمع خدا آرد پفو شمع کی میرد، بسوزد پوز او
کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پف منطمس
یا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا.

سیره و رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله با غیر مسلمانان

سیره عملی

«سیره» در لغت، به معنای سنّت، روش، مذهب، هیأت، حالت، طریقه و مانند این‌ها است و نیز می‌توان آن را نوع و سبک رفتار معنا کرد. (۱) مورّخانی که در شرح حال پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کتاب نوشته‌اند، عنوان نوشته خود را «سیره النبی» گذاشته‌اند و شاید نخستین رشته تاریخی، که مورد توجه مسلمانان قرار گرفت، همین «علم السیره» باشد. به نظر می‌رسد آن‌ها می‌خواستند سبک و رفتار یا رفتارشناسی پیامبر را بیان کنند، اما به صرف رفتار قناعت کردند. (۲) قرآن کریم، پیامبر صلی الله علیه و آله را «اسوه حسنه» معرفی می‌کند:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا (۳)

«همانا پیامبر خدا برای شما نمونه نیکویی است، برای هر کس که امید به خدا و روز جزا دارد و بسیار یاد خدا می‌کند.» از نظر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله الگویی برای پیروی عملی است. نمونه‌ای که روش‌های عملی او در همه شؤون فردی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و روابط بین الملل قابل دستیابی و پیروی برای مسلمانان است و از آنجا که اسلام آخرین دین الهی است؛ لازم است، امت مسلمان نمونه‌ای تمام عیار و

۱- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، دوره جدید، ج ۸، ص ۱۲۲۴۳

۲- نک: دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۶

۳- آل عمران ۳: ۱۵۹

ص: ۷۱

قابل پیروی برای همه زمان‌ها، در تمام دوران‌ها باشد.

رفق و مدارا، سیره عملی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

رفق و مدارا، از اموری است که در سیره اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله؛ چه در بُعد داخلی و چه در بُعد بین‌المللی، اهمیت بسیار داشته است. همین امر موجب اصلاح جامعه، روابط و مناسبات اجتماعی بود. در غیر این صورت، زمینه‌ای برای هدایت و تبلیغ رسالت به وجود نمی‌آمد. خدای متعال از خوشخویی و مدارای پیامبر، این‌گونه تمجید می‌کند:

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ....

«به برکت رحمت الهی، در برابر مردم نرم و مهربان شدی، و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

پس آن‌ها را ببخش و برایشان آمرزش بخواه...»

رحمت و مهر او، به گونه‌ای فراگیر بود، با کسانی که سال‌ها با او دشمنی کرده بودند؛ مانند مشرکین قریش، با گذشت برخورد کرد. در روز فتح مسالمت‌آمیز و بدون خونریزی مکه، شخصی این جمله را تکرار می‌کرد که:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ.»

«امروز روز کشتار، جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت‌هاست.»

پیامبر رحمت، در برابر و در ردّ این شعار، این جمله را فرمود:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ؛ «امروز روز رحمت و مهربانی است.»

بدین ترتیب، آن حضرت، جلو هرگونه خشونت و تندی در مقابل مخالفان اسلام را گرفته، نگرانی و ترس مشرکین قریش را برطرف ساخت و به آنان فرمان داد:

«إِذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطَّلَاقُ»؛ «بروید که همگی آزادید.» (۱) پیامبر صلی الله علیه و آله پیام آور رحمت و محبت

خدای تعالی، رسول گرامی اسلام را رحمتی فراگیر و عام معرفی کرد، که رحمت او شامل همه انسان‌ها؛ اعم از مسلمان و غیر

۱- ابی جعفر محمد بن جریر الطبری، تاریخ الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، بی‌تا، ج ۳، ص

ص: ۷۲

مسلمان می‌شود:

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (۱)

«ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

آری، پیامبر رحمتی است برای همه و آن حضرت در حفظ منافع و تأمین سعادت این جهانی و آن جهانی همگان حریص است. خداوند رحمان، در بیان شدت شفقت و مهربانی آن بزرگوار خطاب به تمام بشر فرموده است:

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (۲)

«گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی، به خاطر این که آن‌ها ایمان نمی‌آورند.»

در اینجا می‌بینیم که تأسف، دلسوزی و غمخواری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به کفار و منکران حق و علاقه‌مندی آن حضرت به سعادت و نجات بندگان، تا چه حد کار را بر وی تنگ کرده است که خدای تعالی او را تسلیت داده و از وی دلجویی کرده است تا مبادا از شدت اندوه و اهتمام به حال آن‌ها، قالب تهی کند؛ زیرا آن حضرت همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دل‌بند و پاره تن خود می‌دانست و خیر و هدایت همه‌شان را می‌خواست و چون می‌دید که به راه گمراهی و هلاکت می‌روند، سخت اندوهگین می‌شد، همان‌گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندانش دچار اندوه می‌شود.

و پیامبر صلی الله علیه و آله، خود را مظهر تام رحمت و محبت الهی شناسانده، می‌فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً؛» (۳) «همانا من، رحمتی (فراگیر) برانگیخته شده‌ام.»

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، سیره تربیت عملی انسان است و این تربیت در برترین و کامل‌ترین جلوه‌اش، در رفتار ائمه هدی علیهم السلام که غیر قابل تفکیک از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، تجلی پیدا کرده است. بنابراین، در این مبحث، علاوه بر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، به سیره امامان معصوم علیهم السلام نسبت به پیروان اهل کتاب نیز اشاره می‌شود.

گفتار اول- سیره عملی پیامبر صلی الله علیه و آله در نگاهی کلی

هنوز چند سالی از آغاز رسالت نگذشته بود که آوازه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سراسر گیتی طنین انداز شد. دعوت اسلامی، همه سرزمین عرب را فراگرفت و

۱- انبیاء ۲۱: ۱۰۷

۲- شعراء ۲۶: ۳

۳- دلشاد تهرانی، مصطفی، سیره نبوی ج ۳، ص ۷۵؛ از: الوفاء بأحوال المصطفی، ج ۲، صص ۴۲۱ و ۴۳۹

ص: ۷۳

از آنجا به نقاط دیگر سرایت کرد.

هیأت‌های مذهبی و قومی از نقاط مختلف به مدینه، پایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان می‌آمدند و آزادانه به تفحص و گفت‌وگو می‌پرداختند و گروهی نیز آزادانه به دین اسلام مشرف می‌شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در عین بیان دستورات الهی و دعوت همگان به حق، نهایت تواضع و فروتنی را نسبت به آنان اعمال می‌کرد. خانه‌ای در مدینه جهت پذیرایی از میهمانان اختصاص داد و برخی از میهمان‌ها با سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل بعضی از اصحاب پذیرایی می‌شدند. وقتی مسیحیان به دیدنش می‌آمدند، حضرت ردایش را می‌گسترد و ایشان را بر آن می‌نشاند. به امپراتور روم و ایران نامه می‌نویسد و نام خود را بر نام آنان مقدم می‌دارد و از آنان می‌خواهد که یا مسلمان شوند و یا لا اقل از جلو او کنار روند تا بتواند مذهبش را میان ملت‌ها تبلیغ نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله خواستار تحقق شرایطی است که ملت‌ها بتوانند در انتخاب مکتب و جهان‌بینی خاص خویش، تصمیم بگیرند و در صورت روشن شدن حق، آزادانه عقیده توحیدی را بپذیرند و جز خدای یگانه را نپرستند و تسلیم خواست و اراده او نشوند.

لازمه این رسالت آن است که با قدرت‌های سلب‌کننده آزادی ملت‌ها که مانع تحقیق و پژوهش و گرایش به آیین الهی می‌شوند، مبارزه شود.

پیامبر همه آدمیان را، بدون استثنا، همچون فرزندان دلبند و پاره تن خود می‌دانست و خیر و هدایت همه‌شان را می‌خواست و چون می‌دید که به راه گمراهی و هلاکت می‌روند، سخت اندوهگین می‌شد، همان‌گونه که پدری مهربان از هلاکت و تباهی فرزندان‌ش دچار اندوه می‌شود

پیامبر صلی الله علیه و آله در نامه‌هایش به رؤسای دولت‌های معاصر خویش، به قبول رسالت آن حضرت و گرویدن به آیین اسلام را خواستار می‌شد و در مواردی به بقای مُلک و سلطنت آنان تصریح و تداوم حاکمیت آنان بر قلمرو سرزمین خویش را تضمین می‌کرد. آن حضرت، نتیجه سرپیچی آنان از این دعوت الهی را مجازات اخروی می‌دانست؛ مثلاً در نامه‌اش به پادشاه ایران و یا قیصر روم، می‌فرماید: اگر این دعوت را نپذیری، گناه ملت مجوس و یا مردم مصر و ... به گردن تو خواهد بود؛ چه این که با نپذیرفتن اسلام از سوی سلاطین، مردم این

سرزمین‌ها نیز از آزادی عقیدتی و گرویدن به اسلام محروم می‌ماندند.

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله گرفته شده از قرآن کریم است، که حق حیات و رسمیت جوامع مختلف را به صراحت تضمین می‌کند. او در روابط بین الملل با ملل غیر مسلمان بسیار آزاد منشانه برخورد می‌کرد؛ مثلاً وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نمایندگان جامعه نصاری نجران را به حضور پذیرفت، اعتقاد ایشان به الوهیت مسیح را سرزنش کرد و آنان را به قبول دین اسلام فراخواند. با این وجود، آن‌ها را به قبول اسلام مجبور نکرد، بلکه به عکس، به آنان اجازه داد برای عبادت به آیین خویش، از مسجد مدینه استفاده کنند. (۱) رویه مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با مخالفان سبب شد که افراد، گروه‌ها و هیأت‌های مذهبی فراوانی، آزادانه به مدینه مهاجرت نمایند. برخی از این هیأت‌ها، به نمایندگی از پادشاهان؛ مانند پادشاه حبشه و شاهان حمیر، به مدینه اعزام شده بودند. در تاریخ حدود چهل هیأت مذهبی یا سیاسی آمده است که مدینه، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرای آنان بوده است. (۲) اهل کتاب کیانند؟

ضروری است هنگام بحث درباره رابطه دولت اسلامی با پیروان مذاهب آسمانی، روشن شود که مراد از اهل کتاب کیانند و آیا روابط مسالمت‌آمیز اسلام، شامل غیر اهل کتاب هم می‌شود یا نه؟

از نظر اسلام و قرآن کریم، یهودیت، مسیحیت، صابئین، از ادیان آسمانی بوده و به عنوان دین توحیدی تلقی می‌شوند و از اصالت و حقانیت ذاتی برخوردارند. لذا، اسلام آن‌ها را به عنوان «اهل کتاب» و آیین آسمانی، به رسمیت می‌شناسد، هر چند نسبت به تعالیم آن‌ها نظریات اصلاحی نیز دارد. قرآن کریم در دو مورد از ادیان توحیدی نام برده است:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. (۳)

«کسانی که (به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) ایمان آورده و آنان که به آیین یهود گرویده‌اند و نصاری و صابئان (پیروان یحیی) هرگاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنان نیست».

۱- نک: مارسل بوازار، انسان دوستی در اسلام، ترجمه دکتر محمد حسن مهدوی اردبیلی و دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: طوس، ۱۳۶۲، ص ۱۷۹

۲- برای مطالعه اسامی و شرح حال این هیأت‌ها، نک: محمد ابو زهره، خاتم پیامبران، ترجمه حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، چاپ دوم، ج ۳، صص ۴۵۳-۵۴۲

۳- بقره ۲: ۶۲

ص: ۷۵

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. (۱)

«همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و یهود و صابئان (ستاره پرستان) و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.»
با توجه به این دو آیه، اهل کتاب شامل یهودیت، مسیحیت و صابئین است. با این حال، روابط مسالمت‌آمیز و صلح جویانه مسلمین تنها با اهل کتاب نیست؛ بلکه شامل غیر مسلمانان از غیر اهل کتاب، که مزاحمتی برای کشورهای اسلامی ایجاد نمی‌کنند، نیز می‌شود.

گاه تصوّر می‌شود که غیر مسلمانان تنها به دو گروه تقسیم می‌شوند: «اهل ذمه» و «محرابین»؛ یعنی گروهی با مسلمانان پیمان همزیستی مسالمت‌آمیز دارند و گروهی در حال جنگ و نبرد هستند. بنابراین، هر کس اهل ذمه نیست، محارب است و جان و مالش محترم نیست. ولی غیر مسلمانان حداقل چهار گروه‌اند:

۱. اهل ذمه؛ اقلیت‌هایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و مشمول قوانین آن کشورند و حکومت اسلامی متعهد است جان، مال و ناموس آن‌ها را حفظ کند و از حقوق آنان دفاع نماید. آن‌ها مالیاتی به حکومت اسلامی می‌پردازند که همان مالیات را می‌توان به جای مالیات «جزیه» حساب کرد؛ زیرا «جزیه» از ماده «جزاء» به معنای چیزی است که حکومت اسلامی به عنوان هزینه و پاداش دفاع از آن‌ها می‌گیرد.

۲. محارب؛ گروه‌ها یا کشورهایی هستند که با مسلمانان در جنگ و ستیزند و از هیچ‌گونه کار شکنی بر ضد آنان کوتاهی نمی‌کنند. این‌ها کافران حربی هستند که مسلمانان هیچ‌گونه تعهدی در مقابل آن‌ها ندارند.

۳. معاهد؛ غیر مسلمانانی هستند که با دولت اسلامی مناسبات دوستی دارند. سفیر مبادله کرده، گاه پیمان‌های تجاری، اقتصادی و فرهنگی دارند و یا از طریق سازمان‌های بین‌المللی در برابر یکدیگر تعهدهایی سپرده‌اند. همه این‌ها مصداق «معاهده» است و باید طبق تعهداتی که دولت اسلامی با آن‌ها به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم، از طریق سازمان‌های بین‌المللی

دارد، رفتار نموده و احترام متقابل را رعایت نمایند.

۴. مهادن؛ کشورهایی است که با دولت اسلامی نه در حال جنگ‌اند و نه پیمانی با آن‌ها دارند، نه سفیر مبادله کرده و نه معاهده‌ای بسته‌اند. نسبت به یکدیگر مزاحمتی ندارند. دولت اسلامی در برابر چنین کشورهایی نیز باید رعایت اصول انسانی و اخلاقی را داشته باشند. (۱) از آنچه گذشت روشن می‌شود که مسلمانان علاوه بر اهل کتاب، با غیر مسلمانانی که از روابط خصمانه پرهیز دارند، مناسبات و روابط دوستانه برقرار می‌کنند. در این میان، «اهل ذمه» از مقام و منزلت بیشتری برخوردارند؛ چه این که، اینان در داخل سرزمین‌های اسلامی و در پناه دولت اسلامی زیست می‌کنند و با مسلمانان روابط و داد و ستد بیشتری دارند.

قرآن کریم نه تنها از مجادله و آزار و اذیت اینان نهی می‌کند. (۲) بلکه اجازه داده است از طعام و غذای آنان استفاده کرده، و با زنان اهل کتاب ازدواج نمایند:

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّلْ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَّلْ لَهُمْ وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصِنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ...» (۳)

«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده؛ و (همچنین) طعام اهل کتاب، برای شما حلال است؛ و طعام شما برای آنان حلال؛ و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان، و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلال‌اند؛ هنگامی که مهر آنان را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید...»

لزوم رعایت قلمرو تحقیق

پیش‌تر دانسته شد که اسلام به حقوق ادیان آسمانی اعتراف دارد و آنان را به رسمیت می‌شناسد. البته این نوع اعتراف، هرگز منافاتی با تحقیق و جستجو از آیین حق و تطبیق مفاهیم و تعالیم ادیان و پیروی از بهترین آن ندارد. به عبارت بهتر، قلمرو پژوهش و بررسی از آیین، غیر از حوزه حقوقی و قوانین مدنی است، که اولی مورد دقت، فحص و بررسی و دومی محل مسامحه، اهمال و سهل‌گیری است. آنچه از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله مورد بحث قرار می‌گیرد، مربوط به حوزه حقوقی، روابط و مناسبات

۱- نک: عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ج ۳، ص ۲۳۳ به بعد؛ ناصرمکارم شیرازی و

دیگران، پیام قرآن، قم: مدرسه امام علی علیه السلام، ۱۳۷۴، ج ۱۰، ص ۴۰۱

۲- عنکبوت ۲۹: ۴۶

۳- مائده ۵: ۵

ص: ۷۷

با غیر مسلمانان است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در برخورد با پیروان ادیان، جانب قانون و رفتار نیکو را در پیش می‌گرفتند. در عین حال اعلام می‌کردند که رستگاری در گرو اعتقاد به اسلام و عمل صالح است. (۱) إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (۲)

«دین در نزد خدا اسلام و (تسلیم بودن در برابر حق) است.»

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (۳)

«و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر حق) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است.»

با این وجود، دین اسلام جدا و بدون ارتباط با ادیان گذشته نیست. رسالت اسلام مشتمل بر مبادی و اصول ادیان پیشین بوده و آن چیزی است که بشر کنونی تا روز قیامت بدان نیاز دارد. از اصول اساسی اسلام تصدیق ادیان الهی و تمام پیروان پیشین است. (۴) شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ... (۵)

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو و حی می‌فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم ...»

دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه‌ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوالعزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می‌نماید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۶)

«بگو، ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما، بعضی دیگر را غیر از خدای یگانه به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم!»

۱- نک: ثقفی، سیدمحمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: هجرت، ۷۶ ص ۲۵۳

۲- آل عمران ۳: ۱۹

۳- آل عمران ۳: ۸۵

۴- نک: شلبی، دکتر احمد، مقارنه‌ الادیان، الاسلام، قاهره: مکتبه النهضة المصریه، ۱۹۸۹ الطبعة الثامنة، ج ۳، ص ۱۱۶

۵- شوری ۴۲: ۱۳

۶- آل عمران ۶: ۶۴

الف) نامه‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به زمامداران جهان

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله رسالتی جهانی و برای همه مردم دنیا است. آن حضرت، از همان روزهای نخست بعثت، اعلام کرده بود که به‌زودی رسالت در همه جا گسترده خواهد شد و گنج‌های قیصر و کسری به زیر سلطه اسلام در خواهد آمد. (۱) دعوت اسلام به توحید، دعوت تازه‌ای نیست، دعوت تمام پیامبران اولوا العزم است. نه تنها اصل توحید، بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است. از این رو، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در سیره عملی و در روابط خود با پیروان اهل کتاب، به این اصول مشترک دعوت می‌نماید.

هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی گسترش یافت، پیامبر صلی الله علیه و آله نامه‌های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه‌ها، به قدر مشترک میان ادیان آسمانی؛ یعنی «توحید» دعوت کرد که به بعضی از این نامه‌ها اشاره می‌شود:

۱. نامه به زمامدار مصر:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، من محمد بن عبدالله إلى المقوقس عظيم القبط. سلام على من اتبع الهدى؛ أما بعد، فإني أدعوك بدعاية الإسلام أسلم تسلم، يؤتك الله أجرك مرتين فإن توليت فإن عليك إثم القبط، ويا أهل الكتاب تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئاً ولا يتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولوا فقولوا أشهدوا بأننا مسلمون». (۲)

«به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبدالله، به مقوقس بزرگ قبطیان. درود بر پیروان حق باد! من تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام را بپذیر تا سالم بمانی. خداوند به تو دو بار پاداش دهد- یکی برای ایمان آوردنت و دیگر، برای کسانی که از تو پیروی کرده، ایمان می‌آورند- و اگر از قانون اسلام سرباز زنی، گناه قبطیان بر تو خواهد بود؛ ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک

۱- نک: جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام تا سال چهلیم، قم: در راه حق، ۶۶، ص ۲۱۷

۲- الأحمدي، علي، مكاتيب الرسول صلى الله عليه و آله، تهران: يس، ۶۳، ج ۱، ص ۹۷؛ تفسير نمونه، ج ۲، ص ۴۵۲

ص: ۷۹

دعوت می‌کنیم؛ به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم و کسی را شریک او قرار ندهیم و نباید بعضی از ما، بعضی دیگر را به خدایی بپذیرد و هرگاه آنان از آیین حق سر بر تابند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

«مقوقس» زمامدار مصر از طرف «هرقل» پادشاه روم بود و «قبطی‌ها» نژادی بودند که در مصر زندگی می‌کردند.

مقوقس، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را تکریم و احترام نمود و به نویسنده خود فرمان داد نامه‌ای به عربی به این مضمون برای پیامبر صلی الله علیه و آله بنویسد:

«به محمد فرزند عبدالله، از مقوقس، بزرگ قبطیان، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم و حقیقت دعوت تو را دریافتم. من می‌دانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور می‌نمودم او از نقطه شام برانگیخته می‌شود. من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم.» (۱) سپس در پایان نامه، به هدایایی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاده بود، اشاره کرد و نامه را با جمله: «سلام بر تو» ختم نمود.

۲. نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به قیصر روم:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، من محمد رسول الله عبده و رسوله إلى هرقل عظیم الروم و سلام علی من اتبع الهدی أمیا بعد فیائی أدعوك بدعایة الإسلام أسلم تسلّم، یؤتک الله أجرک مرّتين؛ فإن تولّیت فإنّ علیک إثم الیریسین و یا أهل الکتاب تعالوا إلى کلمة سواہ بیننا و بینکم ألا نعبد إلا الله و لا نُشْرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله فإن تولّوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون.»

(۲)

«از محمد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ و پادشاه روم. درود بر آنان که پیروی از حق کنند. تو را به اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آور تا در امان و سلامت باشی. خداوند به تو دو پاداش دهد- یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می‌آورند- اگر از آیین اسلام روی گردانی، گناه اریسیان- نژاد رومی و جمعیت کارگران- نیز بر تو خواهد بود.

ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم که غیر از خدا را نپرستیم، کسی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی

۱- الأحمدي، علی، مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱

۲- منبع پیشین؛ نیز فروغ ابدیت، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۷۲ ج ۲، ص ۲۱۴

ص: ۸۰

نپذیرد. هر گاه آنان از آیین حق سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

قیصر روم پس از دریافت نامه، آن را گشود. ابتدای نامه که با «بسم الله» آغاز شده بود، توجه او را به خود جلب کرد و گفت:

من غیر از نامه «مسلمین» تاکنون چنین نامه‌ای ندیده‌ام. پس مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.

زاممدار روم از خصوصیات پیامبر کسب اطلاع نمود؛ پیامبری از خانواده اصیل، پیش از آن که ادعای نبوت کند، از دروغ پرهیز داشت. پیروان او رو به فزونی هستند. طبقه اشراف با او مخالف‌اند و افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند. سپس قیصر روم گفت: «اگر این گزارش‌ها صحیح باشد، حتماً او پیامبر موعود است. من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمی‌دانستم که از قریش خواهد بود. من حاضر در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام، پای او را شستشو دهم. من پیش بینی می‌کنم آیین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت.» (۱) آن‌گاه قیصر، فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله را خواست، او را احترام کرد. پاسخ نامه پیامبر صلی الله علیه و آله را نوشت و هدیه‌ای نیز فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن نامه منعکس نمود.

۳. نامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پادشاه حبشه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى النَّجَاشِيِّ عَظِيمِ الْحَبَشَةِ، سَلَامٌ عَلَيْكَ، فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيِّمُ...، وَأَشْهَدُ أَنَّ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْفَاها إِلَى مَرْيَمَ الْبَتُولِ الطَّيِّبَةِ الْحَصِينَةِ فَحَمَلَتْ بَعِيسَى، فَخَلَقَهُ مِنْ رُوحِهِ وَنَفَخَهُ كَمَا خَلَقَ آدَمَ بِيَدِهِ وَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَالْمَوَالِءَ عَلَى طَاعَتِهِ وَأَنْ تَتَّبِعَنِي وَتُؤْمِنَ بِالَّذِي جَاءَنِي فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَإِنِّي أَدْعُوكَ وَجِيرَتَكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَقَدْ بَلَغْتَ وَنَصَحْتَ فَاقْبَلُوا نَصِيحَتِي وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبَعِ الْهُدَى.» (۲)

«به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه. درود بر شما! من خدایی را که جز او خدایی نیست ستایش می‌کنم. خدایی که از عیب و نقص منزّه

۱- مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۰۹

۲- سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۲۲۹؛ مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۰

است، و بندگان فرمانبردار او از خشم او در امانند، و او به حال بندگان ناظر و گواه است، گواهی می‌دهم که عیسی فرزند مریم، روحی از جانب خدا و کلمه ایست که در رحم مریم زاهد و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، او را نیز بدون پدر در رحم مادرش پدید آورد. من تو را به سوی خدای یگانه که شریک ندارد دعوت می‌کنم، و از تو می‌خواهم که همیشه مطیع و فرمانبردار او باشید و از آیین من پیروی نمایید؛ ایمان به خدایی آورید که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود. زمامدار حبشه آگاه باشد که من پیامبر خدا هستم. من شما و تمام لشکریانت را به سوی خدای عزیز دعوت می‌کنم؛ و من به وسیله این نامه و اعزام سفیر به وظیفه خطیری که برعهده داشتم عمل کردم و تو را پند و اندرز دادم، بنابراین اندرز مرا قبول کن. درود بر پیروان هدایت.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عنایت و ویژه‌ای به زمامدار حبشه داشت. چون این زمامدار مسیحی، مسلمانان را، که از شر کفار مکه در آزار و اذیت بودند، در کشور خود پناه داد و حمایت خاص خود را نسبت به آنان مبذول داشت. پیامبر، نامه خود را با سلام آغاز کرد و شخصاً به زمامدار حبشه درود فرستاد ولی در نامه‌های دیگر درود شخصی به «کسری»، «قیصر» و «مقوقس»، زمامداران ایران، روم و مصر نفرستاد؛ بلکه نامه را با درود کلی: «سلام بر پیروان هدایت» آغاز کرده است. ولی در این نامه، شخصاً به زمامدار حبشه سلام فرستاده و نسبت به او احترام خاصی نسبت به سایر زمامداران معاصر وی، قائل شده است.

عکس العمل نجاشی، زمامدار حبشه

نجاشی بیشترین پذیرش و انعطاف را نسبت به اسلام نشان داد. او دعوت پیامبر را پذیرفت و مسلمان شد، ولی در مورد اعلام عمومی دعوت به مردم حبشه، به فرستاده پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت:

«من حاضریم، نبوت وی را برای عموم مردم اعلام کنم، ولی از آنجا که فعلاً زمینه برای اعلام آماده نیست و نیروی من کم است؛ باید زمینه را آماده ساخت، تا دل‌ها به سوی اسلام متوجه گردد. اگر برای من امکان داشت، هم اکنون به سوی پیامبرتان می‌شتافتم.»

(۱) نجاشی نامه‌ای نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله نوشت و صریحاً به مسلمان شدن و قبول دعوت حق

ص: ۸۲

اقرار نمود:

«به نام خداوند بخشنده مهربان، نامه ایست به سوی محمد، پیامبر خدا، از نجاشی. درود کسی که جز او خدایی نیست، (او) درود کسی که مرا به اسلام هدایت نمود، بر شما باد! نامه شما را پیرامون نبوت و بشریت حضرت عیسی زیارت نمودم. به خدای زمین و آسمان سوگند! که آنچه بیان نموده بودید، عین حقیقت است و من هیچ مخالفتی با آن ندارم؛ و از حقیقت آیین شما نیز آگاهی یافتم و درباره مسلمانان مهاجر، تا آنجا که مقتضیات ایجاب می‌کرد، خدمات لازم به عمل آمد، و من اکنون به وسیله این نامه گواهی می‌دهم که شما فرستاده خدا و شخص راستگو که کتاب‌های آسمانی او را تصدیق می‌کنند می‌باشید، و من در حضور پسر عموی شما (جعفر ابن ابی طالب) مراسم اسلام و ایمان و بیعت را انجام دادم.

من برای ابلاغ پیام و اسلام خود، فرزندانم «ارها» را رهسپار محضر مقدستان کرده و صریحاً اعلام می‌دارم که من جز خود، ضامن کسی نیستم؛ و اگر دستور فرمایید خودم رهسپار خدمت پرفیضان شوم، درود بر شما ای پیامبر خدا!» (۱) سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت‌ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است

با توجه به نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله به سران کشورها، روشن می‌شود که اسلام از همان آغاز، فکر همزیستی مسالمت‌آمیز با پیروان ادیان الهی را مطرح ساخته است. در بیشتر نامه‌هایی که به وسیله پیامبر برای پادشاهان جهان، که دارای اعتقاد الهی بوده‌اند، فرستاده شده، متن آیه ذیل که همان اعلامیه جهانی اسلام باشد، مطرح گردیده است:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ. (۲)

در اسلام اصالت با «صلح» و استفاده

۱- مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹؛ از تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۹۴ و بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۹۸

۲- آل عمران ۳: ۶۶۴؛ «ای اهل کتاب، بیایید تا بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است، بایستیم که جز خداوند را نپرستیم و برای او هیچ گونه شریکی نیاوریم و هیچ کس از ما دیگری را به جای خداوند، به خدایی برنگیرد و اگر رویگردان شدند، بگویند شاهد باشید که ما فرمانبرداریم.»

از روش‌های مسالمت‌آمیز و دعوت به اصول مشترک است. خدای متعال در قرآن می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا گام بر می‌دارید (و به سفری برای جهاد می‌روید) تحقیق کنید و به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگوید مسلمان نیستی، به خاطر این که سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورده‌ای؛ زیرا غنیمت‌های بزرگی در نزد خدا (برای شما) است...» (۱) در اسلام تنها جنگی مشروع است که برای کسب آزادی، جلوگیری از نقض پیمان، از میان بردن موانع دعوت منطقی به اسلام و گرایش به آن کسانی که می‌خواهند به آیین حق بگردند ولی به وسیله قدرت‌ها محدود شده‌اند. (۲) بنابراین، نامه‌هایی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان دعوت به اسلام به امیران، سلاطین، رؤسای قبایل و شخصیت‌های برجسته معنوی و سیاسی نوشته است؛ از شیوه مسالمت‌آمیز دعوت او حکایت می‌کند.

حدود ۱۸۵ نامه، از متون نامه‌های پیامبر را، که برای تبلیغ و دعوت به اسلام و یا به عنوان «میثاق و پیمان» نوشته است، در دست داریم. (۳) ب) پیمان‌های صلح پیامبر صلی الله علیه و آله

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، بر انکار ملیت‌ها و عدم استقلال داخلی آنان استوار نبوده است و با وجود جهانی بودن آیین اسلام، موجودیت قبایل، ملت‌ها و ادیان دیگر؛ چه در قلمرو حکومت اسلامی و چه خارج از آن، محفوظ بوده است.

یکی از دلایل سیره فوق، نامه‌هایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله برای گروهی از سران و زمامداران نوشت و از این طریق موجودیت آنان را به رسمیت شناخت. دلیل دیگر، پیمان نامه‌های بسیاری است که در دوران حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از وفات آن حضرت با ملت‌های مختلف امضا شده است و در تمامی موارد تا هنگامی که ملت‌های غیر مسلمان به پیمان خود وفادار بوده‌اند، دولت اسلامی نیز پیمان صلح را نقض می‌کرده است؛ زیرا نقض پیمان از دیدگاه اسلام، گناهی بزرگ و غیر قابل گذشت است. (۴) «در اندیشه سیاسی اسلام، صلح و همزیستی به عنوان اساسی‌ترین اصل در مناسبات بین‌المللی منظور گردیده و به همین دلیل در حقوق اسلامی بهره‌برداری از فرصت‌های مناسب برای تحکیم و برقراری شرایط و پیمان‌های صلح در روابط خارجی

۱- نساء ۴: ۹۴

۲- وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا نساء ۴: ۷۵. «و چرا در راه خدا و در راه آزادسازی مردان و زنان و کودکان مستضعف- که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهری که اهلش ستمگرند خارج فرما و از سوی خویش برای ما یاری و یآوری بگمار- کارزار نمی‌کنید؟»

۳- برای ملاحظه نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنید به: مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، نوشته علی الاحمدی المیانجی و نیز: الوثائق السياسية، نوشته محمد حمید الله حید آبادی.

۴- نک: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه. اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی تهران، سمت، ...، ج ۱، ص ۳۹۹

جامعه اسلامی پیش‌بینی شده است. اسلام برای تحقق بخشیدن و گسترش حالت صلح در میان ملت‌ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری‌های خونین، نه تنها برای قراردادهای و معاهدات بین‌المللی ارزش حقوقی فوق‌العاده قائل شده، بلکه اصولاً ملت‌ها و گروه‌های دیگر را نیز برای انعقاد پیمان‌های صلح دعوت کرده و به جامعه اسلامی توصیه نموده است که در این زمینه همواره پیش قدم باشند و از هر نوع کوششی برای برقراری و تحکیم مبانی و شرایط و نیز گسترش آن در جامعه بشری دریغ نمایند و از امکانات خویش برای تحقق بخشیدن به این آرمان اسلامی و انسانی استفاده نمایند و در بسیاری از موارد، این توصیه به حد تکلیف و وظیفه الزامی رسیده و عقد قراردادهای صلح از وظایف دولت‌های مسؤول و صلاحیت‌دار اسلامی به شمار رفته است و این وظیفه در مواردی که تمایلی از طرف دول و گروه‌های غیر مسلمان نسبت به عقد قراردادهای صلح احساس می‌شود، تأکید بیشتری می‌یابد.» (۱) تمایل شدید پیامبر صلی الله علیه و آله به انعقاد پیمان‌های همکاری و صلح

با مطالعه سیره و زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله، به روشنی می‌توان دریافت که چگونه در فرهنگ بعثت، انسان‌ها محور احترام‌اند. هر قبیله جایگاه بایسته خود را می‌یابد. به آزادی انسان توجه شده است و برای زورگویی و تحمیل جایی نیست. آن حضرت تمایل داشت با انعقاد پیمان‌ها و تأکید به همه در لزوم وفای به قراردادهای، زمینه‌های تیرگی روابط و فلسفه جنگ و ستیز از بین برود. انعقاد پیمان، نه تنها با مهاجران قریش، قبیله «اوس» و قبیله «خزرج»، بلکه برای قبایل مختلف یهودی نیز این امکان فراهم است که در کنار امت اسلامی، زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. روح این پیمان‌ها همچون منشور مدینه تأمین وحدت اسلامی است با پیوند قبیل‌های مختلف و تأمین صلح، آزادی و امنیت برای همه مردم به رغم اختلاف در هر زمینه، حتی در باورهای دین. در منطق پیامبر صلی الله علیه و آله جهاد پاسخی است به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برای جراحی جامعه بشری- بر حسب ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر- و ریشه کن کردن کانون‌های زورگویی و سرکوبی دشمنان صلح و آزادی. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حتی قبل از بعثت، بر اصل تنظیم روابط عادلانه میان قبایل، بر پایه پیمان اصرار می‌ورزید و مکرر می‌فرمود:

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳، چاپ دوم، ج ۳، ص ۵۰۵

ص: ۸۵

«لقد شهدت فی دار عبد الله بن جدعان حلفاً ما أحب أن لی به حمر النعم و لو دعیت به فی الإسلام لأجبت». (۱) «من در خانه عبد الله بن جدعان، در جاهلیت شاهد بستن پیمان مشترک جهت حمایت از مظلومان، میان نمایندگان قبایل مختلف عرب بودم، و چنان بر این پیمان دل بسته بودم که حاضر نبودم در ازای نقض آن، صاحب پر بهاترین شتران باشم. اگر در اسلام به چنین پیمانی دعوت شوم، فوراً اجابت خواهم کرد.»

پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مکه، پیش از برخورد با قریش و بسته شدن پیمان حدیبیه، بارها می‌فرمود: «لا- یسألونی خطه یعظمون فیها حرمت الله إلا أعطیتهم إیّاه». (۲) «از من وسیله‌ای که موجب تعظیم به حدود الهی است، نخواهند خواست، مگر این که بی‌درنگ به آن‌ها خواهم داد.»

نیز آن حضرت، از پیمان صلحی که مسلمانان بعدها با «روم» می‌بستند، پیشاپیش خبر داد:

«إن الروم سیصالحکم صلحاً أمناً». (۳) «رومیان با شما به صلحی توأم با امنیت اقدام خواهند کرد.»

چند نمونه از پیمان‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

در سیره پیامبر صلی الله علیه و آله تعداد زیادی از پیمان‌های صلح و همکاری دیده می‌شود که بررسی کامل آن، نیازمند به تدوین چندین کتاب است. (۴) در این جا به بیان چند نمونه اشاره می‌شود:

۱. پیمان یا منشور مدینه

این پیمان نخستین قرارداد بین المللی در اسلام و مهم‌ترین و جامع‌ترین پیمانی است که به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله، میان مسلمانان، مشرکان و یهود منعقد شده است. براساس این پیمان، رابطه میان مسلمانان؛ اعم از مهاجر و انصار، و رابطه میان مسلمانان و یهود و همچنین رابطه میان مسلمانان و مشرکین و وظایف هر دسته مشخص گردید.

هدف اساسی این پیمان حفظ امنیت و همزیستی مسالمت‌آمیز جوامع گوناگونی است که در مدینه می‌زیسته‌اند. در اینجا برای جلوگیری از اطاله کلام تنها به نقل ترجمه جمع بندی که در کتاب «مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله» پس از نقل اصل پیمان ذکر شده، اکتفا می‌کنیم:

۱- منبع پیشین، ص ۵۰۳؛ از سیره ابن هشام ج ۱، ص ۳۴؛ البدایه و النهایه؛ ج ۲، ص ۲۹۱

۲- منبع پیشین، ص ۵۰۳؛ از سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۱۳

۳- همان، ص ۵۰۴؛ از: ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، ج ۵، ص ۲۳۲

۴- برای مطالعه آن به کتاب: «مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله» اثر علی احمدی میانجی رحمه الله و کتاب: «مجموعه الوثائق السیاسیه»، اثر محمد حمید الله مراجعه نمایید.

ص: ۸۶

حقوق متقابل مسلمانان با یکدیگر در منشور مدینه

۱. مسلمانان در برابر دیگر مردمان، یک ملت‌اند. بنابراین، میان هیچ مسلمان و کافری پیوند نیست؛ هر چند پدر یا فرزند باشند و جدایی میان مسلمان با مسلمان دیگر نیست.

۲. هر تیره از مسلمانان در میان خود فدیه (دیه یا غرامت) می‌پردازند، همان‌گونه که پیش از اسلام بوده است.

۳. مسلمانان در برابر کسانی که ستم یا گناه یا دشمنی یا فساد میان مسلمانان را توطئه نمایند، متحدند.

۴. هیچ مؤمنی به خاطر کافری کشته نمی‌شود و هیچ کافری بر ضد مؤمنی یاری نمی‌شود.

۵. عهد و امان خداوند یکی است.

بنابراین، شخص مطرح نیست و می‌تواند پایین‌ترین شخص پناه دهد بر مسلمین، (کنایه از این که اگر شخصی به دیگری پناه داد و او را کفالت نمود، باید تمامی مسلمانان امان او را محترم بشمارند).

۶. در هنگام نبرد در راه خداوند، هیچ مؤمنی بدون موافقت افراد دیگر نمی‌تواند صلح نماید؛ بنا بر این، صلح باید با نظر جمع انجام شود.

۷. گروه‌های رزمنده، هر یک باید پس از دیگری و به نوبت بجنگند. بنابراین، هیچ طایفه‌ای دو مرتبه متوالی به نبرد الزام نمی‌شود.

۸. هر کس مؤمنی را بدون دلیل بکشد، حکمش قصاص است؛ مگر این که ولی مقتول راضی شود.

۹. داور نهایی در اختلافات مسلمانان، خدا و رسول صلی الله علیه و آله است.

۱۰. مسلمانان هیچ بدهکاری را که بدهی بر او سنگینی کرده، رها نمی‌کنند، مگر این که او را کمک نمایند؛ چه بدهی به خاطر خون بهایی باشد یا غرامتی که به عنوان سرشکن بر خویشان پدری نصیب شخص شده باشد.

۱۱. بعضی از مؤمنان سرپرست بعضی دیگرند. بنابراین، هیچ کافری سرپرست مؤمنان نیست.

۱۲. هیچ کس نمی‌تواند بدون رعایت مصالح سایر لشکریان، کافری را در پناه خود بگیرد.

مواد صلح مسلمانان با یهودیان

۱. یهودیانی که تحت این پیمان هستند، باید مورد یاری و حمایت قرار گیرند و ستمی بر آنان نشود و دشمنانشان

ص: ۸۷

یاری نگردند. هر گاه مسلمانان، یهود را به مصالحه دعوت کردند، باید پذیرند و همچنین هر گاه یهود، مسلمانان را به مصالحه دعوت کردند.

۲. در هنگام جنگ، یهودیان نیز باید در هزینه با مسلمانان شرکت کنند. مسلمانان هزینه خود و یهود، هزینه خودش را پرداخت نماید.

۳. مسلمانان و یهودیان هم پیمان، یک امت‌اند، مسلمانان دین خود را دارند و یهودیان دین خود را؛ مگر کسی که ستم و گناه مرتکب شود.

۴. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که بر ضد دشمنان منطقه هماهنگی و همراهی نمایند.

۵. هیچ انسانی به خاطر گناه هم پیمانش مواخذه نمی‌شود.

۶. لازم است مظلومان را در میان خود یاری نمایند.

۷. هیچ کافری پناه داده نمی‌شود، مگر با رعایت مصالح مسلمانان و یهودیان.

۸. همسایه همانند خویشان است و نباید مورد تعدی قرار گیرد.

۹. بر مسلمانان و یهودیان لازم است که در میان خود، بر مهاجمانی که به مدینه هجوم آورند، همیاری نمایند.

۱۰. میان مسلمانان و یهودیان پند، اندرز و خیرخواهی حاکم است.

حقوق ساکنان منطقه (اعم از مسلمان، یهودی و مشرک)

۱. این پیمان نمی‌تواند به عنوان سیری برای ستمگر یا گناهکار محسوب شود.

۲. یشرب بر حسب این پیمان بر تمامی اهل منطقه حرم (و مورد احترام) است؛ چنان‌که «مکه» بر حسب فرمان الهی حرم می‌باشد.

۳. قریش و هوادارانش نباید پناه داده شوند.

ماده مخصوص مشرکین در پیمان

مشرکین مدینه حق ندارند قریش را، مالی یا جانی پناه دهند. (۱) ۲. صلح حدیبیه (پیمان صلح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسافرتی صلح جویانه و مسالمت‌آمیز کرد؛ بدین قرار که کاروانی حدود ۱۸۰۰ نفر برای حج آماده نمود و از قبایل عرب، هر چند مشرک بودند، دعوت به همراهی نمود. تا بدین وسیله، هم تبلیغی از اسلام شده باشد و هم چهره واقعی قریش

ص: ۸۸

که خود را پرده‌دار کعبه و منادیان امنیت و صلح می‌دانستند، بر ملا گردد. کاروان در منطقه «حدیبیه» با لشکر مسلح دشمن مواجه شد. کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله با حال احرام و آماده عبادت و لشکر قریش با لباس رزم و آماده خونریزی. پیامبر صلی الله علیه و آله رسماً تصمیم خود را بر حج خانه خدا در میان مسلمانان اعلام نمود و به وسیله پیک‌هایی به مشرکین قریش نیز ابلاغ کرد. از آن‌جا که نبرد با حاجیان عملی بسیار زشت و بر خلاف سنت‌های دیرین عرب بود؛ خصوصاً از جانب مکیان که همیشه به میزبانی حجاج از هر طایفه و قشری افتخار می‌کردند، در تصمیم به جنگ با مسلمانان مردد شدند و در نهایت پیمان‌نامه «صلح حدیبیه» میان قریش و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله منعقد گردید. به موجب این پیمان، مقرر شد روابط حسنه میان قریش و مسلمانان برقرار شود. (۱) مفاد صلح حدیبیه

۱. محمد بن عبدالله و قریش متعهد می‌شوند که مدت ده سال جنگ را بر ضد یکدیگر ترک کنند، هیچ‌یک از دو طرف بر دیگری نتازد و اسیری از یکدیگر در بند ندارد و ...

۲. هر کس بخواهد با محمد پیمان ببندد آزاد است و هر کس دوست دارد با قریش پیمان برقرار سازد آزاد است.

۳. هر گاه فردی از قریش، بدون اذن بزرگتر خود از مکه فرار کند و به یاران محمد بپیوندد، محمد باید او را به قریش بازگرداند ولی اگر از اصحاب محمد کسی به قریش پیوست، لازم نیست او را باز گردانند.

۴. از این پس، اسلام باید در مکه علنی باشد و نباید کسی را به اجبار بر عقیده‌ای واداشت و یا او را به سبب عقیده‌اش آزار داد و یا سرزنش کرد.

۵. امسال محمد با یارانش، از همین جا به مدینه بر خواهند گشت، با این قرار که در سال بعد، بدون سلاح وارد مکه شوند و به مدت سه روز برای مراسم حج توقف کنند، مشروط بر این‌که، سلاحی جز سلاح مسافر با خود برندارند و همان سلاح محدود نیز باید درغلاف باشد.

علی بن ابی طالب علیه السلام این نامه را نوشته و مهاجرین و انصار شاهد آن هستند. (۲) ۳. پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رئیس مسیحیان ایلا

«بسم الله الرحمن الرحيم، این تضمینی است از طرف خدا و محمد، پیامبر خدا، به یوحنا بن رعبه و مردم ایلا. به موجب این

۱- نک: حسینی، سید مجتبی، تاریخچه سیاسی اقتصادی صدر اسلام، تهران چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸، صص ۱۵۴-۱۵۲

۲- ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، قاضی ابرقوه، با تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱ ش. چاپ دوم، ج ۲، ص ۸۱۱

ص: ۸۹

پیمان، کشتی‌ها و وسایل نقلیه، در خشکی و دریا، در تحت حمایت و امان خدا و محمد پیامبر خدا هستند و تمام کسانی که همراهشان هستند؛ چه از شام و چه از یمن، در امان‌اند. افرادی که موجب بروز حادثه گردند، اموالشان هرگز مایه نجات آنها نخواهد بود و هرگاه در اسارت قرار بگیرند، به تملک در می‌آیند. بر مردم ایلا حرام است که مانع آب شوند و یا سد طریق نمایند».

(۱) ۴. پیمان میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان سرزمین سینا

«بسم الله الرحمن الرحيم، این مکتوبی است که محمد بن عبدالله که بشیر و نذیر و نسبت به ودیعه الهی امین جمله خلایق است، آن را نوشته است تا حجت و بهانه‌ای پس از پیامبران بر خدا باقی نماند و خداوند عزیز و حکیم است.»

آن را برای کسانی نوشته است که پیرو آیین وی هستند، تا پیمانی باشد با گروهی که در مشرق و مغرب زمین، بر دین نصرانیت هستند، نسبت به آن‌هایی که دور هستند یا نزدیک، عرب یا عجم؛ آنان که شناخته می‌شوند و آنان که شناخته نمی‌شوند. این مکتوبی است که بر طبق آن، با آن پیمان بسته است؛ هرکس با مواد آن مخالفت ورزد نسبت به وی و سایر مسلمانان متجاوز شناخته خواهد شد. این چنین کسی به عهد خدا پشت پا زده و در پیمان خود درستکار و خاضع نبوده و نسبت به دین خود استهزا نموده است و مستحق لعنت خواهد بود؛ چه سلطان باشد یا از سایر مسلمان مؤمن عادی.

هرجا راهبی یا سیاحی دور هم جمع و در کوه و یا بیابان و یا جای آباد و یا هموار و یا کنیسه و معبدی به سر می‌برند، ما پشت سر آنان حافظ و پاسدارشان هستیم و من با جان خود و یاران و انصار و ملت خود از جانشان و از اموال آن‌ها دفاع می‌کنم؛ زیرا آنان جزو رعیت من و هم‌پیمان و متحد من می‌باشند.

آنان به جز آنچه که با رضایت خاطر، به عنوان خراج و جزیه می‌دهند، به هیچ نحو مسؤول و به پرداخت چیزی مجبور نخواهند بود. قضات، رهبانان، خلوت‌گزینان و سیاحان آنان، مورد تعرض قرار نگرفته و هیچ کنیسه و کلیسایی ویران نخواهد شد و نباید چیزی از مالکیت آنان داخل خانه مسلمین گردد. قضات و رهبانان از خراج معاف‌اند و همچنین آنان که به عبادت اشتغال ورزیده‌اند از ثروتمندان و ارباب

تجارت بیشتر از حد معین شده نباید خراج گرفته شود. هیچ کدام از آنان برای جنگ و حمل سلاح مجبور نخواهند شد، بلکه مسلمانان باید از آنان دفاع کرده و با آنان، بنا به پیروی از آیه کریمه: *وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ...*، به نیکوترین روش گفتگو و بحث نمایند. آنان در محیط امن و آکنده از مهربانی زندگی می‌کنند. هر جا که باشند و در هر مکانی که منزل گزینند، از بروز چیزهایی که موجب رنج و ناراحتی آنان باشد، جلوگیری می‌شود. (۱) ج. رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مقابل مخالفان

از مطالعه تاریخ چنین بر می‌آید که ایجاد مودت و دوستی با بیگانگان امری بود که پیامبر رحمت در روابط بین الملل و در برخورد با مخالفان عقیدتی خود از آن بهره می‌گرفت چه این که اولاً: اسلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر سر ناسازگاری ندارد، ثانیاً: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این نکته توجه داشت که با ایجاد جو دوستی و روابط مسالمت‌آمیز می‌توان با مخالفان عقیدتی به گفت و گو و جدال احسن پرداخت. یکی از ابعاد گسترده قرآن، موضوع احتجاج با کافران، مشرکان و اهل کتاب است. برخی از این احتجاج‌ها مربوط به پیامبران پیشین است که با مردمان عصر خود انجام داده‌اند و برخی دیگر مربوط به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با مشرکان مکه و اهل کتاب یثرب و حومه آن می‌باشد. (۲) الف. رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با کفار قریش

سرزمین مکه، پایگاه شرک و مشرکان بود. اهل کتاب به دلیل کمی افراد، در این شهر جایگاه نداشتند. اسلام در این پایگاه مقدس ظهور کرد. بنابراین، نخستین تماس و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه مشرکین مکه است.

این دعوت که به روش مسالمت‌آمیز و گفت و گو صورت گرفت بر محور «توحید» و «معاد» بود. پیامبر صلی الله علیه و آله با دلایل منطقی و با تلاوت آیات قرآن، روح و جان مشرکین را مخاطب قرار می‌داد و از آنان می‌خواست که تعقل و تفکر کنند و خود را از زنجیرهای اوهام و عقاید جاهلی نجات دهند. در مقابل مشرکین زبان به انکار و سخنان ناشایست گشودند و انواع آزارها و اذیت‌ها را نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و پیروان اندک او اعمال کردند.

به تدریج اسلام در قلب‌ها جای گرفت و گروندگان به این آیین توحیدی رو به فزونی

۱- عمید زنجانی، عباسعلی، حقوق اقلیت‌ها، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲، چاپ سوم، صص ۷۸-۷۶؛ از سیره ابن هشام،

ج ۲، ص ۹۰۲

۲- برای مطالعه بیشتر احتجاجات قرآنی مراجعه کنید به: «الحوار فی القرآن».

گذاشت. تلاش سران کفار برای جلوگیری از ایمان آوردن مردم به جایی نرسید و رویه ملایم و منطقی پیامبر نیز آنان را بیش از پیش خشمگین‌تر ساخت و بر بدرفتاری و آزار آنان افزود. هر قبیله به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به حبس کردن، زدن، گرسنگی، تشنگی و غیره شکنجه می‌دادند. از جمله اعمال کفار قریش، قتل پدر و مادر «عمار» بود. «سمیه» مادر عمار، نخستین کسی است که در راه اسلام و به وسیله نیزه ابوجهل به شهادت رسید. پدرش یاسر نیز در مکه به شهادت رسید. «امیه بن خلف» از سران کفار، بلال حبشی را در گرمای شدید نیمروز به پشت می‌خواباند و دستور می‌داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند، و سپس به وی می‌گفت:

باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و «لات» و «عزی» را پرستی و او در زیر شکنجه همچنان «اَحَدٌ اَحَدٌ» می‌گفت. (۱) چون پیامبر خدا دید که اصحاب بی پناهش سخت گرفتار و در فشارند و نمی‌تواند از ایشان حمایت کند، به آنان گفت: «کاش به کشور حبشه می‌رفتید؛ چه، در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی‌رود و آن‌جا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد.» به دنبال آن، جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند، دیار غربت و دوری از وطن را اختیار کردند و رهسپار حبشه شدند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. (۲) آنان در سرزمین حبشه هم از آزار قریش در امان نبودند. فرستادگان کفار قریش به حبشه رفتند و از «نجاشی» پادشاه حبشه خواستند تا مسلمانان را به مکه بازگرداند، لیکن نجاشی پاسخ رد به ایشان داد. خود پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مدتی در مخفی گاه به سر برد و به شهر طائف پناه برد و بدین ترتیب بت پرستان قریش و مکه بیشتر به هیجان در آمدند و حس کینه توزی و انتقام جویی آنان نسبت به پیغمبر و مسلمانان تشدید گردید. به دلیل فشار روز افزون مشرکین، پیامبر ناگزیر شد که از شهر طائف خارج شود. قریش در جبران شکست‌های پی در پی، بر آن شدند که پیامبر خدا و یاران او را در تنگنای سخت‌ترین فشارها بگذارند. با این انگیزه، ۴۰ تن از سران قریش پیمانی را با امضای خود مورد تأکید قرار دادند. در این پیمان، قریش متعهد شدند که از هرگونه داد و ستد و پیوند سببی

۱- نک: دکتر آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام، به کوشش دکتر ابوالقاسم گرگی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۹: ص ۱۲۷

۲- منبع پیشین، ص ۱۲۹

ص: ۹۲

با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب خودداری کنند. با محاصره سیاسی و اقتصادی قریش، مسلمانان دوره‌ای سخت را در محل «شعب ابوطالب» گذراندند. در این دوران آنچه بیش از همه چیز اهمیت داشت، حراست از جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. به‌ویژه ابوطالب در این راه تلاشی ستایش‌انگیز از خود به یادگار گذاشت. مسلمانان در مدت سه سال محاصره، با زحمات فراوان و با به خطر انداختن جان خویش مخفیانه به تأمین نیازهای ضروری می‌پرداختند. (۱) از دیگر اعمال کفار قریش، «تلاش برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. سران قریش، خشمگین از گسترش اسلام و به‌ویژه نفوذ آن در یثرب، در دارالندوه اجتماع کردند که شمار آنان به ۴۰ تن می‌رسید. ابوجهل در این جمع پیشنهاد کرد از هر قبیله‌ای یک شمشیر زن انتخاب شود، آنگاه وی را غافلگیر کنند و خون وی را بریزند. روشن است کسانی که به خون خواهی او نمی‌توانند شمار زیادی را قصاص کنند. ناگزیر به خون‌بها بسنده می‌کنند که پرداختن آن، کار آسانی است. خداوند پیامبرش را از این توطئه شوم آگاه ساخت. در آیه‌ای از قرآن آمده است:

«به خاطر بیاور هنگامی را که کافران نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند و یا (از مکه) خارج سازند؛ آن‌ها چاره می‌اندیشیدند و (نقشه می‌کشیدند)، و خداوند هم تدبیر می‌کرد و خداوند بهترین چاره جویان و تدبیر کنندگان است!» (۲) پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را در بستر خود خوابانید و خود شبانه مکه را به قصد یثرب ترک کرد. دوری و جدایی از کعبه و زادگاه، بر آن حضرت بسیار ناگوار و اندوهگین بود. خداوند پیامبرش را دل‌داری داد و بدو وعده داد که دگر بار به مکه باز خواهد گشت.

«آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به زادگاهت باز می‌گرداند!...» (۳) بعد دیگر تلاش مشرکین قریش، جنگ‌هایی است که آنان با امکانات و تجهیزات فراوان، برای نابودی اسلام و مسلمین انجام دادند که مهمترین آن‌ها جنگ‌های «بدر»، «احد»، «خندق» و «احزاب» می‌باشد. برای جلوگیری از اطاله کلام، از توضیح جنگ‌ها خودداری می‌شود. پس از جنگ احزاب و در سال ششم هجری پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یارانش به قصد زیارت کعبه از مدینه به سوی مکه

۱- نک: معادخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، تهران: ذره، ۱۳۷۷، صص ۱۱۱-۱۰۶

۲- انفال ۸: ۳۰

۳- قصص ۲۸: ۸۵

رهسپار شدند. مشرکین مکه که آماده جنگ شدند و سوگند یاد نمودند که به هر وسیله ممکن از ورود مسلمانان جلوگیری کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله با وجود این که نیروی کافی برای سرکوبی بت پرستان مکه داشت با دشمنان سرسخت خود از در صلح و مسالمت وارد شد. ابتدا نماینده‌ای پیش سران مکه فرستاد و آنان را دعوت به صلح نمود و یاد آور شد که مسلمانان به قصد زیارت خانه خدا آمده‌اند و قصد جنگ و تعرض را ندارند.

ابتدا نپذیرفتند و مرکب نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله را پی کردند! ولی بار دوم به پیشنهاد صلح پیامبر صلی الله علیه و آله تن دادند. مشرکین شرایط سنگینی برای صلح پیشنهاد دادند که پیامبر آن‌ها را پذیرفت و از جمله آن، تخلیه فوری مکه بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران پس از اعمال حج، بی‌درنگ مکه را ترک کردند، در حالی که مسلمانان آرزو داشتند در زادگاه خود بیشتر اقامت نمایند. آری، پیامبر صلی الله علیه و آله که منطقش انسان دوستی و مسالمت و احترام به تعهدات بود، برای رفع خصومت و ایجاد محیط صلح و آرامش حاضر شد از تمام حقوق مشروع خود بگذرد. (۱) این پیمان، که به «پیمان حدیبیه» معروف شد، بعدها به وسیله مشرکین نقض گردید و علاوه بر آن، از آزارها و اذیت‌های قریش کاسته نشد.

مشتی زورگو بر کعبه سلطه یافته بودند و آن را در سلطه خود می‌دانستند و در سلطه‌گری و انحصارطلبی هیچ مرزی نمی‌شناختند. بیش از نیمی از عمر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدارا با آنان گذشت و کمتر سودی نداشت. پیامبر نمی‌توانست بیش از این زورگویی را تحمل کند. باید مکه آزاد و کعبه از پلیدی شرک و خرافه پاک شود؛ چه این که پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران آن حضرت، در آرزوی زیارت آزادانه کعبه لحظه شماری می‌کردند.

سپاهیان ده هزار نفری مسلمانان، بدون خونریزی و با امدادهای الهی، شهر مکه را فتح نمودند. «سعد» یکی از یاران پیامبر، «شعار خشونت را» فریاد کرد که:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ»

اليوم أذلَّ الله قريشاً

«امروز روز برخوردهای خونین است! امروز حرمت‌ها شکسته می‌شود! امروز خدا قریش را خوار می‌کند!»

اما پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله، در رد شعار خشونت و انتقام فرمود:

«الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ، الْيَوْمَ أَعَزَّ اللَّهُ قريشاً».

«امروز روز مهر ورزی است. امروز خداوند قریش را عزیز می‌کند.» (۱) بدین وسیله، پیامبر شعار انتقام جویانه مسلمانان را به شعار محبت‌آمیز تبدیل کرد و عفو و گذشت را نسبت به دشمنان سرسخت اسلام اعمال نمود. پیامبر صلی الله علیه و آله به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت، در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره آن‌ها چه دستوری صادر می‌کند؟ در اینجا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ وَعْدُهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَ حُدَّهُ.»

«شکر خدای را که وعده‌اش تحقق یافت و بنده‌اش را پیروز کرد و احزاب و گروه‌های دشمن را منهزم ساخت.»

سپس رو به مردم کرده، فرمود:

«مَا ذَا تَطْنُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! قَالُوا خَيْرًا، أَخٍ كَرِيمٍ وَ ابْنِ أَخٍ كَرِيمٍ وَ قَدْ قَدَرْتَ! قَالَ: وَ أَنَا أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخِي يُوسُفُ لَا تَتْرِبَ عَلَيَّكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ.»

«چه گمان می‌برید، ای جمعیت قریش که درباره شما فرمان دهم؟ آن‌ها در پاسخ گفتند: ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم. تو برادر بزرگوار و بخشنده و فرزند برادر بزرگوار ما هستی، و اکنون قدرت در دست تو است. پیامبر فرمود: و من درباره شما همان می‌گویم که برادرم یوسف درباره برادرانش به هنگام پیروزی گفت: امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست!»

آنگاه با جمله: «ادْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ»؛ «بروید همه آزادید.» (۲) همه را مورد عفو و گذشت قرار داد. همین عمل توفانی در سرزمین دل‌های مشرکین به پا کرد که به گفته قرآن: ... يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا. (۳)

فوج فوج مسلمان شدند و آیین اسلام را با جان و دل پذیرفتند.

ب) رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با یهود

قوم یهود در ابتدا، در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند ولی بر اثر عوامل مختلف مثل اختلاف‌ها، خیانت‌ها و ... این یکپارچگی از بین رفت. عده زیادی سرزمین اصلی خود را ترک کردند و برخی از آنان به سرزمین یثرب مهاجرت نمودند.

این عده در این شهر و اطراف آن به ساختن ساختمان‌ها و قلعه‌های محکم اقدام نمودند و در آنجا مسکن گزیدند. قبایل معروف

۱- معادینخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگراندیشی و گفت و گو، ص ۸۰۸؛ از مغازی و اقدی، ص ۸۲۱ و سیره ابن هشام،

ج ۴، ص ۴۹

۲- آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۶۶؛ ج ۲۰، ص ۲۸۲؛ به نقل از: تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۳۴۸۷ و

بحارالانوار ج ۲۱، ص ۱۰۹

۳- نصر ۱۱۰: ۲

یهود عبارت بودند از: «بنی قریظه»، «بنی قینقاع» و «بنی نضیر». این قبایل برای حفظ موجودیت خود، با قبایل عرب، پیمان عدم تعرض بسته و با دادن باج‌ها، مالیات‌ها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب می‌نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله پس از مهاجرت به مدینه، برای برقراری امنیت و آرامش یک پیمان دفاعی مشترک منعقد ساخت که در آن «اوس» و «خزرج» و «یهود مدینه» شرکت داشتند و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خارج مدینه پیمان دفاعی جداگانه‌ای منعقد ساخت. براساس این پیمان، یهود متعهد شدند که علیه مسلمانان اقدام خرابکارانه انجام ندهند و در صورت لزوم از مدینه و مسلمانان دفاع نمایند و در مقابل، پیامبر صلی الله علیه و آله متعهد شد که از حقوق آنان حفاظت نماید و با آنان مانند افراد یک ملت واحد رفتار شود. بدین وسیله، همگان مسؤول حفظ و حراست حقوق یکدیگر گردیدند. (۱) یهودیان آزادانه به داد و ستد پرداخته و کالاهای خود را در بازار مسلمین به فروش می‌رساندند. گسترش اسلام در میان انصار و قبایل اطراف، حسادت یهود و برخی از منافقان را بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخت؛ زیرا آنان هرگز فکر نمی‌کردند که کار محمد تا این حد بالا گیرد و تمام قدرت‌های محلی را تحت الشعاع قرار دهد. «عبدالله بن سلام» از دانشمندان یهود پس از مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله به آیین اسلام گروید و خبر اسلام آوردن او موجی از خشم در طوایف یهود پدید آورد. پس از مدتی «مُخیریق» یکی دیگر از دانشمندان یهود به جمع مسلمانان پیوست و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله را وصی و صاحب اختیار اموال خود قرار داد. (۲) یهود به علل مختلفی در ابتدا به پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان روی خوش نشان دادند و در پیمان دفاعی مدینه شرکت جستند. آنان می‌خواستند از تشکیلات مسلمین به نفع خود و در مقابل رقاباتی که همواره در هراس بودند، سود جویند. از پیامبران یهود در قرآن به نیکی یاد شده بود.

در ابتدا «بیت المقدس» قبله اول مسلمین بود. گسترش روزافزون اسلام، موجب شد که این همکاری و همراهی یهود با مسلمانان ادامه نیاید و به روش‌های مختلفی در تضعیف روحیه مسلمانان کوشش نمایند.

پیمان منعقد شده با مسلمانان را نقض نمودند و پنهان و آشکار با دشمنان اسلام همکاری کردند. مسلمانان در برابر اقدامات خرابکارانه و شایعه‌سازی یهود، هیچ‌گونه تعرضی نسبت به آنان نداشتند و همواره در حفظ صلح و امنیت مدینه می‌کوشیدند و اعمال و رفتار تحریک‌آمیز یهودیان را

۱- نک: اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، صص ۵۸-۵۴

۲- سبحانی، جعفر، تاریخ اسلام، قم: لوح محفوظ و امام عصر علیه السلام، ۱۳۷۷، ص ۱۳۷

ص: ۹۶

نادیده گرفته و با عفو و اغماض پاسخ می‌دادند!

پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً در مراسم اجتماعی آنان شرکت می‌کرد و از آنان قرض می‌گرفت و به عیادت بیمارانشان می‌رفت و در مراسم تشییع جنازه یهودیان شرکت و با آنان ابراز همدردی می‌نمود و مانند یک فرد عادی با آنان معامله می‌کرد و سایر مسلمانان نیز یهودیان مدینه را هم‌پیمان و جزو ملت خود می‌دانستند و رفتارشان براساس همین اصل محکم و استوار بود. (۱)

یهودیان علاوه بر این که در تجارت، داد و ستد و فعالیت‌های اجتماعی آزاد بودند، در مراسم عبادی و فعالیت‌های مذهبی آزادی کامل داشتند. رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت اسلامی و پیام الهی را به همه و از جمله یهودیان ابلاغ می‌کرد ولی هیچ‌گاه آنان به ترک دین و عقاید خود مجبور نبودند.

پیامبر صلی الله علیه و آله خواهان ابلاغ رسالت جهانی خود بود. طبیعی است که چنین امری در محیط آرام و بدون جنگ و خونریزی ممکن است. آن حضرت در اولین فرصتی که برایش پیش آمد و با انعقاد پیمان صلح حدیبیه - که باید آن را شاهکار و نقطه عطف سیاست جهانی و به اصطلاح امروزی‌ها، دیپلماسی پیامبر، به حساب آورد - کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد و بعد از بسته شدن «پیمان صلح حدیبیه» با کفار مکه و تحکیم پایه‌های داخلی قدرت، در سال هفتم هجرت، کار دعوت و ابلاغ رسالت جهانی خود را آغاز کرد.

پیامبر با اعزام سفرا و مبلغین تعلیم دیده، مجرب، دنیا دیده و مؤمن و مجاهد همراه با ارسال نامه‌هایی سرشار از نکته‌های دقیق سیاسی و تبلیغی، در عرض مدت کوتاهی توانست قلب میلیون‌ها انسان جاهل، ظالم و بت پرست و ماده پرست و کافر را متوجه خدا کند و این موفقیت در دنیا از بسیاری جهات بی نظیر است. (۲) توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد یهود و نصارای یمن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک دستورالعمل ارشادی و حکومتی به «عمرو بن حزم» که او را به یمن فرستاد تا مردم را به تعالیم اسلام فراخواند، نوشت که نسبت به همه اقشار مردم یمن حتی یهود و نصاری، دستورات اسلام را پیاده کند. در فقره ۲۱ این عهد نامه آمده است:

«وَإِنَّهُ مِنْ أَسْلَمٍ مِنْ يَهُودِيٍّ أَوْ نَصْرَانِيٍّ إِسْلَامًا خَالِصًا مِنْ نَفْسِهِ وَدَانَ بَدِينِ

۱- نک: اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، صص ۹۵ و ۹۶

۲- نک: نجفی، موسی، تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ج ۴،

ص: ۹۷

الإسلام فإِنَّه من المؤمنین له مثل ما لهم و علیه مثل ما علیهم؛ و من كان علی نصرانیة أو یهودیة فإِنَّه لا یرد عنها».

«هر یهودی و یا نصرانی (مسیحی) که مسلمان شود و اسلام پاک و خالصی اظهار نماید از جمله گروه مومنان و مسلمانان است هر آنچه مسلمانان دارند شامل او نیز می‌شود و در نفع و ضرر با آنها شریک است و هر که در یهودیت یا نصرانیت خود باقی بماند

هرگز مجبور به ترک دین خود نمی‌شود.» (۱) صبر و مدارای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر بدرفتاری یهود

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم می‌پوشید و آنها را با مسلمانان برابر می‌گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می‌گذاشت. بر پیمان‌هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می‌کرد تنها به مجازات او اکتفا می‌کرد و دیگران را به گناه او نمی‌گرفت، چنان که ده بار «کعب ابن اشرف» و «سلام بن ابی حقیق» که به مسلمانان خیانت کرده بودند، همین روش را به کار بست و متعرض یهودیان دیگر نشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان مدارا می‌کرد و وقتی پیمان خود را می‌شکستند و بر آنها دست می‌یافت، در مجازاتشان حد اعتدال را نگه می‌داشت و یا به حکم کسی که یهودیان او را به داوری انتخاب کرده بودند، رضایت می‌داد. در واقع رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان خیلی ملایم‌تر از رفتار وی با مردم قریش و دیگر قبایل عرب بود. (۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بیت المدارس یهود

مدارس و دیگر امکان‌های متعلق به یهودیان مورد احترام پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان بود. یهودیان آزادانه در این مدارس به فعالیت‌های تبلیغی و دینی خود مشغول بودند و مسلمانان متعرض آنها نمی‌شدند.

و حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدارس یهود حاضر می‌شد و با استفاده از استدلال و منطق روشن، با علمای یهود به گفتگو می‌نشست. خانه‌هایی که آیین یهود در آنجا تدریس می‌شد، و کودکان و جوانان در آنجا درس دینی فرا می‌گرفتند، «بیت المدارس» یا «بیت الدراس» می‌نامیدند.

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر یکی از این مدارس وارد شد و کسانی که در آن جا بودند همه را به آیین خود دعوت کرد. دو نفر از بزرگان

۱- ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی، ص ۲۶۹؛ محمد حمیدالله، مجموعه‌الوثائق، ص ۱۷۲

۲- نک: دکتر ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: جاویدان، ۱۳۶۲، چاپ پنجم، ص ۱۴۸

ص: ۹۸

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل بدرفتاری یهودیان صبور بود و از نفاقشان چشم می‌پوشید و آن‌ها را با مسلمانان برابر می‌گرفت و به آداب و رسوم دینی آنان احترام می‌گذاشت. بر پیمان‌هایی که با یهودیان بسته بود، استوار بود و اگر یکی از یهودیان بر خلاف پیمان رفتار می‌کرد تنها به مجازات او اکتفا می‌کرد و دیگران را به گناه او نمی‌گرفت

یهود به نام‌های «نعمان» و «حارث» گفتند:

بر چه آیینی دعوت می‌کنی؟ فرمود: روش ابراهیم و آیین او. آنان گفتند: آیین ما اصیل‌تر از آیین تو است زیرا ابراهیم، خود یهودی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تورات بیاورید تا در این موضوع میان من و شما داوری کند. آنان از آوردن تورات خودداری کردند و وحی الهی (سوره آل‌عمران، آیه ۲۳) در سرزنش این عده نازل شد. در وقت ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از این مدارس یهودی، گروهی از دانشمندان مسیحی نجران در آنجا حضور داشتند. در این میان جدال تاریخی میان علمای یهود و مسیحی در گرفت و هر دو گروه کوشش می‌کردند که ابراهیم را از پیروان آیین خود بدانند؛ (۱) اما خدای متعال در این مورد فرمود:

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ. (۲)

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه موحدی خالص و مسلمان (تسلیم حق) بود؛ و هرگز از مشرکان نبود.»

این موارد و نمونه‌های شبیه به آن به خوبی نشان می‌دهد که پیامبر صلی الله علیه و آله در سیره عملی اش نسبت به پیروان مذاهب، همواره از گفت و گو و جدال احسن برای پیشبرد اهداف مقدسش سود می‌جست و هیچ زبان به الحاد، تکفیر و بی‌ارزش بودن ادیان دیگر نمی‌گشود و بلکه به عکس، از آنان می‌خواست که به مفاد تورات و انجیل عمل نمایند و داوری تورات را می‌پذیرفت که نمونه آن گذشت. علاوه بر آن، پیامبر صلی الله علیه و آله پیروان ادیان دیگر را از این که یکدیگر را بی‌ارزش و فاقد اعتبار می‌خواندند سرزنش می‌نمود. در قرآن می‌خوانیم:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ (۳)

۱- نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: توحید، ۱۳۷۵، ج ۶، صص ۲۹۵ و ۲۹۶

۲- آل عمران ۳: ۶۷

۳- بقره ۲: ۱۱۳

«یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خدا) ندارند، و مسیحیان گفتند:

یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند)؛ در حالی که هر دو دسته کتاب آسمانی را می‌خوانند (و باید از این گونه تعصب‌ها بر کنار باشند) ...»

این مشاجره و ضدیت بین مسیحیان و یهودیان در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت. در گفتگوی بین ادیان، آن گاه که سخن بدون استدلال و ادعا، بدون دلیل و برهان باشد نتیجه‌اش چیزی جز انحصارطلبی و تضادخواهد بود. از نظر قرآن کریم، اینان با در دست داشتن کتاب‌های الهی که می‌تواند راهگشای آن‌ها در این مسایل باشد، این گونه سخنان که سرچشمه‌ای جز تعصب و عناد و لجاج ندارد، بسیار عجیب است.

جنگ افروزی یهود

در اینجا به چند نمونه از فعالیت‌های تحریک‌آمیز یهود اشاره می‌شود:

۱. تضعیف عقیده: حسن سلوک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سبب شد که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده گردد. این پیشرفت موجب اضطراب علما و محافل مذهبی یهود گشت. از این رو با پیش کشیدن سوالات پیچیده مذهبی، می‌خواستند عقیده مسلمانان را نسبت به پیامبر متزلزل سازند.

قسمت مهم این مجادلات در سوره بقره و سوره نساء وارد گردیده است.

۲. ایجاد اختلاف: از آنجایی طرح شبهات و سوالات پیچیده، نه تنها عقیده مسلمانان را نسبت به پیامبر خود تحکیم می‌نمود؛ بلکه سبب می‌شد که مقام علمی و اطلاعات غیبی وی بر همه روشن و آشکار گردد و در سایه همین بحث‌ها، دسته‌های مختلفی از بت پرستان و یهود به اسلام گرویدند؛ از این رو، به اختلافات میان قبایل عرب مسلمان دامن می‌زدند. روزی قبیله «اوس» و «خزرج» در نقطه‌ای گرد آمده بودند. وحدت و یگانگی این دو گروه که مدت یکصد و بیست سال دشمن خون آشام یکدیگر بودند، یکی از یهودیان را سخت متاثر کرد. فوراً به یک جوان یهودی که در آن میان بود اشاره کرد که خاطرات تلخ جنگ‌های گذشته را که میان دو قبیله وجود داشت به یاد آنان بیاورد. آن جوان چنین کرد. نزاع و تفاخر میان دو دسته مسلمان اوس و خزرج آغاز گردید. نزدیک بود که آتش جنگ میان آنان شعله ور شود که خبر به پیامبر رسید و از نقشه شوم

ص: ۱۰۰

مخالفان آگاه گردید. فوراً با گروهی از یاران خود پیش آن‌ها آمد و هدف اسلام و برنامه عالی خود را متذکر شد و فرمود: اسلام شما را به یکدیگر برادر نمود. باید تمام کینه‌ها و خشم‌ها را به دست فراموشی بسپارید. آن‌گاه به قدری آن‌ها را پند و اندرز داد و از سرانجام بد اختلاف آگاهشان ساخت که یک مرتبه ناله و صدای آن‌ها به گریه بلند شد و برای تحکیم مبانی برادری، همدیگر را در آغوش گرفتند و از درگاه خدا طلب آموزش نمودند. (۱) ۳. قیام مسلحانه و اقدامات نظامی:

کار شکنی یهود در آغاز و در دو سال نخست هجرت، در حد مجادله، ایجاد شک و تردید و احیاناً اهانت زبانی بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با بردباری و شکیبایی خاص خود، همه را تحمل می‌کرد. اما این جنگ سرد به قیام مسلحانه تبدیل شد. در حومه یثرب سه قبیله بزرگ و قدرتمند، که نبض اقتصادی آن‌جا را در دست داشتند، زندگی می‌کردند. هر کدام بگونه‌ای در ضدیت و براندازی نظام نوپای اسلامی و نقض پیمان مشترکی که با مسلمانان داشتند، اقدام عملی نمودند. قبیله «بنی قینقاع» خون مسلمانان را در بازار یثرب ریختند. این فرد مسلمان به دفاع از زن مسلمانان برخاسته که مورد آزار و تمسخر جوانان یهودی قرار گرفته بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل این عمل یهودیان و نیز به دلیل اصرار زیاد «عبدالله بن ابی»، از پیکار نظامی با آنان خودداری نمود و در تنبیه یهودیان به حداقل اکتفا کرد. قرار شد که یهودیان «بنی قینقاع» با تحویل سلاح، سرزمین مدینه را ترک کنند. آنان نیز از مدینه به سرزمین «وادی القری» و از آنجا به سرزمین شام کوچ کردند.

یهودیان «بنی نضیر» نقشه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله را ریختند و تصمیم به کشتن او گرفتند. سران این قبیله قصد داشتند با افکندن سنگ بزرگی از بالا، به حیات پیامبر صلی الله علیه و آله خاتمه دهند ولی آن حضرت از توطئه یهود آگاه شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمان آماده باش داد و قلعه «بنی نضیر» را محاصره کرد.

یهودیان آماده صلح و تسلیم شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم صلح آنان را پذیرفت، به شرط آن‌که سلاح خود را تحویل دهند و اموال منقول خود را ببرند و آن‌ها برای حمل در و پنجره، خانه‌های خود را ویران کردند و سپس همگی به «خیبر» و از آنجا به شام کوچ کردند.

یهودیان «بنی قریظه» در جنگ

ص: ۱۰۱

«احزاب» بر خلاف پیمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بسته بودند، با اعراب مشرک و یهودیان خیبر همکاری نموده و به دشمنان اسلام پیوستند. «کعب» رئیس قبیله «بنی قریظه» عهد نامه‌ای را که میان وی و پیامبر نوشته شده بود، طلبید و در برابر همگان پاره کرد و گفت: کار پیمان پایان یافت، آماده جنگ و نبرد باشید.

سپاهیان اسلام پس از پایان جنگ احزاب دژ بنی قریظه را به محاصره خود در آوردند. در نهایت یهودیان داوری «سعد معاذ» را پذیرفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردان قبیله سوم را به حکم داوری که خود آنان تعیین کرده بودند، اعدام کرد و اموال آنان را مصادره نمود. (۱) قبیله بنی قریظه بارها رأفت پیامبر صلی الله علیه و آله را تجربه کرده بودند، اما بردباری پیامبر صلی الله علیه و آله حد و اندازه‌ای دارد و مصحلت اسلام و امت اسلامی را نمی‌توان دستخوش مسائل عاطفی نمود. شماری از محکومان به مرگ، با شفاعت کسانی که حرمتی ویژه داشتند، از مرگ رهایی یافتند. هر چند شمارشان اندک بود. پیامبر صلی الله علیه و آله از تحمیل عقیده به اسیران جنگی خودداری کرد و توصیه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله در باره کودکان نیز از سندهای افتخارآمیز تاریخ اسلام است. (۲) نمونه‌های دیگر از رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با یهودیان

* گروهی، زن یکی از اشراف یهود، به نام «زینب» را فریب دادند که پیامبر را از طریق غذا مسموم سازد. زینب گوسفندی را بریان کرد و همه آن را مسموم ساخت و به عنوان هدیه خدمت پیامبر فرستاد. پیامبر وقتی نخستین لقمه را به دهان گذاشت احساس کرد که مسموم است، بی‌درنگ آن را از دهان در آورد. هم‌غذایش «بشر بن براء بن معرور» که از روی غفلت چند لقمه‌ای از آن خورده بود، پس از مدتی بر اثر سم در گذشت.

پیامبر دستور داد زینب را احضار کردند. از وی پرسید چرا چنین جفایی را بر من روا داشتی؟! وی در پاسخ به عذر کودکانه‌ای متمسک شد و گفت: تو اوضاع قبیله ما را به هم زدی، من با خود فکر کردم که اگر فرمانروا باشی؛ با خوردن این سم از بین خواهی رفت و اگر پیامبر خدا باشی قطعاً از آن اطلاع یافته و از خوردنش خودداری خواهی کرد. پیامبر از سر تقصیر او گذشت و گروهی را که آن زن را به این کار وادار کرده بودند، تعقیب نمود.

اگر چنین حادثه‌ای برای غیر پیامبر از فرمانروایان دیگر رخ داده بود، روی زمین

۱- نک: سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ج ۶، صص ۳۳۰-۳۱۴

۲- نک: معادیخواه، عبدالمجید، تاریخ اسلام، عرصه دگر اندیشی و گفت و گو، صص ۶۰۳-۵۹۸

ص: ۱۰۲

را با ریختن خون آنان رنگین می‌ساخت و دسته‌ای را به حبس‌های طولانی محکوم می‌نمود.

معروف این است که پیامبر در کسالت وفات خود می‌فرمود: این بیماری از آثار غذای مسمومی است که آن زن یهودی پس از فتح برای من آورد. (۱)* در یکی از سال‌ها «عبدالله بن سهل» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله مأموریت یافت که محصول خیر را به مدینه انتقال دهد. او هنگامی که انجام وظیفه می‌کرد، مورد حمله دسته ناشناسی از یهود قرار گرفت و جان سپرد. پیامبر دستور داد نامه‌ای به سران یهود نوشته شود که جسد کشته مسلمانان در سرزمین شما پیدا شده است، باید دیه آن را پردازید؛ آنان در پاسخ نامه پیامبر، سوگند یاد کردند که هرگز دست ما به خون وی آلوده نیست و از قاتل وی آگاهی نداریم.

پیامبر برای این که خونریزی مجدد راه نیفتد، خودش شخصاً دیه مقتول را پرداخت. (۲) بدین وسیله به ملت یهود اعلام نمود که او یک مرد ماجراجو و جنگجو نیست بلکه پیامبر رحمت و مظهر لطف خدا است.

* روزی در اثنای جنگ، چوپانی از یهود به اردوگاه مسلمانان ملحق می‌شود و گله گوسفندی را با خود به همراه می‌آورد.

ولی از آنجا که این کار خیانت به صاحبان گوسفندان محسوب می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله چوپان تازه مسلمان را وادار کرد که گوسفندان را به صاحبش برگرداند و به وی متذکر شد که گوسفندان نزد وی امانت بوده و در اسلام خیانت به امانت، اگر چه درباره دشمنان، جایز نیست. (۳)* هنگام مراجعت مسلمانان به مدینه، بلال مأمور شد «صفیة» دختر «حیی بن أخطب» رئیس یکی از حصارهای خیر را با یک کنیز دیگر به مدینه برساند. بلال آن دو زن را بر شتری سوار کرد و به سوی مدینه رهسپار شد و در اثنای راه به حسب اتفاق آن دو زن یهودی را از کنار کشتگان عبور داد. کنیزک از مشاهده کشتگان به ناله افتاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون ناله کنیز یهودی را شنید، ناگهان فریاد زد: بلال! مگر رحمت و عطوفت از دلت رخت بر بسته است که این دو زن را بر کشتگان عبور می‌دهی؟! (۴)* هنگامی که «عبدالله بن ابی» دوست و همکار دائمی یهود و دشمن سرسخت اسلام، از دنیا رفت، یهودیان در مرگ وی عزا گرفته و می‌گریستند. از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها مورد تعرض واقع نشدند، بلکه پیامبر خود در عزایشان شرکت جست و به یهودیان و فرزند «عبدالله بن ابی»

۱- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶-۷

۲- نک: سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۶۶۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۵۶

۳- عمید زنجانی، عباسعلی، اسلام و همزیستی مسالمت‌آمیز، ص ۱۰۴

۴- همان.

ص: ۱۰۳

تسلیت گفت. (۱)* روزی یکی از یهودیان مدینه متاعی می‌فروخت و یکی از انصار از وی تقاضای خرید کرد. یهودی که حاضر نبود کالای خود را مقابل قیمتی که مرد انصاری تقاضا نموده بود بفروشد، گفت: سوگند به آن کسی که موسی را برگزیده، به این قیمت نمی‌فروشم. مرد انصاری به گمان این که وی با این جمله قصد تعریض به پیامبر اسلام را دارد، تحریک شده و سیلی محکمی بر صورت یهودی نواخت و فریاد زد: تو چنین می‌گویی در حالی که هنوز محمد در میان ما است؟! یهودی نزد پیامبر آمد و از رفتار انصاری شکایت کرد و گفت که وی از اهل پیمان است.

پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از جریان آگاهی یافت، آن چنان خشمگین شد که آثار خشم بر صورتش ظاهر گردید و فریاد زد: در میان پیامبران خدا، امتیازی قائل نشوید. آن‌گاه موسی کلیم‌الله را به خیر یاد نمود و آن حضرت را با آنچه که شایسته مقامش بود، مدح و ستایش کرد. (۲)* عایشه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آن حضرت نشسته بود که مردی یهودی وارد شد. هنگام ورود به جای «سلام علیکم» گفت: «السلام علیکم»؛ یعنی «مرگ بر شما».

طولی نکشید که یهودی دیگری وارد شد، او هم به جای «سلام» گفت: «السلام علیکم» معلوم بود که این ماجرا بر حسب تصادف نیست، بلکه نقشه‌ای است که با زبان، پیامبر را آزار دهند. عایشه سخت خشمگین شد و فریاد برآورد: «مرگ بر خود شما و...» پیامبر فرمود: عایشه! ناسزا مگو، ناسزا اگر مجسم گردد بدترین و زشت‌ترین صورت‌ها را دارد. نرمی و ملایمت و بردباری روی هر چه گذاشته شود، آن را زیبا می‌کند و زینت می‌دهد و از روی هر چیزی برداشته شود از زیبایی آن می‌کاهد؛ چرا عصبی و خشمگین شدی؟

عایشه گفت: ای فرستاده خدا، مگر نمی‌بینی که این‌ها با کمال وقاحت و بی‌شرمی به جای سلام چه می‌گویند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چرا، من هم گفتم:

«علیکم»؛ (برخود شما)، همین قدر کافی بود. (۳) ج رفتار مسالمت‌آمیز پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان

قرآن کریم، موضع مسیحیان را نرم و ملایم توصیف می‌کند، در حالی که موضع مشرکان و یهود نسبت به مسلمانان خشن بود. آنجا که می‌فرماید:

۱- همان، ص ۱۰۵

۲- همان، ص ۱۰۶

۳- شهید مطهری، مرتضی، داستان راستان، تهران و قم: صدرا، ۱۳۶۶، چاپ نهم، ج ۱، ص ۱۴۱

ص: ۱۰۴

«یهود و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان، و مسیحیان را مهربان‌ترین آن‌ها می‌یابی. این به خاطر آن است که در میان مسیحیان، کشیشان و راهب‌هایی هستند که در برابر حق، کبر نمی‌ورزند. وقتی آنچه را که بر پیامبر نازل گردیده بشنوند، می‌بینی که اشک (شوق) می‌ریزند، به خاطر حقی که شناخته‌اند. می‌گویند: خدایا! ما را با شاهدان و گواهان بنویسد.» (۱) مسیحیان جزیره العرب و مناطق دیگر؛ مانند شام، شیفته اسلام شدند و آن را از دل پذیرفتند و آنان که همچنان مسیحی باقی ماندند، هیچ‌گاه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان به تغییر عقیده و پذیرش آیین اسلام مجبور نشدند. همزیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان و مسیحیان به گونه‌ای بسیار روشن و آشکار بود. لحن خطاب قرآن و نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله با مخاطبان مسیحی همراه با عطف و ملایمت بود.

تعالیم حضرت مسیح علیه السلام در دعوت یاران خود به محبت و بردباری تأثیر فراوانی در برخورد مسیحیان بر جای گذاشته است. مسیحیان حبشه عده‌ای از مسلمانان را پناه دادند و از آنان در مقابل آزار و اذیت کفار قریش، حمایت کردند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله گروه مهاجرین نخستین را به حبشه گسیل می‌داشتند، از نجاشی به نیکی یاد کردند و فرمودند: «وَلَوْ خَرَجْتُمْ إِلَى أَرْضِ الْحَبَشَةِ فَإِنَّ بِهَا مَلِكًا لَا يَظْلَمُ عِنْدَهُ أَحَدٌ وَ هِيَ أَرْضٌ صِدْقٍ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فَرْجًا مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ.» (۲) «اگر به سرزمین حبشه سفر کنید، در آنجا زمامداری وجود دارد که نزد او کسی ستم نمی‌کند و آنجا خاک درستی و پاکی است و شما می‌توانید در آنجا به سر برید تا خدا برای شما فرجی پیش آورد.»

در نامه پیامبر صلی الله علیه و آله به سران مسیحی؛ از جمله نجاشی، از حضرت مسیح علیه السلام و مادرش حضرت مریم علیها السلام به نیکی یاد شده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر نامه به عنوان خیرخواهی نسبت به او تأکید می‌کنند که: «... وَإِنِّي أَدْعُوكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَدْ بَلَغْتَ وَنَصِيحَتُ فَاقْبَلُوا نُصْحِي؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنَ اتَّبَعِ الْهُدَى.» (۳) «همانا من تو را به سوی خدای بزرگ می‌خوانم و من ابلاغ رسالت نموده و تو را نصیحت کردم، پس اندرز مرا بپذیر؛ درود بر پیروان هدایت باد!»

۱- مائده ۵: ۸۲-۸۳

۲- ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، ص ۲۵۵؛ از سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۱ و

تاریخ الامم و الملوك، ج ۲، ص ۷۰

۳- منبع پیشین، ص ۲۵۶؛ مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۱۲۱

ص: ۱۰۵

قبایل و دسته‌های مختلف مسیحیان در زمان حیات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و بعد از آن، پیوسته از حمایت فرستاده خدا و مسلمانان برخوردار بودند و مسلمانان براساس پیمان صلحی که با مسیحیان بسته بودند، از منافع و حقوق آنان حمایت می‌کردند. تنها در زمان خلیفه دوم، عمر، در سرزمین‌های اسلامی بجز زنان، اطفال و پیرمردان مسیحی، تعداد پانصد هزار نفر مسیحی زندگی می‌کردند و در مصر، پانزده میلیون مسیحی در کمال آرامش و امنیت تحت حکومت مسلمانان بودند. (۱) پس از آن که مسیحیان نجران، از مباحله با پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل عظمت شأن و مقام رسول الله و همراهانش مأیوس شدند و گفتند که محمد و فرزندان او و علی، شخصیت‌های وارسته‌ای هستند، صلح نامه‌ای با پیامبر صلی الله علیه و آله امضا کردند. طبق این صلح‌نامه، در برابر پرداخت مالیات و خراج مسیحیان نجران در انجام دستورات آیین خود، از آزادی برخوردار بودند. در فرازی از این صلح‌نامه آمده است:

«... وَ لِنَجْرَانَ وَ حَاشِيَتِهَا جِوَارُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ، رَسُولِ اللَّهِ عَلَى أَمْوَالِهِمْ، وَ أَنْفُسِهِمْ وَ مِلَّتِهِمْ، وَ غَائِبِهِمْ وَ شَاهِدِهِمْ، وَ عَشِيرَتِهِمْ، وَ بَيْعِهِمْ وَ كُلِّ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ، لَا يُغَيِّرُ أَسْقَفَ مِنْ أَسْقَفِيَتِهِ، وَ لَا رَاهِبَ مِنْ رُهْبَانِيَتِهِ، وَ لَا كَاهِنَ مِنْ كَهَانَتِهِ...» (۲)

«مردم مسیحی نجران و حاشیه آن، در سایه خداوند و ذمه محمد، پیامبر خدا هستند؛ که دارایی، جان، دین، افراد غایب و حاضر، خانواده آنان و تجارت و آنچه از کم یا زیاد در اختیار دارند، همه محفوظ و در امان است؛ هیچ اسقف یا راهب یا کاهنی از آنان، از مقام خود عزل نمی‌شود و به آنان اهانتی نخواهد شد. بر اساس این صلح‌نامه روشن می‌شود که حکومت اسلامی مانند قدرت‌های زورگو نیست که از ضعف و بیچارگی مخالفان سوء استفاده کند، بلکه در تمام لحظات، روح مسالمت‌آمیز، دادگری و اصول انسانی را در نظر می‌گیرد.»

۱- نک: عمید زنجانی، عباسعلی، منبع پیشین، ص ۱۱۱

۲- فاروق حماده، التشريع الدولی فی الاسلام، رباط مراکش، کلیة الاداب و العلوم الانسانية بالرباط، ۱۹۹۷، ص ۱۴۷؛ از مجموعه الوثائق السياسية، ص ۱۷۶

واژه عقبه و موقعیت جغرافیایی آن

سید محمدباقر نجفی

عقبه؛ در زبان عربی (که اسم مُفرد آن عَقَب، جمع آن عقاب و عَقَبات است)، به معنای: «گردنه» است و راه تنگ میان دو کوه را گویند که عبور از آن دشوار باشد.

مکان عقبه در دامنه جنوبی القویس، مجاور منطقه منا است.

فاسی (۱) از امام شافعی سندی را شاهد آورده که: عقبه، «لَیْسَتْ مِنْ مِنی» ولی حدّ منا: «ما بین قرین وادی مُحَسَّرٍ إِلَى الْعَقْبَةِ الَّتِی عِنْدَهَا الْجَمْرَةُ ... وَ هِیَ جَمْرَةُ الْعَقْبَةِ الَّتِی بَايَعَ رَسُولُ اللَّهِ الْأَنْصَارَ عِنْدَهَا ...».

در مستندات جغرافیایی قدیم، این گردنه در قسمتی از کوهستان ثبیر قرار دارد.

ثبیر را حازمی (متوفای ۵۸۴ ه. ق.) در «الاماکن» اینگونه توصیف کرده است:

«مِنْ أَعْظَمِ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ عَرَفَةَ ... وَ هُنَاكَ أَثْبَرَةٌ سِوَاهُ مِنْهَا ثُبَيْرُ الزَّنَجِ، لِأَنَّ الزَّنَجَ كَانُوا يَلْعَبُونَ عِنْدَهُ وَ ثُبَيْرُ الْأَعْرَجِ وَ ثُبَيْرُ الْخَضْرَاءِ وَ ثُبَيْرُ النَّضْعِ وَ هُوَ جَبَلُ الْمُزْدَلِفَةِ وَ ثُبَيْرِ غَيْثِنَا».

در منابع جغرافیایی منطقه مکه، کوه ثبیر در شرق شهر مکه، و جنوب شرقی کوه نور، مشخص و آن جز از کوه ثبیر که بر منطقه منا سایه افکنده، به نام کوه القویس.

Alqwais

مشهور است.

با توجه به این گفته حازمی و دیگر جغرافی دانان، «ثبیر» مفرد «الأثبیره» نام

۱- شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام، ص ۱۰۰، چاپ افست، بیروت ...

ص: ۱۱۱

مهمترین ارتفاعات حول منطقه مکه است، که هریک از آن، به نامی مشخص شده است.

در این خصوص، به بررسی پرداختم، تا پی‌بردم به دلیل تغییر نامگذاری‌ها تا به امروز، محققان جوامع مسلمان، در تعیین و شناخت کوه‌های مکه دچار اشتباه شده‌اند و یا لاقلاً آن‌ها را در تطبیق منابع قدیمی با منابع عصر خود، به ابهام و تردید انداخته است. عمدتاً پنداشته‌اند کوه‌هایی که به نام «ثبیر» شهرت داشته، غیر از کوه‌های مشهور «حِرا»، «نور» و یا دیگر ارتفاعات مکه است. حال آن‌که کوه حِرا همان «ثبیر الأعرج» نامیده می‌شد و کوه «المسفله» همان «ثبیر الزنج». نیز کوه «الزَّخَم» همان «ثبیر غیناء». کوه «المزدلفه» که بر شمال و شرق منطقه مزدلفه سایه افکنده، همان «ثبیر النصح» و قسمتی از «ثبیر الأثیره» که مقابل کوه «نور» (حِرا) قرار دارد و مشرف بر سمت شمالی منطقه منا است، به کوه «تَقَبَه» مشهور است.

این کوه بر قسمت شرقی منا است و آنچه که بر قسمت غربی آن سایه افکنده، در امتداد آن واقع است. «ثبیر الخضرا» همان کوهی است که بر سمت جنوبی «الأقحوانه» مسلط و غرب آن به «الخنادم» و امتداد جنوبی آن به کوه «سُدیر» متصل می‌گردد.

نظر به این‌که ثبیر بزرگترین ارتفاعات کوهستانی منطقه مکه است، به عنوان «الأثیره» (جمع ثبیر) شناخته می‌شود. این نظر که عقبه «أیست من منی»، با بسیاری از آرای محققان مناسک‌شناس مطابق نیست؛ زیرا عموم آنان استدلال کرده‌اند: جمره در گردنه جای دارد و چون جمره جزو منطقه منا است، پس عقبه جزو منطقه منا محسوب می‌شود. پس: «جمرة العقبه من منی». (۱)

در نتیجه: به گفته ابن جماعه در [المناسک]: «إِنَّ الْعَقْبَةَ مِنْ مَنَى».

چون تأمل کردم، یافتیم که این اختلاف آرا، نتیجه درست مشخص نشدن مسیر و طول عقبه در مستندات تاریخی - جغرافیایی منطقه منا است.

در اصطلاح مناسک، «جمره»، جمع آن «الجَمَار»، به سه استوانه سنگی مشخص در منطقه منا اطلاق می‌شود. همان‌ها که مسلمانان در فرایض حج، می‌بایست برابر آن بایستند و سنگریزه‌هایی را به سوی آن پرتاب کنند. ولی در اصطلاح و زبان، اساساً «الجَمَار» و «الجَمَرَات»، به معنای سنگریزه‌هایی است که در مناسک حج افکنند و مفرد آن، «جَمْرَه» است.

۱- محب طبری، القرى لقاصد ام القرى، به نقل از فاسی، همان مأخذ.

ص: ۱۱۲

بنابراین، وقتی گفته یا نوشته می‌شود:

«جمرةالعقبه»، نظر به مفهوم صرفاً ادبی آن نیست. اشاره به سنگ‌ریزه‌هایی است که چون به «الجمرة الأولى»، «الجمرة القصوی» و «الجمرة الثانیة» تجلیگاه شیطان پرتاب می‌شود، آن سه مکان به «جمرةالصغری»، «جمرةالوسطی» و «جمرةالكبری» شهرت یافته است. جمرةالكبری یا مهمترین مکان مقاومت ابراهیم در برابر فریب و تجلی شیطان بر ابراهیم، چون در مسیر گردنه کوه مشرف بر منطقه منا قرار گرفته بود، به «جمرةالعقبه» شهرت یافت. ولی در کدام قسمت از این مسیر؟

در مورد نام‌های معادل رجوع شود به:

محب‌الدین مکی (متوفی ۶۹۴ ه. ق.)، القری لقاصد ام القری. (۱) هنگامی که به نقشه جغرافیایی می‌نگریم، در می‌یابیم که شعب منا زمین مسطحی است میان کوه‌های سمت جنوبی و شمالی آن و منتهی‌الیه حدّ منا، دقیقاً در آغاز مسیر گردنه است. در آغاز مسیر گردنه- و نه دقیقاً محل ملاقات انصار با پیامبر در آن گردنه- جمرةالعقبه، این سوی عقبه است و بالاتر از آن، در سمت شمال شرقی جمرةالعقبه، محل ملاقات پیامبر با یثربیان. هر دو محل در طول عقبه‌ای قرار دارد که به سوی ارتفاعات ثبیر منتهی می‌شود. یکی پایین و دیگری بالاتر. یکی در مسیر رفتن به سمت جنوبی کوه و دیگری در مسیر رفتن به سمت شمالی ارتفاعات ثبیر.

با این تصوّر جغرافیایی از منطقه، تمام مسیر عقبه در حدّ منا نیست. محلّ جمرة عقبه در حدّ منا است و آن سوی عقبه که محل دیدار یثربیان بوده و بعدها به مسجد عقبه شهرت یافت، خارج از حدّ منا است.

برای این که نشان دهم محل جمرةالعقبه در دامنه کوه و آغاز مسیر گردنه است، به جستجو پرداختم تا از موقعیت یک قرن گذشته تصاویری تهیه کنم. به دو تصویر دسترسی پیدا کردم؛ یکی تصویری است که حدود ۷۰ سال پیش رفعت پاشا آن را در «مرآة الحرمین» آورده است:

و دوّم تصویری است که از سرزمین باریک و دراز منا، میان دو رشته ارتفاعات شمالی و جنوبی، در اواخر قرن ۱۹، Shouck Hurgone مستشرق هلندی در کتاب‌های [Bilder Aus Mekka] چاپ و [Bilder- Atlas Mekka] Haag Den. م، ۱۸۸۸، ارائه کرد:

از این موقعیت‌ها دو نقشه تهیه

ص: ۱۱۳

کرده‌ایم؛ یکی را بتوننی در اوایل قرن ۲۰، در «الرحله الحجازیه» و دیگری را رفعت پاشا در «مرآة الحرمین» آورده‌اند. این تصاویر دقیقاً نشان می‌دهد که موقعیت جمره‌العقبه، در مسیر کوهستانی شمال منطقه منا است. این دو نقشه ما را از هر وصف و شرحی بی‌نیاز می‌کند.

۱/ ب: موقعیت تاریخی بنای مسجد بیعت

در متن جغرافیایی «المناسک و أماكن طرق الحج و معالم الجزيرة» (ص ۵۰) امام حرابی در اوایل صده سوم هجری، از بنای مسجدی در مکان بیعت یتربیان با پیامبر اسلام یاد کرده و دقیقاً مشخص کرده است که:

«مِنْ مَكَّةَ إِلَى بَثْرَ مَيْمُونٍ، مِيلَانٍ وَ هِيَ سِيرَةُ الطَّرِيقِ ... وَ قِيلَ أَنَّ تَصْعُدَ إِلَى مَنَى عَنِ يَسَارِ الطَّرِيقِ بِأَصْلِ الْجَبَلِ، الْمَسْجِدَ الَّذِي بَايَعَ فِيهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَ سَلَّمَ، بَيْعَةَ الْعَقْبَةِ». چاه منسوب به مَيْمُونِ حَضْرَمِي، از چاه‌های مشهور مکه بوده که در عهد فاسی تاکنون به «سبیل الست» شهرت یافته است و محل آن در سمت غربی عقبه قرار داشته است.

در نقشه‌ای که رفعت پاشا در «مرآة الحرمین» از «مشاعر الحج» ارائه کرده، معلوم می‌شود. که این «سبیل الست» در مجاورت مسجد عقبه، مکانی مشخص است.

با این همه، به جستجو پرداختم تا قبل از اوایل قرن سوم هجری، از دیرینه بنای مسجد عقبه، آگاه شوم

جز قول مورد اعتماد النهروانی در «الاعلام بأعلام بلد الله الحرام» (۱) سند تاریخی مهمی نیافتم. وی که در حوالی ۱۰۲۰ کتاب خود را تألیف کرده، تصریح می‌کند: بنای مسجد در سال ۱۴۴ ه. ق. به دستور ابو جعفر منصور عباسی احداث شده است.

چون به تحقیق پرداختم دیدم که در اسناد تاریخی ابو جعفر منصور عباسی به سال ۱۴۴ ه. ق. پس از سال ۱۳۶ ه. ق. که همراه ابو مسلم حج به جای آورد، بار دیگر عازم مکه شده و حج را به جای آورده و در خلال ایام سکونتش در مکه، دستور احداث بنای مسجد عقبه را داده است. نجم عمر بن فهد (۸۱۲/۸۱۵ ه. ق.) (۲) ذیل شرح وقایع همین سال تصریح و تأیید کرده که:

«فيها بنى المسجد الذى يقال له مسجد البيعة بقرب العقبة التى هى بحد منى من جهة مكة فى شعب على يسار الذهاب إلى منى بينه و بين

۱- ص ۵۶، چاپ وستنفلد ۱۸۵۷ م.

۲- اتحاف الوری بأخبار أم القرى، ج ۲، ص ۱۸۰ چاپ دانشگاه ام القرى، مکه ۱۹۸۳ م. به اهتمام فهیم محمد شلتوت.

ص: ۱۱۴

العقبه غلوه أو أكثر و فيها حجّ بالناس أبو جعفر المقتدر...».

همچنین طبری، (۱) ابن اثیر (۲) و درر الفوائد (ص ۲۰۹).

در سال ۲۴۱ ه. ق، متوکل علی الله جعفر خلیفه عباسی، ضمن ترمیم خرابی‌های مکه، مکان بیعت انصار با پیامبر را مورد توجه قرار داده، اقدام به بازسازی جاده و گردنه‌ای نمود که مسیر رفتن پیامبر به محل تجمع انصار بود.

نجم عمرین فهد (۳) در این خصوص به استناد و اقوال ازرقی، نوشته است:

«سنه إحدى وأربعین و مائتین فیها أمر أم امیر المؤمنین المتوکل علی الله ... و أصلح الطريق التي سلكها رسول الله من منى إلى الشعب - و معه العباس بن عبدالمطلب - الذي يقال له شعب الأنصار الذي أخذ فيه رسول الله البيعة على الأنصار...».

این امر نشان می‌دهد مکان مذکور یکی از مناطق مهمی بود که مردم به آن سوی می‌شتافتند.

پس از منصور عباسی، المستنصر عباسی، طبق کتیبه موجود در بنا، این مسجد را در سال ۶۲۹ ه. ق. مرمت کرده است. نجم عمرین

فهد (۴) تأیید کرده که: «عمر الخلیفه المستنصر العباسی مسجد البيعة بقرب منى علی یسار الذاهب إليها». ولی این اقدام را ذیل شرح

تاریخی ۶۲۰ ه. ق. آورده است، حال آن‌که فاسی براساس کتیبه موجود در بنای مسجد، به سال ۶۲۹ باور دارد و در شفاء الغرام (۵)

نوشته است:

«عمره المستنصر العباسی علی ما وجدته مکتوباً فی حجر ملقی حول هذا المسجد لتخربه و فيه أن ذلك فی سنة تسع و عشرين و ستمائة».

این گفته فاسی با دیگر اسناد تاریخی مطابق است و گفته نجم عمرین فهد را بی‌اعتبار می‌سازد؛ زیرا مستنصر بالله در رجب سال

۶۳۲ به خلافت رسید و در دهم جمادی‌الآخر سال ۶۴۰ ه. ق. درگذشت (۶) تا این‌که: «المرحوم إبراهيم دفتردار مصر سابقاً أمين

عين عرفات رحمة الله شرع فی تجديد هذا المسجد وأسسه و بنى بعض طاقاته و جدراته و توفى إلى رحمة الله تعالى قبل أن يتمه و

ما وفق أحد بعده إلى الآن إلى إتمامه و هذا من المساجد المأثورة النبوية و هو الذى بايع فيه النبى صلعم سبعون فى الأنصار بحضرة

عمه العباس بن

۱- تاریخ الرسل و الملوك، ج ۹، ص ۱۵۹ عربی.

۲- الکامل، ج ۵، ص ۱۸۹

۳- اتحاف الوری بأخبار ام‌القری، ج ۲، ص ۳۱۶، تصحیح فهیم محمد شلتوت، دانشگاه ام‌القری، مکه.

۴- اتحاف الوری بأخبار ام‌القری، ج ۳، ص ۳۸

۵- ج ۱، ص ۲۶۲

۶- تاریخ الخلفاء، صص ۴۶۰ و ۴۶۳

ص: ۱۱۵

عبدالمطلب ...». نهروانی نظر به اهمیت معنوی چنین مکانی، تصریح کرده است که:

«و هذا مسجد شریف يستجاب فيه الدعاء فرحم الله من يكون سبباً في تجديده و عمارته» (۱) محب طبرانی (۲) مسجد بیعه (/ مسجد العقبه) را از زمره اماکن دانسته که:

«يستحبُّ زیارتها والصلاة والدعاء فيها رجاءً برکتها».

و در صفحه ۵۴۳ تصریح کرده که مکان عقبه منسوب است به واقعه بیعت انصار با پیامبر؛ «فیه مسجد مشهور عند أهل مکه، أنه مسجد البیعة، و هو علی نَشْر من الأرض».

با توجه به این که فاسی در «شفاء الغرام» (۳) گفته است: «مسجد البیعة، بیعة رسول الله صلعم و الأنصار بقرب عقبه منی»، معلوم می‌گردد که در زمان او گردنه کوه مشرف بر منطقه منی، موقعیتی داشته که دیگر بنای مسجد در مسیر آن قرار نداشته است. می‌توان نتیجه گرفت که جمره عقبه در عقبه قرار دارد و مسجد نزدیک محلی که به عقبه شهرت داشته، در نتیجه خارج از حد منی واقع شده است.

با تنظیم و تدوین مستندات تاریخی، اسناد این نشانی‌های جغرافیایی قدیم را در کیف نهادم، بار دیگر از کلن آلمان به سوی مکه و منا رفتم تا نشانی امروزی مکانی را بیابم که یادآور حضور پیامبر، سخن پیامبر و بیعت با پیامبر است. لحظه‌هایی که با دیدارش، شنیدن کلامش، مقام محمود را یافته بودند. به صلح و صفا ایمان آورده بودند. به وحدت و وحی اقرار کرده بودند. قلب‌هایی که محمّد را در حق و حق را در او یافته بود، با چنین حضور و اشراقی، یک یک پیش می‌آمدند و قلب روشن خود را دو دستی به محمّد می‌سپردند، تا رضای حق را از رسول حق بستانند.

۲/ب: موقعیت کنونی مسجد بیعت

در طول سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۱۷ ه. ق.

برابر با ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۵ ش. ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ م از مکه راه‌ها و جاده‌های متعددی به منطقه عرفات و مشعر و مزدلفه و منا (/ مشاعر مقدسه) احداث شده و کاملاً بافت قدیمی مسیرهای ارتباطی تغییر کرده است.

اتوبان‌ها، پل‌ها و تونل‌های رفت و آمد، راه طولانی مکه تا عرفات و منا را کوتاه در نتیجه خود را با موقعیت‌هایی روبه‌رو می‌بینیم که دیگر هیچ اثر و نشانی از نشانی‌های قدیمی وجود ندارد. با این سر درگمی و با تغییر نام محله‌ها، خیابان‌ها و

۱- همان مأخذ.

۲- القری لِقاصِدِ امّ القُری، ص ۶۶۴ متوفای ۶۹۴ ه. .

۳- ص ۵۸، همان چاپ.

ص: ۱۱۶

پوشیده شدن ارتفاعات کوهستانی مکه با خانه‌ها و هتل‌ها و تأسیسات تجاری و دولتی و ... نقشه‌های قدیمی را رها کردم. پس از دسترسی به چندین نقشه جدید که در این ده سال به‌طور مستقل و یا در نشریه‌ها و کتاب‌ها به چاپ رسیده، از شرق مسجدالحرام (مشهور به القشاشیه) با سه مسیر روبه‌رو شدم که عقبه به منا منتهی می‌شود؛ یکی انفاق السد که به خیابان ملک عبدالعزیز در محدوده منا منتهی می‌شود، دوم: انفاق الفیصلیه (الملاوی) که به شارع الروضه، روبه‌روی پل بزرگ پیاده‌رو مشهور به جسرالجمرات ختم می‌گردد، سوم:

مسیری که از شارع مسجدالحرام به طرف شمال و سپس در جهت شرق به میدان عدل و از آنجا به جاده و تونل جدید ملک فهد در قسمت شمالی منا و ارتفاعات ثقبه پایان می‌پذیرد، چهارم: جاده‌ای که از شمال مکه تا شرق آن به نام شارع الحج وجود دارد. در مسیر این خیابان، کوه نور در سمت چپ نشانی آشکار است. از میدان عدل می‌گذرد و به شارع فهد متصل می‌گردد. من به اتفاق همسرم، مسیر چهارم را انتخاب کردیم و به سوی منا رفتیم. پس از پایین آمدن از ارتفاعات ثقبه، در جاده‌ای رسیدیم که حدّ فاصل کوه و جمرات بود.

در گذشته آن را شارع الکبش می‌گفتند؛ زیرا دقیقاً از دامنه کوهی می‌گذشت که مسجدالکبش (/ محل ذبح اسماعیل به دست ابراهیم و تبدیل آن به ذبح قوچ / کبش) بالای آن، نام و نشانی مشهور بود.

شارع الکبش را امروز شارع ملک فهد گویند که عرفات و مزدلفه و منا را به شهر مکه متصل کرده است.

ساعت‌ها در منطقه اطراف جمره عقبه به بررسی موقعیت جغرافیایی عقبه پرداختم، ولی هیچ نشانی از مسجد البیعه نیافتم.

دانستم که در مسیر خیابان کبش یا ملک فهد نیست. از این رو، از حدّ شرقی منا، که به مُحَسَّر شهرت داشته و امروزه حدّفاصل میان شارع القصر الملکی (در جنوب و ارتفاعات کوه القویس منتهی می‌شود) به جستجو پرداختم. دقیقاً در حد منی؛ «من العقبه إلی وادی مُحَسَّر» عاقبت بنای قدیمی مسجد را دقیقاً سمت شمال غربی جمره کبری در همان نقطه‌ای یافتم که مورخان و جغرافی‌دانان از آن یادها کرده‌اند.

در فاصله میان بنای قدیمی مسجد و جاده شمالی جمرات - تأسیسات موقتی احداث شده که موجب دور ماندن بنا از دید مسلمانان گشته است.

همچون تشنه‌ای که به آب زلال تاریخ

ص: ۱۱۷

رسیده، خود را یافته، لرزان و سراسیمه به سوی مکانی شتافتم که نخستین گام‌های جهانی کردن اسلام در آنجا برداشته شد.

۱- ۲/ ب: بنای مسجد بیعت

آثار به‌جای مانده از دوران عثمانی‌هاست؛ بنایی مستطیل شکل، با دیوارهایی کوتاه. شامل دو قسمت، سمتِ قبلی آن با محراب و شبستانی کوچک و سمت شرقی آن حیاط غیر مسقفی است به‌علت بی‌توجهی‌ها، با زمینی متروکه و علفزار.

رویه دیوارهای گچی آن را با رنگ زرد پوشانده‌اند که از قدمت بنا نشانی آشکار دارد.

بر جدار خارجی دیوارِ قبلی بنا، کتیبه‌ای به‌خط کوفی دیدم که آن را با بی‌نظمی نصب و اطرافش گچ گرفته‌اند.

به‌نظر می‌رسد این کتیبه همان کتیبه‌ای باشد که نهروانی از آن در «الاعلام» یاد کرده است، مبنی بر این که المستنصر عباسی مسجد را در سال ۶۲۹ تعمیر کرده است:

«و عمره أيضاً المستنصر العباسی كما فی حجر آخر بناه فی سنه ۶۲۹ و تلك الأحجار ملقاء بذلك المحلّ الخراب تُحشى علیها ایضاً
فیندر أثر هذا المسجد...»

متن کتیبه کوفی را در صفحه ۱۱۹ ملاحظه کنید.

موقعیت بنای مسجد، دقیقاً در مسیر صعود به کوه مشرف بر منا است. زمین‌های حریم آن را مسطح کرده بودند، چرا. آگاه شدم، به‌رحال مکانی است که در مجموعه سرزمین منا متروک مانده است.

پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۱۹

تصویری از کتیبه سنگی نصب شده در دیوار قبلی.

ص: ۱۲۰

تصویری از سمت شرقی در دامنه کوه

تصویری از سمت غربی (قبلی)

ص: ۱۲۱

تصویری از محراب

تصویری از ستونهای شبستان

ص: ۱۲۲

تصویری از حیاط متروکه مسجد

ص: ۱۲۳

استوانه وفود و هیأت‌های نمایندگی

حمیدرضا نوری

پیشگفتار

پس از سیزده سال از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام، ترفندهای گوناگون کفار و مشرکین قریش در خاموش ساختن نور اسلام کارگر نیفتاد. آنان سرانجام با نقشه‌ای شیطانی تصمیم به از میان برداشتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و قتل آن بزرگوار گرفتند. رسول گرامی اسلام پس از آگاهی از این تصمیم، به فرمان الهی ناگزیر به هجرت و خارج شدن از مکه مکرمه گردید.

إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... (۱)

اگر او را یاری نکردید، خداوند یاری‌اش کرد؛ (و در مشکلترین لحظات، او را تنها نگذاشت). آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند.

پیامبر با تمامی عشق و علاقه‌ای که به مکه معظمه داشت، با حسرتی زاید الوصف، این سرزمین پاک و الهی را ترک کرد و به هنگام خروج از حرم الهی، فرمود:

«مَا أَطَيْبِكَ مِنْ بَلَدٍ وَأَحَبَّكَ إِلَيَّ وَلَا أَنْ قَوْمِي أَخْرَجُونِي مِنْكَ مَا سَيَكُنْتُ غَيْرِكَ ...» (۲) «چه شهر پاکی و چقدر دوست داشتنی هستی! اگر قوم من، از این شهر بیرونم

۱- توبه: ۴۰

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۵

ص: ۱۲۴

نمی‌کردند، جز در تو سکونت نمی‌گزیدم.»

پیامبر اسلام پس از روزهای طولانی پیاده‌روی در مسیر گرم و ملال آور مکه تا یثرب، وارد این شهر شد. (۱) آن حضرت به محض ورود به یثرب، اقداماتی سنجیده به منظور انسجام مسلمانان و دفع خطر اهل کتاب انجام دادند. نخستین اقدام آن حضرت ساختن مسجد بود. جایگاهی که افزون بر مرکزیت عبادی، مسائل فرهنگی و سیاسی نیز از آنجا مدیریت می‌شد. دومین اقدام آن حضرت ایجاد پیمان برادری میان مسلمانان بود که این مهم نیز در محل مسجد برگزار گردید و اقدام دیگر ایشان انعقاد معاهده‌ای با اهل کتاب بود که به موجب آن، مسیحیان و یهودیان مدینه در جنگ‌های احتمالی، دست کم به دشمنان اسلام مدد نرسانده و در جبهه دشمن قرار نمی‌گرفتند.

هر روز که از حضور مسلمانان در شهر مدینه می‌گذشت جاذبه‌های معنوی این دین جدید، بیش از پیش، مردم کنجکاو را مورد توجه قرار می‌داد. بیان نغز و شیوا و منطق جذاب و برخورد نرم پیامبر اسلام، حجت را بر طالبان حقیقت تمام می‌کرد و در این میان انتخاب مکان مناسب در مسجد پیامبر برای مذاکره با نمایندگان ادیان، اهتمام نبی گرامی را در توجه دادن به نقش معنوی و ماندگار مسجد، در جدی‌ترین صحنه‌های فکری، نمایان می‌سازد:

استوانه‌های مسجد النبی صلی الله علیه و آله

در محل مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، در مدینه منوره، ستون‌هایی وجود دارد. این ستون‌های نُه گانه عبارت‌اند از: حرس، توبه، وفود، سریر، قرعه، خانه، مربعه القبر، تهجد و مخلقه. (۲) باید دانست که ستون‌های یاد شده، یادآور اتفاق‌ها و رخدادها در رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله و یا اصحاب آن حضرت‌اند. ستون خانه یادآور درخت خرمایی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به هنگام سخنرانی و ایراد خطبه به آن تکیه می‌زدند و با پیشنهاد یکی از صحابه منبری ساخته شد و درخت جای خود را به آن منبر چوبین داد و این اتفاق ناله‌ای حزن آور را از آن درخت خرما بدنبال داشت. استن خانه از هجر رسول صلی الله علیه و آله ناله می‌زد همچو ارباب عقول

۱- تاریخ تمدن ویلدورانت، ج ۴، بخش یک، ص ۲۱۲

۲- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۲۳

ص: ۱۲۵

گفت پیغمبر چه خواهی ای ستون گفت جانم از فراق گشت خون
مسندت من بودم از من تافتی بر سر منبر تو مسند ساختی؟ (۱)

استوانه حرس خاطره علی علیه السلام را به یاد می‌آورد که در کنار آن می‌ایستاد و به هنگام جلسه گفتگوی پیامبر با اعظام و بزرگان قبایل و ادیان، از جان پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت می‌کرد.

استوانه وفود، یادآور توجه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به مکان و شأن مسجد در طرح مطالب فکری بلند است؛ آن هم در مکانی خاص از مسجد. چنانچه حضرتش همواره هیأت‌های نمایندگی را در این مکان به حضور می‌پذیرفتند و با معرفی اسلام و حقایق ناب دینی، از ایشان استقبال می‌کردند.

«وفد» به معنای رسول و نماینده است و به کسی که از سوی شخصی یا افرادی به حضور سلطان و یا صاحب منصبی می‌رسد، «وافد» می‌گویند. و وافد کسی است که زودتر از قوم و مردم خود، به محضر مقام عالی رتبه‌ای می‌رسد. (۲) امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: نخستین وافد در محضر الهی من هستم و بعد کتاب و قرآن و اهل بیت و سپس امت من آستان الهی شرفیاب می‌گردند. (۳) در حدیث نبوی دیگر آمده است: سه گروه وفد خدایند که خدای بزرگ ایشان را دعوت کرد و آنان نیز اجابتش نمودند؛ «جنگجویان در راه خدا»، «حجاج بیت‌الله الحرام» و «عمره گزاران». (۴) چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیأت‌های نمایندگی از سوی ادیان و قبایل عرب را همواره در کنار ستون یاد شده به حضور می‌پذیرفتند، بعدها این ستون به نام «استوانه الوفود» مشهور گردید.

اکنون در مورد ملاقات پیامبر صلی الله علیه و آله با سران قبایل و ارباب ادیان، نکاتی را یاد آور می‌شویم:

۱. به نظر می‌رسد مجالس گفتگو و احتجاج با ارباب ادیان، از همان آغازین روزهای اقامت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه شکل گرفت؛ چرا که ظهور دین اسلام و جاذبه‌های معنوی آن، سبب شد که اهل کتاب و به‌ویژه یهود، آیین خود را در مخاطره دیده و به منظور تضعیف اسلام با ترفندهای مختلفی سعی در زیر سؤال بردن پیامبر گرامی و تعالیم مورد نظر ایشان نمودند. در همین رابطه امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن هنگام که به مدینه وارد شدند، آثار

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۱۱۷ تا ۲۱۱۹ و ۲۱۲۲

۲- مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۶۳ و لغت نامه دهخدا، ماده وفد.

۳- مهجہ البیضاء، ج ۱، ص ۱۹۴

۴- صحیح بن حبان، ج ۱، ص ۴۷۴ و النهایه، ج ۵، ص ۲۰۹

ص: ۱۲۶

صداقت و نشانه‌های حقانیت و دلایل نبوت آن بزرگوار موجب گردید، یهود به مکر و حيله دست بزنند و برای خاموش کردن نور الهی و حجت‌های بالغه پروردگار، تصمیمات ناخوشایندی اتخاذ کنند، لذا به تکذیب و انکار آن حضرت پرداختند و بزرگان آنان، چون مالک بن الصیف، کعب بن اشرف، حی بن اخطب، حدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب از پیشگامان این حرکت خرنده بودند. (۱) ۲. اوج ملاقات‌های هیأت‌های نمایندگی، پس از بازگشت پیامبر اسلام و رزمندگان مسلمان از منطقه تبوک بود و نخستین وفد در این سال، که به «سال وفد» معروف گردید، وفد ثقیف است (۲) که پس از حضور و اسلام آوردن این هیأت، قبایل مختلف، از دور و نزدیک مدینه، با انتخاب هیأت‌های نمایندگی از سوی خود به زیارت پیامبر شتافتند و در محضرش با اسلام آشنا شده، ایمان آوردند. این وفود به ترتیب عبارتند از: وفد بین تمیم، وفد بهر، وفد بنی البکاء، وفد بنی فزازه، وفد عدی بن حاتم، وفد ثعلبه بن سعد، وفد سعید هذیم، وفد بنی سعد، وفد بنی الحرث، وفد غسان، وفد عامر، وفد ازدجش، وفد عبدالقیس، وفد بنی حنیفه، وفد کنده، وفد کنانه، وفد وائل بن حجر، وفد محارب، وفد الرهامن، وفد نجران، وفد صدف، وفد عبس، وفد عامر بن صعصعه، وفد طی. (۳) در برخی نقل‌ها، وفود دیگری نیز اضافه شده‌اند؛ مانند: وفد سلامان، وفد ازت، وفد زبید، وفد بجیله، وفد خولان و وفد حمیر، (۴) که با احتساب این وفود، هیأت‌های نمایندگی به ۳۱ هیأت می‌رسید.

۳. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مقید بودند که به محض اطلاع از ورود وفدی به مدینه، آن‌ها را با احترام می‌پذیرفتند و به هنگام خروج هیأت‌ها از مدینه، به ایشان هدیه‌ای می‌دادند و نیازهای آنان را برای بازگشت به وطن خویش برآورده می‌کردند. این موضوع آنقدر مورد تأکید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود که در زمره سه وصیت خود در بستر احتضار، توصیه به اهدای جوایز و هدایا به هیأت‌های نمایندگی را یادآور شده و بر آن اصرار ورزیدند، (۵) تا آن‌که این سنت که موجب تألیف قلوب و تکریم بزرگان و اقوام و ملل بود، پس از آن حضرت نیز ادامه یابد.

۴. سیره پیامبر اسلام در مواجهه با افرادی که ایشان را ملاقات می‌کردند، در توصیفی که توسط علی علیه السلام در پاسخ به سؤال فرزندش امام حسین علیه السلام عنوان می‌نماید، چنین است:

«کان دائم البشر، سهل الخلق، لین الجانب، لیس بفظ ... قد ترک نفسه من ثلاث

۱- بحار الأنوار، ج ۹، ص ۱۷۴

۲- تاریخ بن خلدون، ج ۲، ص ۵۱

۳- بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۳۷۵

۴- تاریخ بن خلدون، ج ۲، ص ۵۸-۵۲

۵- همان، ص ۶۲

ص: ۱۲۷

المراء و الإكثار و ما لا یعینیه».

«کسانی را که به مجلسشان شرفیاب می‌شدند، با چهره‌ای گشاده، برخورداری نیکو، خلقی نرم و به دور از خشونت می‌پذیرفتند. در هنگام مذاکره با مردم و طالبان حقیقت، زیاده‌گویی نمی‌کردند و از سخنان بیهوده دور بودند و جدال و مراء به کار نمی‌بستند.» (۱)

این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و پرهیز آن بزرگوار از مراء و جدال و تأکید به دوری از آن در احادیث نبوی، سبب شد که گروهی گمان کنند بحث در مورد مسائل اعتقادی با مخالفان مطلقاً صحیح نیست و مورد رضایت پیامبر نمی‌باشد، لذا امام صادق علیه السلام در این زمینه به روشنگری پرداخته و منهی بودن جدال در دین را، که یکی از یارانشان به رسول اسلام نسبت می‌داد، نادرست دانسته و فرمودند: «آنچه که نهی گردیده، جدال غیر احسن است.» (۲) و جدال احسن که در قرآن نیز به آن اشاره شده، چگونه حرام است و حال آن‌که پروردگار در رد ادعای اهل کتاب در این‌که به غیر از ایشان کسی وارد بهشت نخواهد شد، مجادله کرده و می‌فرماید:

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ (۳)

«آنان گفتند: (هیچ کس جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد) (این آرزوی آن‌هاست! بگو: (اگر راست می‌گویید، دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید!)).»

علمای اخلاق، مراء را ایراد و اشکال در کلام و استدلال خصم دانسته‌اند که برای تحقیر و اهانت و اظهار برتری و اثبات هوشمندی و نه برای اثبات حق، ابراز می‌گردد و جدال به مراء گویند که به اظهار مسائل اعتقادی مربوط می‌گیرد. (۴) طبیعی است چنانچه غرض از جدال ارشاد و هدایت باشد، مذموم نیست و از سوی قرآن به جدال احسن نامگذاری شده است.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ. (۵)

«با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و (به آن‌ها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده، ایمان

۱- معانی الاخبار: ص ۸۱ تا ۸۳ و مهجۃ البيضاء، ج ۴، ص ۱۶۱

۲- بحار الأنوار، ج ۹، صص ۲۵۵ و ۲۵۶

۳- بقره: ۱۱۱

۴- جامع السادات، ج ۲، ص ۲۸۲ تا ۲۸۶

۵- عنکبوت: ۴۶

ص: ۱۲۸

آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است و ما در برابر او تسلیم هستیم!».

بدیهی است تمامی مذاکراتی که پیامبران اسلام با اهل کتاب داشته‌اند و منجر به اسلام عده‌ای از ایشان گردید، از نوع جدال احسن بوده است.

۵. اختصاص مکانی ویژه به منظور ملاقات وفود از نظم و تدبیر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حکایت دارد؛ چرا که مکانی مخصوص در مسجد برای ملاقات کنندگان تعیین می‌کرد و آنان را به مکانی ویژه و مشخص رهنمون می‌ساخت و از سردرگمی افراد در محیط باز مسجد جلوگیری می‌کرد و هم حفاظت و امنیت جانی پیامبر را برای اصحاب، به‌ویژه حضرت علی علیه السلام امکان‌پذیر می‌نمود.

تمامی مذاکراتی که پیامبران اسلام با اهل کتاب داشته‌اند و منجر به اسلام عده‌ای از ایشان گردید، از نوع جدال احسن بوده است.
۶. حضور پیامبر اسلام در محل ملاقات، در کنار استوانه، به احتمال بسیار قوی در زمانی مشخص صورت می‌پذیرفته است؛ زیرا به شهادت آیه شریفه: **وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱)**

آن حضرت خود در زمانی مشخص از حجرات خارج شده و به مسجد می‌آمدند و این انضباط پیامبر موجب گردید که به مردم توصیه شود در خارج زمان‌های مورد نظر پیامبر، حضور نیابند و برای آن حضرت مزاحمت ایجاد نکنند و اجازه دهند پیامبر اسلام طبق زمانبندی مورد خود، برای ملاقات با دیگران از حجرات خارج شوند.

در میان وفود یاد شده، برخی سبب نزول سور و آیات قرآنی هستند که به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) در مورد شأن نزول سوره حجرات گفته‌اند (۲): **وفد قبيله بنی تمیم - که از عطار دبن حاجب و اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الأهم و قیس بن عاصم و گروه زیادی تشکیل می‌شد - داخل مسجد پیامبر شدند و با صدای بلند فریاد زدند: ای محمد، بیرون آی.**

۱- حجرات: ۵؛ «اگر آن‌ها صبر می‌کردند تا خود به سراغشان آیی، برای آنان بهتر بود؛ و خداوند آمرزنده و رحیم است!»

۲- مجمع البیان، ج ۹، صص ۱۲۹ و ۱۳۰

ص: ۱۲۹

پیامبر در حالی که به منظور استراحت در یکی از حجرات همسرانشان به سر می‌بردند، از این رفتار آنان ناراحت شده، از حجره بیرون آمدند. آن‌ها گفتند: آمده‌ایم به تو فخر بفروشیم و از نسب و شرف خود که بر تو برتری دارد، سخن بگوییم. آیا اجازه می‌هی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اجازه دادند و شاعر ایشان عطارد بن حاجب و سپس زبرقان شروع کردند به خواندن اشعاری که از برتری قبیله ایشان حکایت می‌کرد. پیامبر نیز به حسان بن ثابت اذن دادند که با اشعارش، فضیلت اسلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاد آور شود.

در تاریخ آمده است، وقتی اشعار حسان پایان یافت اقرع گفت: سخنورا و شعرای این مرد (پیامبر اسلام)، از سخنرانان و شاعران ما قوی ترند و ما مغلوب شدیم. سرانجام آن وفد همگی در مسجد، اسلام آوردند و همراه با هدایا و جوایزی که پیامبر به ایشان پیشکش نمودند به میان قبیله شان بازگشتند و آیات آغازین سوره حجرات نازل گردید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقَدَّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید (و پیشی مگیرید)، و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست!»

إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۲)

«(ولی) کسانی که تو را از پشت حجره‌ها بلند صدا می‌زنند، بیشترشان نمی‌فهمند!»

ب) شأن نزول سه آیه از آیات قرآن را به وفد نجران مرتبط دانسته‌اند. (۳) هیأت نجران از چهل تن از بزرگان مسیحیت نجران چون سید، عاقب، قیس، حارث و عبدالسیح اسقف نجران تشکیل یافته بود که پس از نماز صبح به محضر پیامبر آمده و اسقف ایشان پرسش‌های مطرح می‌کند و حضرت پاسخ می‌دهند:

- ای ابو القاسم، پدر موسی که بود؟

- عمران.

- پدر یوسف که بود؟

- یعقوب.

۱- حجرات: ۱

۲- حجرات: ۴

۳- بحارالانوار، ج ۲۱، صص ۳۴۳ و ۳۴۴

ص: ۱۳۰

- پدر تو کیست؟

- عبدالله فرزند عبدالمطلب.

- پدر عیسی کیست؟

پیامبر روی برمی گرداند و این آیه نازل می شود:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ. (۱)

«مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است؛ که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود:

موجود باش، او هم بی درنگ موجود شد. (بنابر این، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست.)»

پیامبر آیات را تلاوت می کنند و از هوش می روند. وقتی به هوش می آیند مسیحیان می گویند، آیا گمان کردی فرشته وحی به تو نازل شد و این سخنان خداست؟ آیه ای دیگر نازل می شود:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (۲)

«هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسید، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را. ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را. ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آنگاه مباحله کنیم؛ و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد مباحله می کنند و قرار می گذارند که فردای آن روز مباحله صورت بگیرد. طبق آنچه در برخی کتب شیعی وجود دارد، مکان مباحله همان مسجد بنی معاویه بوده است. این مسجد به اجابت نیز شهرت یافته و بسیاری از شیعیان اکنون آن را به مسجد مباحله می شناسند که در فاصله ۴۰۰ متری شمال شرقی بقیع در کنار شارع ستین واقع است. (۳) هیأت نجران در اندیشه شد که فردا چه واقعه‌ای به وقوع خواهد پیوست. اسقف ایشان گفت: اگر محمد تنها با فرزندان و خاندانش به مباحله آید، باید از آن پرهیز کرد و اگر با اصحاب و جمعیتی انبوه آمد، دروغگو است! و با او مباحله می کنیم. روز موعود فرا رسید و

۱- آل عمران: ۵۹

۲- آل عمران: ۶

۳- آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۲۸۰

ص: ۱۳۱

پیامبر اعظم، در حالی که ایشان را حضرت زهرا، علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام همراهی می‌کردند، به محل مباحله وارد شدند. چهره‌های آسمانی و برافروخته شدن ایشان آنچنان وحشتی در هیأت نجران افکند که راضی شدند صلح کنند به شرط آن که آن بزرگواران زبان به نفرین ایشان نگشایند. پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفت و برای مسیحیان نجران جزیه‌ای تعیین کرد.

در شأن نزول آیه شریفه وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ... (۱)

از ابن عباس نقل شده (۲) که وقتی وفد نجران خدمت رسول اسلام رسیدند، بزرگان یهود مطلع شدند و آن‌ها نیز به مجلس وارد شده، در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله با مسیحیان منازعه کردند. رافع بن حرمه به آن‌ها گفت: «ما أنتم علی شیء» شما مسیحیان در میان ادیان جایگاهی ندارید و نبوت عیسی پذیرفته نیست و انجیل کتاب آسمانی نمی‌باشد. در مقابل او، مردی از مسیحیان نیز تورات و دین یهود را انکار می‌کرد و آیه مذکور نازل گردید.

در شأن نزول آیه شریفه مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالتَّوْبَةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّائِيِّنَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ. (۳)

گفته شده (۴) ابو رافع از یهودیان و رییس وفد نجران، هر دو به پیامبر گفتند: آیا می‌خواهی تو را پرستیم و خدای خود قرار دهیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: معاذ الله. به نام خدا پناه می‌برم که غیر خدا را پرستیم و به عبادت غیر خدا دیگران را وادار نمایم. در این هنگام آیه یاد شده، نازل گردید.

در انتها یاد آور می‌شویم، آنچه مورد توجه خاص این نوشتار قرار گرفت، بیان جایگاه رفیع مسجد در انتقال پیام حیات‌بخش اسلام و تبلیغ این آیین آسمانی به طالبان حقیقت و رقبای جدی آن؛ یعنی آیین مسیح و یهود در صدر اسلام است و طبیعی است که موارد ذکر شده، گوشه‌ای از گفتگوی پیامبر اسلام با نمایندگان ادیان بود و برای آگاهی از تمامی مجالس گفتگوی آن حضرت با اربابان ادیان و سران قبایل، باید به کتاب‌هایی مانند «احتجاج طبرسی» رجوع شود.

پی‌نوشت‌ها

۱- بقره: ۱۱۳، «یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند و مسیحیان گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند و بر باطل‌اند.»

۲- بحارالانوار، ج ۹، صص ۶۷ و ۶۸

۳- آل عمران: ۷۹، «برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید! بلکه سزاوار مقام او، این است که بگوید: مردم! الهی باشید؛ آن گونه که کتاب خدا را می‌آموختید و درس می‌خواندید! و غیر خدا را پرستش نکنید!»

۴- همان، ص ۷۱

ص: ۱۳۳

اندر نادرستی خبر «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا»

انیس بن احمد اندونزیایی / ترجمه و تلخیص: ابوجعفر اصفهانی

در یکی از موضوعات مورد بحث در هجرت، استقبال از آن حضرت در آستانه ورود به قبا است و از روایات مشهور این استقبال، سرودی است که گفته می‌شود در آنجا توسط دختران و کنیزکان خوانده شد. این سرود میان مردم شهرتی فراوان دارد اما تاکنون بحثی علمی و دقیق درباره درستی آن انجام نشده است.

این نوشتار از دکتر انیس بن احمد بن طاهر اندونزیایی است که با عنوان «دراسة فی حدیث: طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا، دراسة حدیثیة الخبر و النشید» در مجله مرکز بحوث و دراسة المدینة المنورة (۱) منتشر کرده است. در ترجمه، مطالب را تلخیص کرده و چکیده استدلال‌ها را آورده‌ام.

راوی اصلی این خبر عبیدالله بن محمد، معروف به «ابن عایشه بنت طلحه» است که گوید:
وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، زنان و کودکان این شعر را می‌خواندند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ تَيْبَاتِ الْوُدَاعِ
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعِ

بررسی سندی

نخستین کتاب سیره‌ای، که این روایت در آن آمده، کتاب دلائل النبوه بیهقی است و سند

ص: ۱۳۴

بیهقی چنین است:

«أخبرنا أبو عمر و الأديب، قال: أخبرنا أبو بكر اسماعيلي، قال: سمعت أبا خليفه، يقول سمعت ابن عائشه، يقول: لما قدم ...» تا آخر همان نقلی که گذشت، سند دیگر بیهقی هم چنین است: «أخبرنا أبو عمر و بن مطر، سمعت أبا خليفه يقول: سمعت ابن عائشه: لما قدم رسول الله ...».

بیهقی می‌افزاید: علمای ما این خبر را مربوط به وقت ورود آن حضرت به مدینه، در هنگام هجرت از مکه می‌دانند نه وقت آمدن آن حضرت از تبوک در ثنیة‌الوداع و خداوند آگاه است. (۱) این روایت را خرگوشی (در شرف المصطفی) و دیگران، همه از طریق همین ابن عایشه روایت کرده‌اند. مشکل اصلی در ابن عایشه است که سند او منقطع است؛ زیرا از وی به آن طرف، دست کم نام چند نفر افتاده است. نام اصلی ابن عایشه چنین است: عبیدالله بن محمد بن حفص بن عمر بن موسی بن عبیدالله بن معمر تیمی (متوفای ۲۲۸). وی به دلیل آن که از نسل عایشه دختر طلحه است، به ابن عایشه مشهور است. همان‌طور که از سال در گذشت و نام اجدادش بر می‌آید، از وی تا عصر رسول صلی الله علیه و آله جای چندین نفر در سند خالی است. این مشکل سندی سبب شده است تا اکرم ضیاء العمری - مورخ و سیره شناس - بگوید: اخباری که درباره خواندن سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا» رسیده، روایت صحیحی ندارد.

اما با وجود ضعف سند، گروه زیادی از عالمان، محدثان و مورخان؛ مانند ابن حبان، (۲) ابن عبدالبر، (۳) ابن قییم، (۴) ابن کثیر، (۵) سمهودی (۶) و دیگران، آن را روایت کرده‌اند. سند غریب دیگری هم برای آن هست که مراغی آورده و آن را به مالک بن انس منسوب کرده، با این عبارت شگفت که: «صَعِدْتُ ذَوَاتِ الْخُدُورِ عَلَى الْأَجَاجِيرِ ...» و سپس آن اشعار را آورده است (۷) که مقصود روی بام‌هاست. اما منهای سند، اشکالاتی هم به متن این سرود وارد کرده‌اند؛ یکی این که در این سرود، نوعی نرمی و رقیق بودن هست که در اشعار آن زمان وجود نداشته و به احتمال از اشعار قرن سوم است. دیگر آن که این سرود بر وزن بحر «رمل» است، در حالی که وزن غالب بر اشعاری که مرتحلاً سروده می‌شود، «رجز» است. به علاوه چگونه است با این که هنوز نام یثرب «مدینه» نشده در این شعر گفته می‌شود:

جئت شرف المدينة مرحباً يا خير داع

۱- دلائل النبوة، ج ۲، صص ۵۰۶ و ۵۰۷.

۲- الثقات، ج ۱ ص ۱۳۱.

۳- التمهيد، ج ۱۴، ص ۸۲.

۴- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۵۱.

۵- السيرة النبوية، ج ۲، ص ۲۶۹.

۶- وفاء الوفاء، ج ۱ ص ۲۶۲.

۷- تحقيق النصره، ص ۴۰.

ص: ۱۳۵

نکته دیگر آن است که همین خبر به عبارت دیگری هم نقل شده؛ از جمله روایتی که مسند است و سند آن به بریده بن حصیب می‌رسد، چنین است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از یکی از جنگ‌ها باز می‌گشت، در این هنگام کنیز سیاهی آمد و گفت: ای پیامبر خدا، من نذر کرده‌ام اگر شما سالم برگشتید بالای سر شما دف بزنم. حضرت فرمودند: اگر نذر کرده‌ای بزن و الا خیر. کنیز گفت: نذر کرده‌ام. آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشست و آن کنیز دف زده و گفت:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَاتِ الْوُدَاعِ
وَجَبَّ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لَلَّهِ دَاعٍ (۱)

اشکال این است که ابن حبان این حدیث را در «صحیح» خود نیآورده و علاوه بر آن، نظر چنین است که در اصل کتاب «مورد الضمان» هم نبوده و روی نسخه به خط دیگری به آن افزوده شده است. در سبل الهدی و الرشاد (ج ۳، ص ۳۸۶) به نقل از «رزین»، یک بیت دیگر هم به آن افزوده شده است:

أَيُّهَا الْمَبْعُوثُ فِينَا جِئْتُ بِالْأَمْرِ الْمَطَاعِ
ثَنِيَةُ الْوُدَاعِ كَجَاسْتِ؟

ثنیات، جمع ثنیه و به معنای جای مرتفع است. برخی آن را مسیر در کوه (الطريق في الجبل) دانسته‌اند. وداع هم که از تودیع است. فیروز آبادی در این باره، ضمن اشاره به اختلافی که در تفسیر محل آن است، می‌گوید: گفته شده است: ثنیات الوداع جای وداع مسافران از مدینه به مکه است. نیز گفته شده، از این رو، این نام را بدان نهاده‌اند که رسول در آن محل با کسی که در اواخر حیاتش او را در جای خود در مدینه گذاشت وداع کرد. نیز گفته‌اند: آنجا محل وداع او با برخی از سرایایی است که اعزام می‌کرد و نیز گفته شده، نام یک وادی در مدینه است و درست است که این یک نام جاهلی است و محل تودیع مسافران است، این چیزی است که اهل سیره و تاریخ گفته‌اند. (۲) در روایات درباره ثنیة الوداع چه آمده است:

در این باره چند روایت وجود دارد:

جابر می‌گوید: وقتی ما عازم تنبوك بودیم، به عقبه‌ای رسیدیم که در سمت مسیر

۱- موارد الظمان، صص ۴۹۳ و ۴۹۴

۲- المغانم المطابه، ج ۲، ص ۷۰۷

ص: ۱۳۶

شام بود. در این زمان زنان متعه ما آمدند و اطراف ما می‌گشتند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، مطلب را گفتیم. حضرت خشمگین شده بر خداوند درود فرستاد و از «متعّه» نهی کرد. ما در آنجا با آنان وداع کردیم. برای همین آنجا را «ثیئة الوداع» گویند. (۱) سند این حدیث ضعیف است.

در خبر دیگری آمده است: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از خیبر بر می‌گشت، کسانی از آنجا زنانی را به عنوان متعه گرفته بودند. وقتی حضرت به مدینه رسید، به اصحاب فرمود: زنان متعه خود را رها کنید. آنان چنین کردند و اینجا ثیئة الوداع نامیده شد. (۲) سند این حدیث نیز ضعیف است.

روایتی دیگر از ابو هریره نقل شده است که: وقتی عازم تبوک بودیم در ثیئة الوداع فرود آمدیم. در این هنگام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان تحریم متعه را داد.

نویسنده مقاله، به دلیل سنی بودن، معتقد است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متعه را در خیبر حرام کرده و بنابراین، این روایات و مشابه آن را نمی‌پذیرد، در حالی که خود این نقل‌ها متشت نشان می‌دهد که اصل روایات تحریم متعه در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قابل قبول نیست و این مطلب مربوط به زمان خلیفه دوم است. در هر حال، مولف مقاله، این نقل‌ها را قبول ندارد. همین‌طور یک نقل جاهلی را که می‌گوید هر کسی وارد یثرب می‌شد، روی این ثیئه می‌ایستاد، دست را به بناگوش می‌گذاشت و مانند الاغ شیهه می‌کشید، عوام، خاصیت آن را این می‌دانستند که اگر کسی چنین کند، به وبای این شهر گرفتار نمی‌شود و سالم می‌ماند. (۳) محل دقیق ثیئة الوداع

برخی، مانند داودی و قاضی عیاض، آن را در مسیر خروجی مدینه به سوی مکه می‌دانند. (۴) برخی دیگر - از جمله مدنی‌ها - محل آن را در مسیر شام می‌دانند. دلیل دسته اول، همان سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا» است که دشواری‌های آن خبر را ملاحظه کردیم. دلیل دسته دوم، که محل آن را در مسیر خروجی مدینه به شام می‌دانند، روایت بخاری است از سفیان از زهری از سائب بن یزید که گفت: به یاد می‌آورم که همراه بچه‌ها به ثیئة الوداع رفتیم تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که از تبوک بر می‌گشت، ببینیم. (۵)

۱- الاعتبار، حازمی، ص ۱۷۹

۲- تاریخ المدینه المنوره، ابن شبه، ج ۱، صص ۲۶۹ و ۲۷۰

۳- تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص ۲۶۹

۴- فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲۸؛ وفاء الوفا، ج ۴، ص ۱۱۷۰

۵- بخاری، المغازی، باب کتاب النبی إلی قیصر و کسری، ج ۳، ص ۹۱

ص: ۱۳۷

ابن قیم هم کسانی را که می‌گویند ثنیة‌الوداع در مسیر خروجی مدینه به مکه است، متهم به وهم کرده، می‌گوید: روشن است که ثنیات الوداع در سمت راه شام است و کسی که از مکه به مدینه می‌آید آن را نمی‌بیند و از آن عبور نمی‌کند مگر کسی که از مسیر شام می‌آید. (۱) فیروز آبادی میان دو نظر را جمع کرده، می‌گوید: هر دو جا را ثنیة‌الوداع می‌گویند. (۲) عبدالقدوس انصاری هم با ملاحظه معنای آن، که وداع با مسافران است، صدق آن را بر هر دو مورد روا شمرده است. (۳) یک نظر شکفت هم این است که گفته می‌شود وقتی حضرت در هجرت از مکه به مدینه، به قبا رسید، روی شتر نشسته، وارد مدینه شد و از بنی ساعده گذشت که جای‌شان نزدیک همین ثنیة‌الوداع شامی بوده و بنابراین، حتی در جریان هجرت هم باز به ثنیة‌الوداع شامی رسیده و از آنجا به محل (بعدی) مسجد آمده است. این رای سمهودی است. (۴) ابن حجر عکس این حرف را گفته است. (۵) جای ثنیة‌الوداع امروزه کجاست؟

اگر ثنیة‌الوداع در شمال- مسیر شام- باشد، طبعاً وسط مدینه فعلی در ابتدای خیابان ابوبکر (که نام قبلی‌اش سلطانه بود) قرار گرفته است. دست راست این خیابان درست در محلی که از تونل مناخه خارج می‌شوید سمت چپ شما در حال حاضر کوه سلع است و دست راست شما ابتدای «طریق العیون» که به جبل‌الرایه می‌رسد. (۶) اما اگر ثنیة‌الوداع را در جنوب- سمت قبا- بدانیم گفته شده محل آن در جایی است که مشرف بر وادی عقیق و از آنجا به سمت بئر عروه جنوب غرب مدینه است و اطراف آن را حرّه‌ها گرفته‌اند. (۷) جای بئر عروه هم اکنون سمت چپ کسی است که طریق قدیم مکه (عمر بن خطاب) را طی کرده، از تقاطع خیابان دور شهر دوم می‌گذرد. در آنجا مسجد تازه احداث شده‌ای با نام مسجد عروه موجود است که پشت آن بقایای یک مسجد قدیمی وجود دارد و در کنار آن قصر عروه و جلوی آن بئر عروه است. (۸) نکته شکفت آن که ابن منظور می‌گوید: «وداع» یک وادی در مکه است و «ثنیة‌الوداع» منسوب به آن زمانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مکه شد کنیزان مکه از وی استقبال کرده گفتند:

۱- زاد المعاد، ج ۳، ص ۵۵۱

۲- المغانم المطابه ... ج ۲، ص ۷۰۸

۳- آثار المدینه المنوره، ص ۱۶۰

۴- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۱۷۰

۵- فتح الباری، ج ۸، ص ۱۲۹

۶- معجم المعالم الجغرافیه، ص ۳۳۲

۷- وفاء الوفاء، ج ۴، ص ۱۱۶۷

۸- نک: به کتاب «۱۵۰ صوره من المدینه المنوره»، ص ۱۰۹

ص: ۱۳۸

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ تَيْبَاتِ الْوُدَاعِ
وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلَّهِ دَاعٍ (۱)

این سخن غریب و منکری است که مستند آن را نمی‌شناسیم.

درباره استقبال، روایات دیگری هم هست

ابوبکر می‌گوید: وقتی شب هنگام وارد مدینه شدیم، مردمان نزاع داشتند که نزد چه کسی فرود آییم. مردان و زنان روی دیوارها بودند و بچه‌ها و خدمه هم در راه ایستاده ندا می‌دادند:

«یا محمد یا رسول الله»، «یا محمد یا رسول الله». این روایت را بخاری و مسلم آورده‌اند.

در روایت دیگری، که آن را هم ابوبکر نقل کرده، می‌گوید: مردم همه بیرون آمدند و ما وارد راه شدیم، مردم و غلامان و خدمه فریاد می‌زدند: «جاء محمد»، «جاء محمد رسول الله»، «الله اکبر»، «جاء محمد». این روایت را هم حاکم در مستدرک (۲) نقل کرده است.

براه بن عازب هم می‌گوید: نخستین مهاجر مصعب بن عمیر بود اما هیچ چیزی مردم مدینه را به اندازه آمدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خشونند نکرد. در آن هنگام کنیزان فریاد می‌زدند: «قدم محمد».

این روایت را، هم بخاری و ابن سعد (۳) نقل کرده‌اند کرده‌اند.

انس بن مالک هم در شرح ورود حضرت می‌گوید: وقتی حضرت رسید، کسانی می‌گفتند: «جاء نبی الله»، «جاء نبی الله». این را هم بخاری روایت کرده است.

انس می‌گوید: من وسط بچه‌هایی بودم که می‌گفتند: «جاء محمد» تا آن که آمد. پانصد نفر از انصار در این استقبال بودند. (۴) باز از انس بن مالک روایت شده که گفت: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شد، زنان و مردان انصار آمدند و هر کدام از آن حضرت می‌خواستند که نزد آنان برود. در این وقت کنیزکانی از بنی النجار دف زده، می‌گفتند:

نحن جوار من بنی النجار یا حبذا محمد من جار (۵)

حضرت نزد آنان رفت و پرسید: آیا مرا دوست دارید؟ گفتند: آری به خدا سوگند! حضرت فرمود: واللّه، من هم شما را دوست دارم. (۶) برخی از راویان این خبر متهم شده‌اند.

نتیجه این بررسی آن است که خبر سرود «طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا» از طریق صحیحی روایت نشده و علاوه بر مشکل سندی، دشواری در متن هم دارد.

۱- لسان العرب، ماده «ودع».

۲- ج ۳، ص ۱۳

۳- طبقات، ج ۱، ص ۲۳۴

۴- مسند احمد، ج ۳، ص ۲۲۲

۵- بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

۶- الاشراف فی منازل الاشراف، ص ۳۱۴

ص: ۱۴۰

علل تسریع گسترش اسلام در یثرب

علی گودرزی

مقدمه

آنگاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از مسلمان شدن مردم مکه ناامید شد، چشم به شهرهای اطراف دوخت و آرزوی اسلام آوردن آنان را کرد. سفری به طائف کرد، اما از اسلام آوردن آنان مأیوس و آزرده‌خاطر بازگشت و سرانجام دل به قبایلی بست که برای زیارت خانه خدا به مکه می‌آمدند. در موسم حج، با آنان دیدار کرد و تقدیر الهی چنان بود که ملاقات‌هایی صورت پذیرد که نه تنها پیامبر را امیدوار کند و سرنوشت دین جدید را در جزیره‌العرب تغییر دهد، بلکه آینده بشریت را نیز رقم زند. در آخر کار، آن دیدارها به هجرت منتهی گشت و گذشته از آن که موجب هجرت اسلام از مکه به مدینه شد، گسترش اسلام به کشورهای جهان را نیز موجب شد و پی‌آمدی چون هجرت مهاجران به مدینه و پیوستن آنان به انصار را داشت. بلکه علت مهاجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود برای یافتن جهانی از انصار و در پایان هجرتی شد تا اندیشه‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در دل تاریخ باقی بگذارد و جاودانه کند.

علاوه بر این که هجرت، تاریخ شد، تاریخ نیز هجرتی مدنی شد و در تحلیل آن چه که موجب گشت که یثرب به جای مکه پایگاه عمده نشر اسلام شود و

ص: ۱۴۱

نقطه عطفی در تاریخ گردد، مطالبی است که باید در پاسخ پرسش‌های ذیل روشن گردد:

* چرا دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در میان قوم، قبیله و خویشانش، نه تنها پذیرفته نشد، بلکه موجب گردید که او را آزدند. یارانش را شکنجه دادند. سه سال محاصره اقتصادی‌اش کردند. خار بر سر راهش ریختند. با شکمبه شتر لباسش را آلودند و

سرانجام قصد جانش کردند و او نیز در حالت خوف، شهر و دیار و قومش را ترک کرد؟

لیکن در آن سوی مکه، یثربیان به حضرتش ایمان آوردند و یارانش را در منزل خود جای دادند و مال و منال خویش را با آنان تقسیم نمودند و چون پیامبر آهنگ یثرب کرد، مردم شهر برای استقبالش به خارج شهر رفتند و ورودش را لحظه‌شماری می‌کردند و چندین روز تا به نیمه انتظار کشیدند، تا ورودش را به مدینه با شکوه تمام جشن بگیرند و علی‌رغم آن که مکه او را رانده بود، یثرب با تمام وجود آغوش باز کرده تا میهمان خود را با کمال مهربانی و شکوه، در خود جای دهد.

مگر هردو شهر، عرب نبودند و پایبند به عقاید و آرای اجداد خویش؟ مگر دین رسمی هردو بت پرستی نبود؟ یکی «هبل» و دیگری «منات» را می‌پرستید. مگر قبیله نبود که تمام هویت افراد را تشکیل می‌داد؟ چگونه بود که قبیله پیامبر خدا او را از خود راند، ولی قبیله‌های اوس و خزرج، نه تنها او را به سرپرستی خود برگزیدند، بلکه جان و مال و امنیت خود را در راه ترویج اندیشه‌های او نثار کردند و دشمنان او را نیز به زانو درآوردند؟ راز این تفاوت چیست؟

پیامبر خدا ۱۳ سال در مکه، در محیط اقوام و خویشانش جز اندکی موفقیت تحصیل نکرد، اما در یثرب توانست پایگاه امپراتوری بزرگ اسلامی را بنیان کند! در این مقاله، کوشیده‌ایم علت گسترش سریع اسلام در مدینه را تبیین کنیم، شاید یکی از رازهای نهفته در انبوه اخبار و روایات را روشن سازیم.

ص: ۱۴۲

یثرب:

یثرب، شهری است در «واحه‌ای»، در کنار کوه «سَلْمَع»، با مجموعه‌ای از خانه‌های محقر با دیوارهایی از سنگ و گل و سقفی از شاخه‌های نخل. چون بقیه شهرهای جزیره، نظام اجتماعی بدوی قبیله‌ای حاکم بود، رئیس قبیله از منافع افراد حفاظت می‌کرد. اطراف آن را مزارع و نخلستان‌ها تشکیل می‌داد و هیچ برج و بارویی که شهر را از حمله دشمن مصون و محافظت کند، وجود نداشت، جز همین مزارع و بساتین که شرق و جنوب و مقداری از جنوب غربی را فراگرفته بود و از آن‌جا که یثرب شهری کشاورزی بود و طوایف مختلف در آن زندگی می‌کردند، هر طایفه‌ای برای حفظ اموال خود «حصن» مانندی داشتند که به آن «أطم» می‌گفتند و این برای آن بود که در درون شهر نیز میان قبایل و طوایف مختلف درگیری‌هایی به وجود می‌آمد و در این گونه موارد، هر کس در قلعه و «أطم» خود از مال و خانواده خود دفاع می‌کرد و اندکی از این استحکامات به وسیله یهود و دیگران در ناحیه غرب و شمال ساخته شده بود تا از یورش دشمنان که معمولاً از این ناحیه‌ها به شهر حمله می‌کردند، جلوگیری کند.

قبایلی که مردم این شهر را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از «اوس» و «خزرج»، که سال‌ها بر این ناحیه مسلط شده بودند و جمعیتی از یهودیان و دیگر قبایل که در یثرب ولی خارج از آن، به کشاورزی اشتغال داشتند و چون دو طایفه بزرگ اوس و خزرج اغلب دچار نزاع داخلی بودند، سعی بر آن داشتند که با قبایل اطراف و یهودیان هم‌پیمان شوند و از این‌رو بنی‌قریظه و بنی‌نضیر با اوس بودند و بنی‌قینقاع با خزرج.

تأثیر این پیمان‌ها بیشتر در جنگ‌ها آشکار می‌شد؛ چنان‌که در شرح جنگ «بعثت» خواهد آمد.

مردم یثرب، از جهت اقتصادی بیشتر به کار در نخلستان‌ها و کشت و زرع و اندکی پیشه‌وری اشتغال داشتند و مناطق مناسب برای کشاورزی بیشتر در اختیار یهودیان بود تا اعراب، چنان‌که یهود نیز صنایع زرگری و اسلحه‌سازی چون شمشیر، زره و نیزه را در اختیار داشتند. اکنون باید دید شهری با این ترکیب ویژه، چگونه پذیرای اسلام شد؛ آن‌هم بگونه‌ای که در مدت زمان اندکی (حدود ۱۷ ماه پس از هجرت)، توانست قریش را در بدر گوشمالی دهد! عواملی که موجب گسترش سریع اسلام در یثرب شد را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

ص: ۱۴۳

۱. تأثیر قرآن

قرآن معجزه جاوید پیامبر اسلام است و نباید از تأثیر آن در جذب مردم مدینه به اسلام غافل بود. از یک سو نفوذ و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و از سوی دیگر وجود زمینه مساعد روحی و معنوی در میان مردم یترب برای پذیرش اسلام را می‌توان از عوامل شتاب در گسترش اسلام به‌شمار آورد. باید گفت همانگونه که بخش عظیمی از دشمنی، عداوت و مخالفت قریش با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاسته از تضاد آیات قرآن با منافع قدرت‌طلبی و سودجویی قریش بود، جذب و تمایل بسیاری از مردم یترب به اسلام نیز به دنبال همان پیام‌های توحید و عدالت‌خواهی قرآن بوده است.

آنان اسلام را همای سعادت و فرشته نجات خود می‌دانستند و بهترین شاهد بر این تأثیرگذاری، جمله‌ای است که از پیامبر اسلام نقل شده است:

«فإنَّ المدینةَ فُتحت بالقرآن»؛ (۱) «همانا مدینه با قرآن فتح گردید.»

و این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله در تحلیل شیوه نفوذ اسلام در مدینه، آمیخته با شواهد بسیاری از گزارش تاریخ است؛ از جمله این که برخی نوشته‌اند: نخستین مسلمانان انصار «اسعدبن زراره» و «ذکوان» بودند. آنان بر عتبه بن ربیععه وارد شدند. عتبه گفت: این نمازگزار (حضرت رسول صلی الله علیه و آله) ما را از زندگی بازداشته است. چون پیش از آن اسعدبن زراره و ابوالهیثم بن تیهان در یترب از توحید سخن می‌گفتند، ذکوان که سخن عتبه را شنید به «اسعد» گفت: این همان دینی است که تو می‌خواهی، آنگاه هر دو برخاستند و نزد پیامبر خدا رفتند و قرآن گوش دادند و اسلام آوردند و چون اسعدبن زراره خبر اسلام آوردن خود و گفتار و دعوت پیامبر خدا را به ابوالهیثم گفت. او نیز اسلام آورد و پیامبر خدا را نادیده، به پیغمبری شناخت. (۲) و در مورد تأثیر قرآن در دگرگونی احوال مردم یترب بهترین شاهد، اسلام آوردن سران قبیله بنی عبدالأشهل است، آنگاه که «اسیدبن حُصَیر» با حالتی خشمگین نزد مصعب بن عمیر آمد، مصعب گفت: بیا بنشین و سخن ما بشنو. اگر سخن ما تو را پسندیده شد، قبول کن و گرنه هرچه خواهی کن. مصعب با وی سخن گفت و چند آیه از قرآن خواند و او را به اسلام دعوت کرد. چون «اسید» سخن «مصعب» را شنید و به قرآن گوش فرا داد، از حالت پیشین خود برگشت و دل وی در اسلام

۱- البلاذری، فتوح البلدان، بیروت، دارالکتب العلمیة، ص ۲۱

۲- محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ص ۱۶۶

ص: ۱۴۴

رغبت کرد و بعد از آن گفت: چه نیکو سخنی است این سخن و چه لطیف کلامی است. من هرگز کلامی به این لطیفی نشنیده‌ام و بدین شیرینی کلامی ندیده‌ام.

هم‌چنین مصعب در برخورد با «سعد بن عباد» قرآن بر او خواند و سعد نیز رغبت در اسلام نمود. (۱) بنابراین، جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست که انعطاف‌پذیری مردم یثرب همراه با نفوذ اعجاز آمیز قرآن در قلب و دل آنان از عوامل تسریع و پیشرفت اسلام در مدینه بوده است و آنگاه که پیامبر خدا مصعب را به مدینه فرستاد، جز مقداری از قرآن، مگر وسیله دیگری برای جذب مردم داشت؟! او با قرائت قرآن مردم را به اسلام فراخواند.

۲. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر و فرشته صلح برای یثرب

آنگاه که آتش جنگ میان اوس و خزرج زبانه کشید و تاریخ را بر پایه روز و سال جنگ‌ها بنا می‌نهادند، جنگ آطام (۲) منشأ و مبدأ تاریخ دو قبیله مهم مدینه گشت و تنور جنگ در ایام‌الحرب، روزگار را بر مردمان یثرب سیاه و زندگی را بر کام آنان تلخ می‌کرد و در آن روزگار که یاد وقایع «یوم الفضاء»، یوم الربیع، یوم الرحابه، یوم السراهره، یوم راحس و غبراء، یوم بعثت و حاطب، یوم مضرس و معبس (۳) و یوم آطام، ذهن و فکر هر اوسی و خزرجی را آکنده از درد ستیز و برادرکشی می‌کرد و ... در این میان از یثرب نیز که سال‌ها بود در آن‌جا میان دو قبیله اوس و خزرج رقابت و دشمنی شدید در کار بود، جمعی به حج آمدند و در گفتگو با پیامبر، روزنه امیدی برای پایان جنگ‌های طولانی خود یافتند و پس از شنیدن دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در عقبه، گفتند: ما قوم خود را در حال دشمنی و گیر و دار گذاشتیم و امیدواریم که خداوند به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد. اکنون به یثرب برمی‌گردیم و آنان را به اسلام می‌خوانیم، باشد که خدا به این دین هدایتشان کند!

در نقل دیگر نیز آمده است: چون پیامبر از آنان خواست که حمایتش کنند، گفتند: از جنگ بعثت چیزی نگذشته است و اکنون در این وضع آمدنت به مدینه بی‌نتیجه خواهد بود، بگذار تا ما بازگردیم، باشد که خداوند میان ما سازش پدید آورد. (۴) یوم بعثت طائفه اوس در جنگ با خزرج، از یهود بنی قریظه و بنی نضیر کمک خواستند،

۱- ابن اسحاق، رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیره رسول الله، چاپ خوارزمی، ج ۱، ص ۴۳۲ با تلخیص.

۲- مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۱۷۶

۳- ابو ریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه دانا سرشت، ص ۵۵

۴- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۱۶۴ و ۱۶۶

ص: ۱۴۵

چون این خبر به خزرج رسید، به یهودیان پیام دادند که آگاهی یافتیم که اوس برای جنگ با ما از شما کمک خواسته است. بدانید که ما از کمک گرفتن از عرب به شماره شما و بیشتر از شما عاجز نیستیم و اگر بر شما ظفر یافتیم، برایتان ناخوشایند خواهد بود و اگر شما پیروز شدید، هرگز دست از مبارزه نخواهیم کشید و باز هم شما را ناخوشایند خواهد بود؛ زیرا آنچه امروز از جانب ما از آن آسوده‌اید فردا به آن مشغول خواهید بود و آسوده‌تر از این، برای شما آن است که ما دو طایفه را رها کنید و ما و برادرانمان را به حال خود واگذارید.

یهود بنی قریظه و بنی نضیر که این پیام را شنیدند و دریافتند که سخن حقی است، به خزرج خبر دادند چنان که می‌دانید اوس از ما یاری خواسته، ولی ما هرگز آنان را علیه شما یاری نخواهیم کرد.

خزرجیان گفتند: اگر چنین است، گروگان‌هایی نزد ما بگذارید. یهودیان ۴۰ جوان از قبیله خود نزد آنان به گرو گذاشتند و خزرجیان آنان را میان خانواده‌های طایفه تقسیم کردند و بدین وسیله مدتی نگه‌داشتند و بعد مردی از بیاضه - تیره‌ای از خزرج - به نام عمرو بن نعمان البیاضی به خویشان خود؛ یعنی تیره بیاضه، گفت: پدرانتان شما را در سرزمینی بد قرار دادند؛ در سرزمینی خشک و شوره‌زار ساکن شدید. به خدا سوگند سر و گردن و تن خود نشویم تا این که شما را به خانه‌های بنی قریظه و بنی نضیر در کنار آب گوارا و نخل‌های نیکو فرود آورم و پس از آن به آنان پیغام داد یا سرزمین ما را تخلیه کنید تا در آن‌ها منزل کنیم یا گروگان‌های شما را می‌کشیم.

یهودیان وقتی این پیام را شنیدند، بر آن شدند که ترک دیار کنند، ولی کعب بن أسد قرظی گفت: ای مردم، در سرزمین خود بمانید و خزرج را رها کنید تا گروگان‌های شما را بکشد. به خدا سوگند این مشکلی نیست؛ زیرا هر یک از شما که شب با همسرش همبستر شود فرزندی مانند آن گروگان‌ها به وجود آورد و به این رأی اتفاق نمودند و به عمرو خبر دادند که ما منزل و دیار خود را به شما تسلیم نخواهیم کرد. هر چه خواهید با گروگان‌ها انجام دهید و به پیمانی که در مورد آن‌ها دارید بیندیشید و آن را پاس بدارید. عمرو و کسانی که از او اطاعت می‌کردند، به گروگان‌ها حمله‌ور شدند و آن‌ها را کشتند، اما عبدالله بن ابی که رئیس خزرج و مردی شکبیا بود، از کشتن آنان خودداری کرد و گفت: این سرکشی و گناه و تجاوز است. نه

ص: ۱۴۶

من همکاری می‌کنم و نه خویشانم که از من فرمان می‌برند. بدین‌سان هرچه گروگان نزد او بود رها کرد. و در روز کشتن گروگان‌ها، اوس با خزرج درگیر شد و بنی‌قریظه و بنی‌نضیر با کعب بن اسد قرظی گرد آمدند و بعد از رایزنی، بر آن شدند که اوس را بر ضد خزرج یاری دهند و این خبر را به اوس رساندند و بر آن شدند که هر یک از خانواده‌های اوس به خانواده‌ای از بنی‌قریظه وارد شود و در خانه آنان جای گیرند و به بقیه تیره‌های اوس خبر دادند که آماده جنگ و قیام علیه خزرج باشند و مردمانی از آنان جمع شدند و کار خود استوار کردند و در کار جنگ جدی شدند. چون خبر- اتحاد اوس با یهود- به خزرج رسید، جمع شدند و نزد عبدالله بن اُبی رفتند و به او گفتند: آیا خبر از کار اوس و بنی‌قریظه داری که بر جنگ با ما هماهنگ گشته‌اند؟ ما نیز می‌خواهیم با آنان بجنگیم و اگر آنان را شکست دادیم هیچ‌یک از آنان به منزل و مأوای خود نمی‌رسد تا این که یکی از آنان باقی نماند.

چون سخن آنان به پایان رسید، عبدالله به آنان گفت: این از جانب شما تجاوز و عصیان است بر قبیله خود. به‌خدا سوگند من دوست ندارم حتی دسته‌ای از ملخ‌ها را به‌سوی آنان روانه کنم. خبردار شدم که می‌گویند قوم ما زندگی را از ما دریغ دارند، ولی آیا مرگ را هم می‌توانند از ما دریغ بدارند؟ به‌خدا سوگند مردمانی می‌بینم که از جنگ دست بر نمی‌دارند، مگر این که همه کشته شوند و خوف آن دارم که اگر با آنان بجنگید، چون شما متجاوزید، آنان بر شما پیروز گردند و مردمان شما را بکشند، چنان که آنان را کشتید، اگر برگشتند، رهایشان کنید و اگر حمله‌ور شدند به نزدیک‌ترین خانه‌ها داخل شوید، شما را رها خواهند کرد. عمرو بن نعمان بیاضی در پاسخ عبدالله گفت: ترس بر قلبت مستولی شده از این که پیمان اوس و یهود را شنیدی. عبدالله گفت: به‌خدا سوگند هرگز با شما همراه نخواهم شد و همچنین کسانی که از من فرمان می‌برند با شما همکاری نخواهند کرد و تو را چنان می‌بینم که کشته‌ات را در عبایی پیچیده‌اند و بر دوش چهار کس می‌برند و مردمانی از خزرج از عبدالله متابعت کردند و بقیه خزرج بر این اتفاق کردند که عمرو بن نعمان بیاضی را به سرپرستی خود برگزینند و کار فرماندهی جنگ را به او واگذارند. اوس و خزرج چهل شبانه‌روز درنگ

ص: ۱۴۷

کردند و در این مدت به تجهیز جنگ می‌پرداختند و نزد یکدیگر جمع می‌شدند و به هم پیمانان خود، از دیگر قبایل عرب، پیام می‌فرستادند ...

بار دیگر اوسی‌ها گرد هم جمع شدند و به رایزنی نشسته، گفتند: اگر با این قیام و شورش پیروز شدیم، یکی از آنان را باقی نمی‌گذاریم و جنگ این بار چون جنگ بارهای دیگر نیست و حضیر برخاست و گفت: ای گروه اوس، شما را اوس نامیدند مگر این که برای امور بزرگ کارساز شوید.

سپس طبق خرمایی بیاوردند و به خوردن مشغول شدند و حضیرالکتاب نشسته بود و بردی بر دوش داشت و خود را در آن پیچیده بود و از شدت خشم و کینه، نه خرمایی می‌خورد و نه به سفره و طبق آن نزدیک می‌شد. به حاضران پیشنهاد کرد که با ابوقیس بن الأشعث پیمان ببندند، ولی ابوقیس گفت: نمی‌پذیرم، چون تاکنون در هیچ جنگی بر مردمی رییس و سرپرست نگشته‌ام، مگر آن که شکست خوردند و ریاست ما را شوم و نامبارک دانستند. و اوس مناء- تیره‌ای از اوسی‌ها- و طوایف دیگر فرا رسیدند. حضیر و ابوعمار راهب نزد ابوقیس رفتند که قبيله «مزینه»- تیره‌ای دیگر از اوس- نیز آمدند و از مردم یثرب به قدری جمع شده و گرد آمدند که طایفه خزرج را یارای مقابله با آن نیست و اگر ما پیروز شدیم چاره چیست؟ همه را بکشیم یا نه؟ ابوقیس گفت: بکشیدشان تا بگویند «سخنی که چون شکست می‌خوردند به زبان می‌رانند» و در این باره اختلاف در گرفت.

حضیر گفت: شراب ننوشد تا آن که پیروز شود و قصر و دژ عبدالله بن اُبی را نابود کند و دو ماه درنگ کردند و به جمع عده و عده پرداختند.

بعثت جای دیدار دو طایفه و گردهم آمدن دو قبيله بود و جز بی‌نام و نشان‌ها کسی از جنگ تخلف نکرد و در جنگ‌های پیش از این، چنین فراهم نیامده بودند و چون اوس به خزرج نگاه کرد بزرگ دید و به حضیر گفتند کاش کناره می‌گرفتی و به هم پیمان‌هایی که تخلف کردند، از طایفه مزینه، پیغام می‌دادی.

حضیر، کماتی را که در دست داشت، انداخت و گفت: به امید «مزینه» بنشینم با این که رویاروی دشمن قرار گرفته‌ام، نه پیش از این مرگ باد. و جنگی سخت رخ داد و اوس چون نیش سلاح را چشید، پا به فرار گذاشت و بر منطقه حَرّه قَوْرَى بالا رفتند و گریختند.

ص: ۱۴۸

حضیر- فرمانده اوس- از بلندی پایین آمد- که بگریزد- خزرج فریاد برآورد به کجا فرار می کنی؟! حضیر چون شنید سر نیزه را در ران خود فرو برد و از مرکب پیاده شد و اسب خود پی نمود و سوگند خورد که از این جا نمی روم تا کشته شوم و فریاد زد: ای مردمان اوس، اگر مرا امان می دهید بدهید، اوسی ها را دل به رحم آمد. حضیر از زمین برخاست و دو جوان از بنی عبدالاشهل تازه داماد پرشور در کنار او حاضر شدند و آغاز به رجزخوانی نمودند و جنگیدند تا کشته شدند و تیر به عمرو بن نعمان بیاضی- رییس خزرج- خورد و او را کشت و معلوم نشد چه کسی تیر را انداخت. بعد از آن، خزرج پا به فرار گذاشت و اوسی ها شمشیر در آن ها نهادند. فریادی برآمد: ای مردم اوس، عفو کنید و جوانمردی نمایید، برادران خود را نکشید.

اوس نیز کوتاه آمدند. بعد از آن که اموالشان را به تاراج بردند و دست از غارت لباسشان کشیدند و بنی قریظه و بنی نضیر آنان را غارت کردند. حضیر را که زخم برداشته بود بر دوش گرفتند و رجزی خواندند و نخلستان ها و مزارع و خانه های خزرج را به آتش کشیدند و سعد بن معاذ قبیله بنی سلم را به جهت نیکی که در حق جنگی به نام «الرعل» نموده بودند، در پناه خود درآوردند. و حضیر الکتائب و ابو عامر راهب نزد ابوقیس بن اشلت رفتند و گفتند: اگر نظری می دهی که قصر به قصر و خانه به خانه خزرج را بگردیم مردمانش را بکشیم و خانه هایشان را خراب کنیم و یکی از آنان باقی نگذاریم، ولی ابوقیس گفت: چنین نمی کنیم. حضیر خشمگین شد و گفت: شما را اوس نمایندند مگر به جهت آن که کارهای مهم را کفایت می کردید. اگر خزرج پیروز می شد دست از ما بر نمی داشت و به نزد طایفه اوس برگشت و دستور بازگشت به خانه ها را صادر کرد. (۱) از تأمل در این گزارش تاریخی، نکات زیر حاصل می شود:

الف: از این که خزرج اقدام به کشتن گروگان های یهودیان کرد، معلوم می شود که عرب قبل از اسلام، به هیچ یک از تعهدات خود پایبند نبوده است و هرگاه منافع قوم و قبیله اقتضا می کرد، به تمام تعهدات خود پشت پا می زد و مروّت عربی تا آن جا کارایی داشت که برای قبیله نام آور باشد و چون کار به سختی می گرایید، ناجوانمردانه عمل می کردند و چهل گروگان یهود را برای اطمینان از این که به اوس کمک نکنند نزد

۱- محمد احمد جار المولی بک، علی محمد البجاری، محمد ابوالفضل ابراهیم، ایام العرب فی الجاهلیه، بیروت، احیاء التراث العربی، ص ۷۸-۷۳

ص: ۱۴۹

خود نگه داشتند، برگه امتیازی بود تا با آن یهود را از خانه و کاشانه خود برانند و به سرزمین‌های حاصل خیز یهود یترب دست یابند و چون تسلیم نشدند، دست به کشتار گروگان‌ها زدند و این خود حکایت از آن دارد که محیط زندگی عرب آن روز، چقدر آشفته بود و زندگی در آن چه قدر نا امن و غیر قابل اطمینان. و این که جامعه آن روز جزیره العرب به تعبیر قرآن ... عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ ... (۱)

بوده است، جای تردید نیست.

از یک سو نفوذ و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و از سوی دیگر وجود زمینه مساعد روحی و معنوی در میان مردم یترب برای پذیرش اسلام را می‌توان از عوامل شتاب در گسترش اسلام به‌شمار آورد.

ب: با نگاهی به تصمیم و عزم قبیله اوس در قتل و غارت رقیب خود، تصویر ناخوشایندی از بی‌رحمی و خشونت عرب آن روزگار آشکار می‌شود؛ از این که می‌خواستند آنان را چنان بکشند که یکی از آنان به خانه خود برگردد، اموالشان را غارت می‌کردند و مزارع و نخلستان‌ها را به آتش کشیدند و گله‌های شتر و گوسفند را به یغما بردند، نشانگر آن است که چون آتش جنگ با حرارت خشم آکنده از عصبیت عرب جاهلی شعله‌ور شود، هیچ‌گونه رحم و مروتی را باقی نمی‌گذاشت و جنگ باعث نمایشی از بی‌رحمی و خشونت بود که تا روزگاری دراز، هم‌چنان نقل می‌شد.

نتیجه آن که معلوم شد عرب آن روزگار به‌ویژه اوس و خزرج در یترب از نعمت و موهبت امنیت برخوردار نبودند و سایه شوم غارت و هرج و مرج بر زندگی آنان مستولی شده بود و چون کار به جنگ منتهی می‌شد، رحم و شفقت از دل‌ها رخت بر می‌بست و جز ترس و دلهره و اضطراب چیزی فضای یترب را نگرفته بود. چنان که برخی چشم به قریش دوختند تا شاید به کمک آنان رقیب را از میان بردارند و روشن است در چنین فضای آشفته‌ای، خبری از عمران و آبادانی و رونق زندگی نیست و اگر نیرو و توانایی هست یا در تخریب حیات و اقتصاد دیگران به کار گرفته می‌شود و یا به‌وسیله دیگران نابود می‌گردد و این روزگار مردمانی بود که با آغوش باز پیام صلح و آرامش پیامبر خدا را پذیرا شدند؛ زیرا آنان که طعم تلخ ناامنی را چشیده بودند و بارها شاهد جنگ و خونریزی و سوختن اموال خود بودند، ندای صلح و آرامش زیباترین ترانه‌ها در

۱- آل عمران: ۱۰۳

ص: ۱۵۰

گوش آنان است و این یکی از رازهای تسریع گسترش اسلام در یثرب بوده است.

آنچه از گزارش تاریخ به دست می‌آید، این است که میان اهل مکه و اطراف آن اختلاف و جنگی چون «بعثت» وجود نداشته، بلکه محیطی که قریش بر آن مسلط شده و به کار بازرگانی در آنجا مشغول بودند، اگر جنگ‌هایی رخ داده است، محدود بوده و به اهمیت جنگی چون بعثت نبوده است و شاید قریش پیام اسلام را مزاحم و منافی با امنیت تجاری و بهره‌کشی خود می‌دانست، ولی مدینه آن را موجب صلح و آرامش می‌دانست. و هم‌چنین تاریخ گواه آن است که یثرب اگر پیش از آن که به ندای اسلام لبیک گفته، به این نکته نیز واقف بوده است؛ چنان که بیهقی در دلائل الامامة والنبوه نقل نموده است؛ چون انصار در عقبه اولی با پیامبر بیعت کردند گفتند: شما می‌دانید که میان اوس و خزرج سخت اختلاف و خون‌ریزی است و ما همگی شیفته و خیرخواه شمایم و اکنون رأی خود را می‌گوییم: ما معتقدیم که با توکل بر خدا، شما هم‌چنان در مکه بمانید، ما نزد قوم خویش برمی‌گردیم و شأن و منزلت شما را بیان می‌کنیم و آن‌ها را به سوی خدا و پیامبر خدا فرا می‌خوانیم، شاید خداوند متعال به این وسیله میان ایشان را اصلاح نماید و آن‌ها را با یکدیگر هماهنگ نماید. امروز ما همگی نسبت به هم دشمن و کینه‌توزیم و اگر شما پیش ما بیاید و ما با یکدیگر صلح نکرده باشیم، نمی‌توانیم گرد تو فراهم آییم. (۱) و همین امید و آرزویی که اهل یثرب داشتند که به وسیله پیامبر به صلح و آرامش برسند، بعد از ۸ سال پیامبر اسلام بعد از فتح مکه و شکست، از آنان اعتراف گرفت که به وسیله او هماهنگ شدند و الفت پیدا کردند و چنین فرمودند: ... إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ (۲)

۳. تأثیر یهود در مردم یثرب

یهود عربستان

یکی از آیین‌ها و ادیانی که پیش از ظهور اسلام، در شبه جزیره عربستان پیروانی داشته‌اند، دین یهود بوده است. آیا یهودیان عربستان، از فلسطین به آنجا مهاجرت کرده بودند یا از قوم عرب بودند و به دین یهود گرویدند؟ این مسأله، همواره مورد بحث دانشمندان بوده و نتوانسته‌اند رأی قطعی در این باره اظهار کنند. این که آیین یهود از چه زمانی به عربستان راه یافته نیز همچنان حل نشده باقی مانده است.

۱- ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوة، تهران، مرکز انتشارات علم و فرهنگی، ترجمه مهدوی دامغانی، ج ۲، ص ۱۲۵

۲- ابن اسحاق، سیره رسول الله، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۲، ص ۹۴۵

ص: ۱۵۱

یهودیان بیشتر در حجاز و یمن مستقر بوده‌اند و در حجاز، شهر یثرب و اطراف آن بزرگ‌ترین مرکز یهودیان به شمار می‌رفته است و بسیاری از آنان در نواحی حاصل خیز «تیماء» و «خیبر» سکونت داشته‌اند. یهودیان حجاز، مانند عرب‌ها به قبیله‌ها و عشایر تقسیم شده بودند؛ از جمله آن‌ها قبیله بنونضیر، بنی قریظه، بنی قینقاع، بنونهل و بنو ثعلب بوده‌اند و بنوقریظه و بنونضیر خود را از فرزندان کاهن بن هارون بن عمران می‌دانستند. آنان به همین نسب بلند خود، بر دیگر یهود عرب افتخار می‌کردند. بنوقینقاع ساکن شهر مدینه بودند و به زرگری اشتغال داشتند و یهودیان خیبر و بنوقریظه به شغل کشاورزی و تجارت می‌پرداختند. ظاهراً یهودیان در آغاز، در شهر یثرب و اطراف بر دیگران برتری داشتند لیکن پس از آن که قبایل اوس و خزرج از جنوب به آن شهر مهاجرت کردند، نفوذ یهود رو به ضعف نهاد و برای حفظ ثروت و زندگی خود خراج گزار قبایل عرب شدند، ولی یهود خیبر ظاهراً مستقل بودند. اهمیت یهود نزد قریش

برای این که قدر و منزلت یهود نزد عرب جاهلی روشن شود و از تأثیر سخن آنان در میان مردمان اطراف خود و پیشگویی‌ها و نظر آنان در مورد رسالت انبیا و ... آگاه شویم، لازم است به واقعه‌ای که در آغاز بعثت پیامبر رخ داد، اشاره کنیم: نضرین حارث که از شیاطین قریش بود، در گردهمایی و نشست‌هایی که با آنان داشت، به سران قریش گفت: ای مردمان قریش، کاری بزرگ و امری سترگ به شما وارد شده است که چاره‌ای از آن ندارید ... پس در کار خود بیندیشید که به خدا سوگند کاری بس بزرگ به شما روی آورده است.

قریش او و عقبه بن اُبی معیط را نزد علمای یهود به مدینه فرستادند و به آن دو گفتند: از یهودیان در باره کار محمد، اوصاف او و گفته‌هایش پرسید؛ زیرا یهود اهل کتاب‌اند و از دانش انبیا خبرها دارند.

آن دو رهسپار مدینه شدند و از علمای یهود درباره پیامبر پرسیدند و کارهای پیامبر را برای ایشان توصیف و برخی گفتارش را بازگو کردند و گفتند: شما یهودیان اهل تورات و کتابید، نزد شما آمده‌ایم تا ما را از کار او آگاه کنید. (۱) علمای یهود گفتند: از محمد در باره سه چیز پرسید، اگر پاسخ داد پیامبر است و اگر از پاسخ در ماند، مردی یاوه گو است و در مورد او هر اندیشه‌ای که دارید

۱- منتهی‌العرب، شهاب الدین احمد نویری، ترجمه دکتر مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۲۱۱

ص: ۱۵۲

اعمال کنید:

۱) درباره گروهی از جوانان در روزگار نخستین برسید که داستانی شگفت دارند.

۲) از مردی جهانگرد که شرق و غرب به آن دست یافت برسید

۳) و در مورد روح برسید.

آنان چون نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند و پرسش‌ها را طرح کردند؛ سوره کهف درباره جوانمردان و یاران کهف و در مورد ذوالقرنین و روح نازل شد و این که مردم قریش برای آزمایش پیامبر دست به دامن یهود شده و پرسش‌های مطرح کرده‌اند که جوابی غیبی می‌طلبند.

و از این که به اعتراف مفسرین و سیره‌نویسان پرسش‌ها از یهود بود و آیات مذکور در سوره کهف در این باره نازل شد، جملگی حکایت از طرح اندیشه یهود در میان عرب می‌کند.

آیا یهود و نصاری از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آگاه بودند؟

برخی از مورخان (همانگونه که خواهد آمد) گفته‌اند، یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت اسلام در یثرب، آمادگی ذهنی و فکری مردم این دیار به جهت معاشرت و همسایگی با یهودیان بوده است.

لازم است ابتدا به این نکته پردازیم که آیا واقعاً یهود از بعثت پیامبر اسلام خبر داشت یا نه؟ آنچه از گزارش تاریخ، نقل احادیث و آیات قرآنی برمی‌آید، این است که یهودیان از بعثت پیامبر اسلام آگاه بوده‌اند؛ تا آنجا که او را مانند فرزند خود می‌شناختند و حتی جای مهاجرت او را می‌دانستند و اکنون نمونه‌هایی، به‌طور اختصار، از احادیث و آیات قرآن ذکر می‌کنیم:

۱. چرا یهود به ناحیه یثرب مهاجرت کرد؟

در برخی از روایات اسلامی آمده است: علت مهاجرت یهود به یثرب برای این بوده است که آن را سرزمین مهاجرت پیامبری می‌دانستند؛ از جمله در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در مورد آیه ... وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ ...

فرمود: یهود در کتب خود خوانده بود که محلّ هجرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان «عیر» و «احد» است- ولی محل آن را نمی‌دانستند- برای پیدا کردن آن به جستجو پرداختند. به کوهی رسیدند که آن را «حداد» می‌گفتند و گفتند «حداد» و «احد» یکی

است و فرقی ندارد- و به امید این که همان سرزمین

ص: ۱۵۳

موعود است- در اطراف آن پراکنده شدند.

برخی در منطقه‌ای به نام تیماء و برخی در فدک و برخی در خیبر سکنی گزیدند- بعدها- یهودیان تیماء در جستجوی هم‌کیشان خود برآمدند و برادران خود را سراغ گرفتند. عربی از قبیله قیس بر آنان گذشت، شترانی از او کرایه کردند. عرب به آنان گفت: شما را از ناحیه میان عیر و احد می‌برم. گفتند: چون بر آن- احد- گذشتی ما را خبر کن، چون به ناحیه مدینه رسیدند، عرب به آنان گفت: آن عیر و این احد است. یهودیان از شتر به زیر آمدند و گفتند:

به خواسته و آرزوی خود رسیدیم و دیگر نیازی به تو نداریم و هر جا خواهی برو، سپس نامه‌ای به هم‌کیشان خود در فدک و خیبر نوشتند، مبنی بر این که ما به محل سرزمین مقصود رسیدیم و شما نیز بیایید، ولی پاسخ آمد ما در این جا مستقر شده، ثروت و مال به دست آورده‌ایم و به شما نیز نزدیکیم. چون زمان موعود و ظهور پیامبر برسد، به زودی نزد شما خواهیم آمد- حاصل آن که این دو دسته از یهود- در اطراف مدینه مستقر گشته، اموال بسیار به دست آوردند- و ثروتمند شدند- چون خبر آنان به قوم تبع رسید، به جنگ آنان آمدند، ولی یهودیان در قلعه‌های خود متحصن گردیده، در محاصره قوم تبع قرار گرفتند و امانشان دادند. آنگاه خطاب به یهودیان گفتند: سرزمین شما را خوش یافتیم و می‌خواهیم در آن مقیم شویم. یهودیان گفتند: این جا شما را نشاید؛ زیرا محل مهاجرت پیامبری است که به فرمان کسی در نمی‌آید تا آن پیامبر ظهور نکند.

تبع گفت: ما از خاندان خود، کسانی را این جا می‌گذاریم تا آنگاه که آن پیامبر ظهور کرد، او را یاری رسانند و دو طایفه اوس و خزرج را برجا نهادند. وقتی بر تعدادشان افزوده شد، اموال یهود را به غارت می‌بردند. یهود به ایشان می‌گفتند:

«اگر پیامبر ظهور کند، شما را از این دیار می‌رانیم»، اما چون پیامبر مبعوث شد و انصار ایمان آوردند، یهود کفر ورزیدند که این آیه نازل شد: ... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا (۱)

۲. در قرآن نیز چندین مورد به این معنا تصریح شده است که یهودیان پیامبر اسلام را می‌شناختند؛ از جمله:

الف) وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ (۲)

۱- بقره: ۸۹

۲- آل عمران: ۸۱

ص: ۱۵۴

«خدا از پیامبران پیمان گرفت که هرچه کتاب و حکمت به شما عطا کنم آنگاه پیغمبری آید که آنچه با شما است تصدیق کند، شما به او ایمان آورید و یاری اش نمایید.»

ب) الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ (۱)

«آنان که به ایشان کتاب دادیم، پیامبر خدا را می شناسند، چنان که فرزندان خود را می شناسند.»

ج) الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (۲)

«کسانی که پیروی کردند پیغمبری را که نزد خود در تورات و انجیل او را نوشته می یابند.»

د) ... وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ (۳)

در تفسیر این آیه آمده است: چون یهود مورد تعرض کفار عرب قرار می گرفتند، بعثت و هجرت پیامبر اسلام را به میان می کشیدند که به وسیله او بر آنان پیروز خواهند شد و پیش از این باور آنان بود و کفار عرب به این اندیشه یهود آگاه و واقف بودند، ولی چون پیامبر مبعوث شد و قرآن نازل گردید و دانستند او همان است که در تورات آمده و با اوصافی که می شناختند منطبق است، حسد ورزیدند و خودخواهی بر آنان چیره شد و کافر شدند و انکارش کردند. (۴) تأثیر یهود در بیداری اوس و خزرج

بعد از آن که روشن شد یهود از آن رو که پیشینه ای کهن داشتند، نزد قریش و قبایل دیگر محترم بودند و از نظر قرآن و روایات دانسته شد که از ظهور پیامبر آگاهی داشتند، بسیاری از مورخان، همسایگی آنان با اوس و خزرج را از عوامل تسریع در گسترش اسلام در مدینه شمرده اند. گروهی از این همسایگی و تأثیرش چنین تعبیر کرده اند:

از جمله تفضل ها که حق تعالی به انصار کرد؛ آن بود که در همسایگی یهود بودند و اختلاط با یهود داشتند و پیوسته از ایشان می شنیدند که پیغمبر آخرالزمان به زودی ظهور خواهد کرد. (۵) و پر واضح است که اسلام آوردن انصار را مرهون فضل خدا می دانند که آنان را در همسایگی یهود قرار داد.

و برخی از مورخین چنین نوشته اند:

۱- انعام: ۲۰

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- بقره: ۸۹

۴- علامه طباطبایی، المیزان، طبع بیروت، الأعلمی، ج ۱، ص ۲۲۲

۵- رضیع الدین اسحاق بن محمد قضایی همدانی، سیره رسول الله، ج ۱، چاپ انتشارات خوارزمی، ص ۴۲۷

ص: ۱۵۵

یهودیان که اهل کتاب و علم بودند، در منطقه انصار سکونت داشتند و آن عرب‌ها اهل شرک و بت‌پرستی بودند و با یکدیگر می‌جنگیدند. یهودیان می‌گفتند: پیامبری مبعوث خواهد شد که زمان ظهور او نزدیک است. ما از او پیروی می‌کنیم و به همراه او، شما را همچون قوم عاد و ثمود خواهیم کشت و تمام عرب زیر لوای وی خواهند آمد و طوعاً و کرهاً متابعت از وی خواهند کرد و هر کس که مخالفت وی کند، خون و مالش مباح و معاقب و مستأصل شود و بنیاد و اصل وی برود.

آنان این سخنان را از یهود می‌شنیدند و دیگر احوالات پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از تورات با ایشان می‌گفتند و میان یهود و قومی از خزرج عداوت بود. هرگاه که میان ایشان منازعت برخاستی و به مجادلت و خصومت برخاستندی، قوم یهود ایشان را تهدید کردی و می‌گفتند: ای قوم خزرج، نزدیک شد که پیغمبر آخرالزمان ظاهر شود و آن وقت ما جواب ایشان باز دهیم و شما را چون قوم عاد و ثمود و ارم به قتل رسانیم و اول قومی که متابعت وی کند و چون وی ظاهر شود ما باشیم؛ چرا که ما اهل کتابیم و اصول وی می‌دانیم. (۱) ۴. انعطاف‌پذیری و آشنایی مردم یثرب با حکمت

از آنجا که در یثرب شغل کشاورزی رواج داشت و مردمانش به کار زراعت می‌پرداختند و این شهر نسبت به مکه از آب و هوای بهتری برخوردار بود و خشونت، خشکی و صلابت و سختی محیط جغرافیای مکه را نداشت، مردمانش انعطاف‌پذیری بیشتری داشتند. همانگونه که از مقایسه مردمان امروز مکه و مدینه نیز این معنی برداشت می‌شود؛ اهالی مکه، در معاشرت، مراوده و معامله با حجاج، رفتار خشن‌تری دارند، ولی اهل مدینه ملایم‌تر و در برخوردها و گفتگوها انعطاف‌پذیرترند.

گذشته از این که مردم مدینه، جنوبی بودند و سابقه تمدن داشتند و با سخنان و اندیشه حکما نیز آشنا بودند. دو نکته شاهد این سخن است:

* تاریخ، نخستین مسلمان خارج از شهر مکه را مدنی معرفی کرده است.

* و در تاریخ آمده است عربی دانا که مجله‌ای از لقمان همراه داشته نیز مدنی بوده است.

الف) نخستین مسلمان خارج از مکه

از دلایلی که بر انعطاف‌پذیری مردم

ص: ۱۵۶

یثرب می‌آورند، آن است که گفته‌اند:

نخستین شخص ایمان آورنده به پیامبر صلی الله علیه و آله، در خارج از مکه، مردی از مردم یثرب، به نام ایاس بن معاذ بوده و داستان او چنین است:

ابو الحیسر، که بزرگ و رئیس قبیله بنی عبدالأشهل بود، با قوم خود به جانب مکه آمد تا با قریش هم‌پیمان شود و ایاس بن معاذ نیز با او همراه بود. چون پیامبر از آمدن آنان آگاه شد، نزد آنان رفت و فرمود: من به شما چیزی بگویم که بهتر از هم‌پیمانی با قریش باشد؟

گفتند: بگو، آن چیست؟

فرمود: بدانید که من پیغمبر خدا هستم و خداوند مرا بر بندگان خود فرستاده تا آنان را به اسلام فراخوانم و قرآن را بر من نازل کرده و حلال و حرام را در آن بیان کرده است.

حضرت آنگاه آیاتی از قرآن برای آنان خواند و سپس ایشان را به اسلام دعوت کرد و گفت: سخن او بهتر است از هم‌پیمانی با قریش و پیشنهاد کرد که به او ایمان آورید و از دین وی پیروی کنید.

ابو الحیسر مثنی خاک بر او زد و گفت: این سخنان در حد تو نیست، بگذار به کاری که آمده‌ایم مشغول شویم و آن را به سرانجام رسانیم.

ایاس خاموش ماند و چیزی نگفت، ولی بعد از آن، پنهانی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و اسلام را پذیرفت و چون به مدینه بازگشتند، اسلام خود را پنهان می‌داشت تا آن که وفات یافت. (۱) و کسانی که از قبیله‌اش می‌گفتند که در حال مرگ پیوسته تهلیل، تکبیر، تحمید و تسبیح پروردگار می‌گفت تا درگذشت و شک نداشتند که او مسلمان مرده است. (۲) (ب) حکایت مسلمان شدن سوید بن الصامت

سوید برای انجام حج و عمره به مکه آمده بود، او مردی هنرمند و کامل بود و شعر نیکو می‌سرود و از حکمت و دیگر علوم آگاهی داشت. چون پیامبر خبر ورود او را به مکه شنید، نزد وی رفته، به اسلام دعوتش کرد و گفت: ای سوید، من پیغمبر خدا هستم و پروردگارم مرا بر همه آدمیان مبعوث کرده است. سوید که از سخنان لقمان حکیم بسیار می‌دانست (و مجله‌ای از سخنان لقمان به همراه داشت)، چون دید که پیامبر او را از نزول قرآن خبر داد، گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، مگر این قرآن که به تو نازل شده، همچون سخنان لقمان حکیم است و من از آن بسیار به یاد دارم. پیامبر فرمود:

۱- رضیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، سیره رسول الله، تهران، انتشارات خوارزمی، ج ۱، ص ۴۲۵

۲- سیره‌النبی، ج ۲، صص ۳۶ و ۳۷ به نقل تاریخ پیامبر اسلام، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۶۴ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۹

ص: ۱۵۷

چیزی از آن بگو. سوید از آنچه که یاد داشت، چیزی خواند. پیامبر فرمود: ای سوید، این سخنان نیکو است، اما آنچه که با من است نیکوتر است و بهتر؛ زیرا قرآن کلام خدا است. در آن، بیان همه چیز آمده است و راه راست و هویت و نجات خلق را به خدا نشان داده است. سوید گفت: ای محمد، بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله چند آیه از قرآن خواند و سوید را به اسلام دعوت کرد. سوید را از نظم قرآن خوش آمد و گفت: من هرگز بدین زیبایی سخنی نشنیده‌ام و بدانست که کلام حق است و پیامبر صادق، و اسلام به دل گرفت ولی آشکار نکرد. (۱) و چندی بعد در جنگی که در مدینه، میان اوس و خزرج رخ داد، شرکت کرد و کشته شد. (۲) چند نکته از این حادثه:

۱. مردم مدینه در اثر مجاورت با یهودیان و مسیحیان، از اندیشه‌های دینی آشنایی داشتند. اگرچه بسیاری از آنان بت پرست بودند، لیکن کسانی نیز بودند که به دنبال یافتن حقیقت می‌رفتند.
۲. سوید جمله‌ای از گفتار لقمان را همراه داشته، که بنابر نقل‌هایی (۳) آن را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشان داده است و این نشانه آن است که مردمانی از مدینه، با گفته حکما آشنا بوده‌اند.
۳. از این که پیامبر خدا آن گفته‌ها را تأیید کرد و گفته‌های لقمان را نیکو و قرآن را نیکوتر شمرد، دانسته می‌شود که انتساب آن مجله به لقمان و یا اکثر آن، صحیح بوده است.
۵. ایمان آوردن سران قبایل

از جمله عوامل پیشرفت سریع اسلام در یثرب، ایمان آوردن سران طوایف و قبایل بود؛ یعنی ابتدا سران و به تبع آن، بقیه مردم ایمان آوردند و مقاومتی از جانب افراد عادی در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت. برخلاف مکه که ابتدا بیشترین افراد مسلمان از جوانان و طبقه متوسط بود و اشراف و سران قبایل، در نهایت عناد و خصومت با اسلام و پیامبر برخورد کردند.

بر این اساس، تاریخ در مورد ایمان آوردن نخستین گروه از مردمان مدینه، چنین نگاه داشته است:
در سال بعد که قافله حجاج از مدینه آمدند، دوازده تن از رؤسای انصار به اتفاق عزم رسیدن به حضور پیغمبر خدا کردند که در عقبه اولی سید صلی الله علیه و آله را بیافتند و با وی بیعت کردند و بعد که به مدینه بازگشتند اسلام در هر قبیله‌ای از اهل مدینه و مردم

۱- سیره رسول الله، ج ۱، ص ۴۲۴ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۹

۲- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۰۷

۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۸

ص: ۱۵۸

شهر آشکار گشت.

و شاهد بر این گونه اسلام آوردن طایفه بنی‌عبدالاشهل است:

پیامبر مصعب بن عمیر را همراه آنان به مدینه فرستاد و برخی اسلام آوردن بنی‌عبدالاشهل را (که از طوایف بزرگ اطراف مدینه بود) از موفقیت‌های مصعب می‌دانند و چنین نقل کرده‌اند که:

روزی مصعب بن عمیر همراه اسعد بن زراره، برای تبلیغ اسلام به میان آن قبیله رفتند. سعد بن معاذ و اسید بن حُضیر را، که از مهتران قبیله بودند، به اسلام دعوت کردند و چون سعد بن معاذ به میان قبیله خود بازگشت، گفت: ای قوم، مرا در میان خود چگونه می‌یابید؟ گفتند: تو مخدوم و بزرگ مایی و فاضل‌ترین و بهترین قومی. حکم تو بر ما نافذ است و هرچه فرمایی طاعت تو بر ما واجب. آنگاه سعد بانگ برآورده، گفت:

ای قوم، بدانید که من مسلمان شده‌ام و به دین محمد صلی الله علیه و آله آمده‌ام و سوگند خورده‌ام که با شما سخن نگویم مگر به خدا و پیامبر وی ایمان آورید و به دین محمد درآیید. چون سعد چنین گفت، هنوز شب فرا نرسیده بود که مردم قبیله از زن و مرد همگی ایمان آوردند. (۱) نتیجه آن که از مقایسه شیوه برخورد بزرگان و سران قبایل یثرب با فرستاده پیامبر اسلام و برخورد سران قریش با آن حضرت، روشن می‌شود که یکی از عوامل تسریع در گسترش اسلام در یثرب، هماهنگی و انعطاف‌پذیری بزرگان قبایل این شهر بود.

از جمله عوامل پیشرفت سریع اسلام در یثرب، ایمان آوردن سران طوایف و قبایل بود؛ یعنی ابتدا سران و به تبع آن، بقیه مردم ایمان آوردند و مقاومتی از جانب افراد عادی در مقابله با مسلمانان صورت نگرفت.

اختلاف نژاد

آنچه در علم انساب عرب آمده، این است که همه قبایل عرب ساکن جزیره‌العرب به دو دسته بزرگ تقسیم می‌شدند؛ یکی عرب جنوبی و قحطانی که عرب اصیل خوانده می‌شدند و دیگری عرب عدنانی و شمالی. هریک از این دو قبیله دارای ویژگی‌هایی است که در انتخاب نوع زندگی و اندیشه و گرایش‌های آنان مؤثر است.

۱- سیره رسول الله، ص ۴۳۷ و ۴۳۶

ص: ۱۵۹

نژاد اوس و خزرج

در این که نژاد دو طایفه مهم مدینه؛ یعنی اوس و خزرج، از عرب قحطانی و یمنی است، جای تردید نیست، لیکن در چگونگی این مهاجرت به مدینه، اختلاف نظریه وجود دارد و شاید سخن ازرقی در «اخبار مکه» را نزدیک‌ترین قول به واقعیت دانست که می‌نویسد:

«چون ثعلبه بن عمرو بن عامر شنیده بود که سد مأرب در اثر سیل عرم از میان خواهد رفت، تمام اموال و املاکش را فروخت و با فرزندان و اقوام خویش یمن را ترک کرد و از شهری به شهری می‌رفت تا آن که به ناحیه مکه رسید و با قبیله جُرهم درگیر شد و بعد از سه روز جنگ، آنان را شکست داد و در مکه و اطراف آن سکنی گزیدند و بعد از سالی، تبی دامن گیرشان شد که پیش‌تر از این تب چیزی نمی‌دانستند و آن را نمی‌شناختند. پیری را خواستند و شرح حال خود به او گفتند و از رنجی که به آنان رسیده بود، شکایت کردند. او به آنان گفت: از این رنجی که به شما رسیده، به من نیز رسیده است و این دردی است که در این ناحیه گسترده و بیماری فراگیر است. از چاره آن پرسیدند، گفت: در کوچیدن است ... آنان که قصد ماندگاری در سرزمینی مرطوب، خوش آب و هوا و پر نعمت را دارند، به یثرب؛ سرزمین خرما کوچ کنند. اوس و خزرج به آن جا رفتند.

حسان بن ثابت در شعری، جدا شدن سه طایفه بزرگ یمنی به «خزاعه» و «اوس و خزرج» و «غسانی» می‌شود که در سه منطقه سکونت کردند، خزاعه در مکه، اوس و خزرج در مدینه و غسان در شام. (۱) از گزارش فوق و منابع بسیار دیگر، برمی‌آید که دو طایفه بزرگ مدینه، از اعراب قحطانی و اصیل عرب و منسوب به اُزد هستند.

نژاد قریش

جدّ فرضی قبایل شمال عربستان عدنان است. پسر عدنان، معد و پسر معد نزار بوده است. به همین جهت قبایل شمالی را، در مقابل جنوبی قحطانی، علاوه بر عدنان، قبایل معد و نزار نیز خوانده‌اند.

و یکی از تقسیمات قیس دسته قبائل عیلام بوده است و این دسته، اهمیتشان به قدری است که گاهی تمام گروه قبایل شمالی را در برابر قحطانی‌ها گروه قیس خوانده‌اند ... از دسته‌های بزرگ دیگر مضر خندف است که شامل شاخه‌های هذیل و تمیم و کنانه بود و قریش از بطون

ص: ۱۶۰

کنانه است. (۱) اختلاف میان دو تیره مهم عرب قحطانی و عدنانی، ریشه در گذشته‌های دور دارد؛ چنان که گفته شد، از زمانی که سد مأرب فرو ریخت و عرب جنوب کوچید و در ناحیه مکه با عرب شمالی درگیر و بر آنان چیره شد تا زمان ظهور اسلام و دوران خلفای چهارگانه، تا عهد اموی و عباسی و شاید گذشته ایمان انصار در از خود گذشتگی، در حفاظت از جان پیامبر، در آغاز کار کینه و دشمنی دیرینه آن‌ها با عدنانی موجب گشت که تا سر حد جان در دفاع از پیامبر و دین تازه اصرار بورزد. و این نکته مهم قابل توجه بوده و متأسفانه مورد غفلت واقع شده است. باید گفت بیشترین جنگی که از سوی اعراب بر پیامبر تحمیل شد و در مقابل اسلام مقاومتی صورت پذیرفت، از جانب قبایل عدنانی است و پس از قریش که خود سرکرده مخالفان و پرچمداران مبارزه با اسلام بودند، طوایفی چون هوازن با همکاری نصر و جشم و بنی هلال، که جملگی از عرب عدنانی بودند، جنگ حنین را به وجود آوردند و طایفه بنی سلیم غزوه بنی سلیم را بعد از جنگ بدر به وجود آوردند و قبیله هذیل نیز واقعه رجیع را در سال سوم آفریدند و طایفه بنی سلیم حادثه بئر مؤونه را به وجود آوردند و طایفه بنی غطفان از شاخه قیس بن عیلان هم‌پیمان بزرگ قریش در به وجود آوردن جنگ احزاب بودند.

حاصل آن که، آنان که به ستیزه‌جویی با اسلام برخاستند، از عرب قحطانی و آنان که بیشتر در خدمت اسلام درآمدند عرب عدنانی بودند و این کشمکش‌های نژادی و قومی در دنیای عصیبت جاهلیت عرب، در تعیین گرایش‌ها بی‌اثر نبوده است. اگرچه علت تأمه نبوده، ولی آنچه که قابل توجه است این است که نه در قرآن و نه در سیره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشانه‌ای از این که در اسلام برای پیشرفت امور از این تمایلات استفاده شده باشد وجود ندارد، بلکه الغای آن شده و محور را تقوی و ایمان معرفی نموده است. ولی بعدها در عصر بنی امیه و بنی عباس از آن سوء استفاده نمودند، چنان که گفته‌اند: معاویه خلیفه اول اموی و پسرش یزید مال زیادی خرج کردند تا قبایل قضاعه را وادار سازند که از انتساب به یمن و قحطان چشم‌پوشی نمایند و خود را به معد و عدنان منتسب سازند، ولی بیشتر این قبایل این پیشنهاد را نپذیرفتند. (۲)

۱- دتر عباس زریاب خوئی، بزم آورد، تهران، انتشارات علمی، ص ۲۴۱

۲- دکتر عباس زریاب خوئی، بزم آورد، تهران، انتشارات علمی، ص ۲۴۰

ص: ۱۶۱
پی‌نوشت‌ها

ص: ۱۶۲

نقد‌های کشیش مسلمان شده پرتغالی بر نوشته یک کشیش ضد اسلام در اواخر دوره صفوی

مباحثی که میان میر سید احمد علوی و کشیشان مسیحی در قرن شانزدهم و اوائل قرن هفدهم روی داده، بی تردید از دقیق‌ترین مباحثی است که میان مسلمانان و مسیحیان رخ داده و اسنادی از آن برجای مانده است. این داستان همچنان ادامه یافته و بخشی از آن به نیم قرن پس از آن کشیده شده است؛ زیرا «فلیپ» نامی که نقدی بر دیدگاه‌های سید احمد نوشته بود، مورد انتقاد یک کشیش مسلمان شده پرتغالی قرار گرفت که شاید چهل سال یا اندکی بیشتر، در اصفهان اقامت داشت. زمانی برای تبلیغ مسیحیت و پس از مسلمان شدن، به کار مترجمی در دربار و نشر علوم اسلامی و نقد مسیحیت. گفتنی است وی تا چند سال پس از سقوط صفویه، همچنان در اصفهان زندگی می‌کرد.

در داستان زیر سه شخصیت داریم:

نخست، میر سید احمد علوی، که کتابش مورد نقد فلیپ قرار گرفته است.

دوم، فلیپ پادری که ردیه‌ای بر کتاب «مصقل صفا» ی سید احمد نوشته و در سال ۱۶۳۱ میلادی در رم به چاپ رسانده است.

سوم، علی قلی جدید الاسلام یا آنتونیو دوززو، یک کشیش پرتغالی که به اصفهان آمده بود تا یک مرکز تبشیری را اداره کند، اما خودش به اسلام گروید و نقدی بر فلیپ نوشت. این نقد در کتاب «سیف المؤمنین فی قتال المشرکین»، که در اصل ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات

ص: ۱۶۳

است، درج گردید. اکنون ما، در مقدمه کتاب یاد شده، شرح حالی از جناب آنتونیو به دست داده‌ایم و دیگر آن مطالب را تکرار نمی‌کنیم.

کاری که در اینجا انجام داده‌ایم، استخراج این نقدهاست، که پس از مقدمه خواهد آمد.

اکنون لازم است در باره میر سید احمد و نقد فلیپ، توضیحات مختصری ارائه کنیم:

شگفتی این نقد، تنها از آن روست نیست که ما با یکی از نخستین آثار انتقادی غرب نسبت به قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا می‌شویم، بلکه مهم‌تر از آن، پاسخ‌ها است که آن‌ها نیز از سوی یک کشیش مسلمان داده شده، کسی که فرهنگ شیعه را در اصفهان به روشنی دریافته و بر آن اساس به پاسخ‌گویی به انتقادهای فلیپ پرداخته است.

میر سید احمد علوی (م حوالی ۱۰۶۰ ق.) عالم، فیلسوف و داماد میر داماد، سه کتاب و رساله در نقد یهودیت و مسیحیت داشته است که عبارت‌اند از: «صواعق رحمان»، «لوامع ربانی» و «مصقل صفا».

مهم‌ترین این آثار، مصقل صفا است که به کوشش استاد حامد ناجی، همراه با مقدمه‌ای در باره این اثر، در سال ۱۳۷۳ ش. به چاپ رسیده است.

کتاب «مصقل صفا»، در رد بر کتاب «منتخب آینه حق نما» است که اصل آن؛ یعنی خود «آینه حق نما» از فرانسیس گزایوه (م ۱۶۱۷ م.) و منتخب آن از شیرو نیمو سوایر است. منتخب آن کتاب را، در سال ۱۰۳۲، دو نفر از مبلغان مسیحی به نام‌های پادری جوان و بریو، که از هند به ایران آمدند، در اختیار میر سید احمد قرار دادند.

وی با دیدن آن کتاب، به نقد آن پرداخت که آن نقد همین کتاب «مصقل صفا در تجلیه آینه حق نما در رد تثلیث نصار» است.

مسیحیان چندین رد بر کتاب «مصقل صفا» نوشتند؛ از آن جمله «آلایش‌های مصقل صفا» بود. شخصی به نام «بناو مالوالیو» هم کتابی بر ضد مصقل صفا نوشت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه سن پترزبورگ موجود است.

نقد دیگری را «فلیپ گواد گنولی» با نام *Religione A pologia pro Christiana* نوشت. نقد یاد شده در سال ۱۰۴۱/۱۶۳۱ در رم به چاپ رسید. این که میر سید احمد این کتاب را دیده است یا نه، آگاهی دقیق نداریم و تنها می‌دانیم که «رساله شرح دیباچه مصقل صفا» در نقد یکی از آن پاسخ‌ها است. (۱)

۱- بنگرید به مقدمه مصقل صفا، صص ۶۲-۶۱ چهره مسیح در ادبیات فارسی، قمر آرین، ص ۱۵۹

ص: ۱۶۴

آنچه که علی قلی جدید الاسلام ملاحظه و نقد کرده، همین کتاب فلیپ پادری بوده است. وی از اطلاعات آن کتاب چنین به دست آورده که اثر یاد شده در رد میر سید احمد علوی است. اما این که خودش کتاب میر سید احمد را دیده یا نه، آگاهی نداریم. علی قلی، ضمن ترجمه و نقد سفر پیدایش تورات و نیز در بخش‌هایی از کتاب «هدایة الضالین» به نقد نوشته‌های فلیپ پادری پرداخته است.

علی قلی، صرف نظر از هدفی که برای نقد و ترجمه تورات داشته، از همان ابتدا بنا را بر آن گذاشته است تا به نقد مطالب فلیپ که در باره «پیامبر و قرآن» بوده پردازد و لذا می‌گوید: «چون در ابتدای این مدعا وعده کرده‌ایم تهمت‌هایی را که فلیپ ملعون، در آن عبارت او که ترجمه کرده‌ایم، یک یک را به‌شماره در آورده، رد و باطل سازیم، مناسب است از برای آن که خلاف وعده نشود به این کار اقدام بورزیم.»

علی قلی در باره خود فلیپ می‌نویسد:

«این فلیپ ... بعد از آن که به اعتقاد خود، علم عربیت را تحصیل کرد، به روم رفت. ریم پایای زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردیه نویس به اسلام لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، برای او وظیفه قرار داد». به نظر علی قلی، هدف پاپ از تقویت فلیپ و چاپ کتاب وی آن بوده است که «به توسط مکر و افتراهای پادری فلیپ مردود، تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال نموده، همه را در زیر فرمان» در آورد.

وی در جای دیگری از این کتاب، ضمن اشاره به کارهایی که نصارا بر ضد اسلام انجام داده‌اند، می‌نویسد: «از آن جمله فلیپ پادری نامی، در ردی که به دین اسلام، به زبان لاتین نوشته و در میان نصارا منتشر کرده است، از برای آن که نصارا رساله او را مطالعه کرده، بر ضعف دین اسلام آگاه گردند و در اعتقادی که به قوت تمام، به دین ثلاثه دارند سست و ضعیف نشوند». و سپس اشاره به اقدام خود در نقد کتاب فلیپ کرده، می‌گوید: ما «در اینجا نقل می‌کنم از برای آن که هم عداوت و عناد آن ملعون و سایر نصارا نسبت به دین اسلام و اهل آن ثابت شود و هم از سستی خیال‌های پا در هوای او قوت و حقیقت دین اسلام ظاهر و هویدا گردد».

وی به‌طور معمول، از فصول و ابواب مختلف کتاب فلیپ یاد کرده و مطالب را نقل و سپس نقد می‌کند. برای نمونه در باره موردی می‌نویسد:

«پادری فلیپ، در فصل اول باب دهم کتاب خود، که به رد نبوت و دین آن جناب

ص: ۱۶۵

نوشته است، در باره آن حضرت نقل مجهولی کرده، مزخرف چند بر قالب زده است و با وصف آن که معلوم نیست که این نقل را از کجا پیدا کرده است و از نقل او معلوم می‌شود که هیچ ربطی به عربی و معنی آن نداشته است، نصارا را گمان آن است که بسیار هنر کرده است که این رد را نوشته است».

علی قلی در کتاب «هدایة الضالین»، در باره فلیپ پادری می‌نویسد: «چنانچه فلیپ پادری ملعون در فصل چهلم کتابی که به ردّ مذهب اسلام در جواب ردّی که سیادت و فضیلت پناه مرحمت و غفران دستگاه میر سید احمد بن زین العابدین علوی بر دین نصارا نوشته بود، به فرمان ریم پاپا نوشته است؛ اولاً:

به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است و این کمینه، جواب آن را به لغت لاتین نوشته‌ام و بعد از اتمام این کتاب، اراده آن است که به توفیق الهی او را ترجمه کنم.» (۱) اشاره دیگر او به این است که نصارا کتاب فلیپ را به ایران فرستاده‌اند تا به هر حال، پاسخی به نوشته‌های سید احمد علوی باشد. علی قلی در این باره می‌نویسد: «پس شرمندگی نصارا از بالای فلیپ و شرمندگی او از بالای ایشان که این کتاب آن ملعون را به ایران فرستاده‌اند؛ زیرا که آنچه ایشان در نظر داشتند که به این کتاب ردّ دین اسلام کرده، او را در نظرهای مردم خفیف نمایند، از این کتاب به عمل نیامد، بلکه بد مذهبی ایشان به همه مردمی که از باطل بودن مذهب ایشان مطلع نبودند، از فرستادن این کتاب ظاهر و هویدا گردانید.»

وی همچنین در باره کتاب فلیپ می‌نویسد: «این فلیپ پادری ملعون، با وجود آن که مدعی او، یک نفر از علمای اسلام؛ یعنی مرحوم احمد بن زین العابدین علوی است که از نواده‌های مرحوم میرداماد بود (۲) و چون آن مرحوم رد بر دین نصارا نوشته بود، این ملعون در برابر او از غرض و عناد جرأت بر نوشتن تهمت‌های چینی کرده است.»

وی از موردی دیگر، از «فصل ششم و هفتم کتاب» فلیپ یاد کرده که اختصاص به «ردّ قرآن مجید» داشته است. علی قلی تأکید می‌کند که «فلیپ پادری این کتاب را، برای آن که به میان اسلام فرستاده شود، ساخته است.»

پاسخ‌های علی قلی، در ردّ نوشته‌های فلیپ پادری، در بیشتر موارد جالب و قابل توجه است. وی از روش‌هایی که در مدرسه اصفهان آموخته، به خوبی استفاده کرده و نهایت تلاش خود را برای روشنگری به کار برده است. برخی از پاسخ‌های وی نقضی و

۱- هدایة الضالین، نسخه مرعشی، برگ ۱۰۱- ر. وی در طی ده برگ به نقل و رد مطالب فلیپ پادری پرداخته است.

۲- احمد بن زین العابدین علوی داماد میرداماد بوده نه از نواده‌های او.

ص: ۱۶۶

برخی حلی است و از این جهت، استادانه رفتار می‌کند. وی پاره‌ای از اشکالات مؤلف را بدانسان پاسخ می‌دهد که این‌ها بر اساس روایات اهل سنت است نه روایات اهل بیت، و به همین دلیل، قابل قبول نیست.

برای نمونه، در مورد روایت غرائیق، که فلیپ پادری آورده، می‌نویسد:

«ما اولاً می‌گوییم تفاسیر این آیات را که فلیپ پادری می‌گوید که به این نحو در کتب اهل اسلام دیده‌ایم، اگر راست می‌گوید، آن تفسیر سنیان خواهد بود.»

در مورد دیگر نیز می‌نویسد: «اما می‌دانم که نصارا در این وقت خواهند گفت این عبارتی که دلالت بر این می‌کند که حوّا از دنده آدم خلق شده است، چنان نیست که همین در کتاب ما باشد، بلکه در همه کتب اهل سنت، که ائمت پیغمبر شمایند، چنین عبارتی هست و در بعضی احادیث شما نیز این معنی مذکور است.»

جواب می‌گوییم که آنچه در کتب اهل سنت در این باب نقل شده است، به اعتبار آن است که چون ایشان به امامان و مقتدایان بر حق دین پیغمبر ما کافر شده‌اند و از نور هدایت خاندان علوم ربّانی دور افتاده‌اند، هر چه در این باب نوشته‌اند، از کتب شما که مایه همه فسادهایند بیرون آورده‌اند و اگر در نادری از احادیث ائمه ما اشاره به این معنی شده باشد، نه از آن راه است که پیشوایان دین محمد صلی الله علیه و آله یعنی ائمه معصومین علیهم السلام و متابعان ایشان بر این اعتقاد بوده‌اند، بلکه بنا بر تقیّه این را فرموده باشند، یا علمای اهل سنت که دشمنان ما شیعیان‌اند، از برای قوت غلط مذهب خود از زبان ایشان آن را نقل کرده‌اند و اگر نه در مذهب شیعه، بنا بر اسنادی که از پیشوایان دین خود، که همه حامل علوم ربّانی‌اند، در دست دارند اتفاقی است که این معنا افتراپی است که به خدا و انبیای آن سبحانه بسته‌اند؛ زیرا که خلقت حوّا نه از استخوان و گوشت آدم است بلکه از تنمه گل دنده آدم آفریده شده است و می‌شود که این عبارت به این معنی در تورات بوده باشد.»

البته ادبیات نقدی علی‌قلی، تند است و معمولاً با کلماتی چون «ملعون» به استقبال از فلیپ پادری می‌رود.

در اینجا بر روال کتاب، مواردی را که در نقد فلیپ بوده گزارش خواهیم کرد.

حدیث معراج و جسم بودن خداوند

از نخستین مطالبی که فلیپ پادری، به تصور خود، به عنوان اشکال مطرح کرده،

ص: ۱۶۷

این است که بر اساس برخی از نقل‌هایی که در معراج آمده، خداوند باید جسم تصور شده باشد؛ زیرا طبق آن نقل‌ها «محمد، خدا را جسم می‌دانست» چراکه از برای آن سبحانه و تعالی مکان ثابت کرده است و زبان نیز قرار داده است؛ زیرا که گفته است که این قرآن من کلام خداست که برای هدایت جن و انس به من نازل شده است.»

علی قلی ادامه می‌دهد آنچه مستند وی قرار گرفته «حدیثی را که اهل سنت در کتب خود نوشته‌اند، شاهد می‌آورد» آنجا که رسول فرموده: «در وقتی که به قدر قاب قوسین رسیدم، ربّ الارباب دست خود را در بالای من گذاشت و در آن وقت سردی در پشت خود احساس کردم». فلیپ پادری پس از آن نوشته است: «از اینجا ثابت است که محمد عربی، خدا را جسم می‌دانسته است.» علی قلی اشاره به مواردی می‌کند که شبیه این در آثار مسیحیان هست و «حکمای نصارا» آن‌ها را تأویل می‌کنند. به همان قیاس این احادیث هم «قابل تأویل هستند». اما نکته دیگر این است که «این حدیث در نزد اهل حق؛ یعنی شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام صحت ندارد».

حال فرض کنیم که در آثار شیعه هم بود، نباید «نصارا طعنه بر دین اسلام بزنند» زیرا آثار خود آنان مملو از این قبیل کلمات است که حاوی تجسیم می‌باشد. بنابراین، بهتر است فلیپ پادری و نصارا «اول چشم باز کرده عیب خود را ببینند، بعد از آن اگر آن عیب خود را علاج توانستند کرد، آن وقت متوجه عیب‌جویی دیگران بشوند». در آن وقت، «هر جوابی که برای این کفرها می‌گویند همان را جواب اهل اسلام بدانند و من بعد دهان خود را به قفل شرمندگی بسته هرزه‌گویی نکنند».

ادعای فلیپ در خلط قرآن میان مریم خواهر موسی با مریم مادر عیسی

اشکال دیگری که فلیپ با توجه به آیه: *يا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ ...* کرده، این است که «محمد صلی الله علیه و آله این مریم مادر حضرت عیسی را به مریم خواهر حضرت موسی اشتباه کرده، این را داخل کتاب خود نموده است؛ زیرا که این حضرت مریم خواهر آن هارون نبود، بلکه مابین این مریم و آن مریم که خواهر هارون بود، مدت طولانی فاصله شده بود».

پاسخ علی قلی اشاره به آن است که چون این در سلسله انساب به آنجا می‌رسد، قرآن چنین خطاب کرده و همین ماجرا در باره «اخنوخ و لامکی در سلسله شیث»

ص: ۱۶۸

صادق است که در تورات تکرار شده است؛ یعنی «با وجود آن که هر کدام از یک سلسله جدایی‌اند» آن‌ها را پسران قبیله نامیده‌اند. وی مرض عمده «فلیپ پادری» را در اظهار این قبیله هرزه‌گویی‌ها «نادانی و کفر و عناد و جاهلی او» می‌داند که اینچنین «اسناد اشتباه به آن خاتم الانبیایی که همه انبیا خوشه چین خرمن دانش او بوده‌اند، داده است».

محمد صلی الله علیه و آله ضد شرک یا مروّج آن!

علی قلی از فصل اول، از باب دوم کتاب فلیپ پادری، مطلبی را نقل کرده که به بسیار مضحک به نظر می‌رسد. وی می‌گوید: فلیپ پادری در نخستین انتقادی که در فصل مربوط به پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن حضرت وارد کرده این است که «محمد عرب، دینی اختراع کرده است که در آن دین منع از بت پرستی می‌کند و امر می‌نماید که خدا را به یگانگی پرستند و اما در آن ضمن، تعلیم بت پرستی فرموده است؛ زیرا که فرمان داده است که روز جمعه را تعظیم نمایند و حکم کرده است که در آن روز به دستور بت پرستان قدیم، همه مردم؛ چه زن و چه مرد، از هر لباسی خود را عریان کرده با هم رقاصی بکنند».

اما این که فلیپ با چه استدلالی تمایل محمد صلی الله علیه و آله را به بت پرستی نشان داده، آن است که وی ضمن تعلیم این مطلب به مردم که بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، «خود را شریک خدا قرار داده است؛ زیرا که این کلمه، این معنی دارد که نیست معبودی سزای پرستش، به غیر از خدا و محمد که گفته می‌شود پیامبر خدا».

نخستین انتقاد علی قلی عدم ذکر منبع توسط فلیپ است دایر بر این که «آن پادری ... نمی‌گوید در کدام کتاب این را فرموده»؛ یعنی فلیپ مأخذ خود را بیان نکرده است.

شگفتی علی قلی از آن است که فلیپ با این که مدت‌ها وقت «صرف یاد گرفتن لغت عربی نموده است» تا «متشابهات قرآن و احادیث» را بفهمد و از طریق آن‌ها «رد بر دین اسلام بنویسد» گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده و «تهمت به این عظمت و مزخرفی به این رسوایی را قالب زده است».

باید از فلیپ پرسید: «در کجا مذکور است آن حکمی که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله کرده است که در روز جمعه زنان و مردان عریان شده باهم برقصند؟» علی قلی می‌گوید: این «فلیپ پادری به مرتبه‌ای خود را عربی‌دان قیاس کرده است که فصاحت قرآن مجید را انکار کرده» و با این حال، گرفتار چنین اشتباه فاحشی شده است. همین

ص: ۱۶۹

یک نمونه که روشن نیست از روی چه عبارتی آن را به تصور خود ترجمه کرده است «از برای اثبات عربی ندانستن او» کافی است. یک مورد واضح از نادانی وی نسبت به زبان عربی، همین نکته‌ای است که در باره شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»، نوشته و گفته است: محمد با این که مردم را از شرک پرهیز می‌دهد، در این جمله، خود را شریک خداوند قرار داده است! از این برداشت وی «عربی ندانستن و پوچ گفتن این پادری ظاهر و هویدا می‌شود». پرسش علی قلی این است که از کجای این جمله مفهوم می‌شود که محمد صلی الله علیه و آله خود را شریک خداوند قرار داده است؟ «هر کسی که فی‌الجمله عربی می‌داند هویدا است که هرگاه جزء اول از این دو کلمه، دلالت بر این بکند که نیست معبودی سزای پرستش مگر یک خدا، مشخص است که محمد صلی الله علیه و آله خدا نمی‌تواند بود؛ زیرا که اگر آن حضرت را کسی خدا بداند، پس به دو خدا قایل خواهد بود و چون این تعدد خدا از اول آن کلمه، که دلالت کرد بر این که نیست خدا مگر یک خدا، نفی شده است». علی قلی احتمال می‌دهد وی در حدی بوده است که معنای این جمله را بفهمد، اما به احتمال، یک «حرف واو را اضافه کرده است از برای آن که استدلال او درست بیاید؛ زیرا که به انضمام آن اضافه، این معنی فهمیده می‌شود که نیست خدایی مگر یک خدا و محمد، پس محمد هم خودش را خدا دانسته است که مردم را به گفتن این کلمه امر نموده است».

پرسش علی قلی این است که در کدام کتاب از منابع اسلامی، در میان این دو جمله «واو» بوده است. روشن است که «همه کس می‌داند که این کلمه طیبه آن واو را ندارد». به علاوه که وصف محمد به «کلمه رسول الله» خود نشان می‌دهد که سخن پادری «خیال محض افترا و حيله شیطانی است».

باور علی قلی این است که وی در خواندن متون عربی دچار مشکل شده و از نشان‌های آن عدم تلفظ دقیق اسلامی «پدر و مادر و اولاد و ازواج حضرت محمد صلی الله علیه و آله» است؛ به طوری که «عبدالله را عبد الیا و آمنه را ایما و خدیجه را غدیضه و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینب و امّ کلثوم را اومی کلت و قاسم را کازیم نوشته است».

همان‌طور که خواهیم دید، وی پس از این هم، مرتب از این قبیل ایرادها بر فلیپ وارد می‌کند.

ص: ۱۷۰

فلیپ و آیه ... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ...

علی قلی اشاره می‌کند که فلیپ «در فصل ششم و هفتم همان کتاب ردّ مذکور، در بابی که او را به رد قرآن مجید موسوم کرده است» مطالبی در نقد قرآن دارد؛ از جمله این نقدها آن است که می‌گوید، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قرآن آورده است «که تأویل این کتاب را هیچ کس نمی‌داند به غیر از خدا، پس بنابر این هیچ فایده از این کتاب برای امت او حاصل نمی‌تواند شد.» اشکال مهم فلیپ در کتابش آن است که «از برای ثبوت مدّعی خود آیه: ... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ... را در آن کتاب نقش کرده، ترجمه آن را نوشته است که هیچ کس نمی‌داند تأویل قرآن را به غیر از خدا، و الراسخون فی العلم را انداخته است، از برای آن که مدّعی خود را به ثبوت برساند». علی قلی به طنز می‌نویسد: «حکایت این پادری مثل آن قلندری است که می‌گفت: من از قرآن همین یک آیه را خوشم آمده است:

لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ ...؛ شخصی به او گفت که تتمه این آیه را هم بخوان که وَ أَنْتُمْ سُكَّارٌ. آن قلندر گفت که، من حافظ قرآن نیستم که همه قرآن را باید دانسته باشم، همین یک آیه که برای من به کار می‌آید، مرا کافی است. پس این فلیپ پادری آیه ... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ ...

را که به کارش می‌آمد در کتاب خود نقش کرده است و تتمه را که و الراسخون فی العلم است، چون نفی اثبات مدّعی او را می‌کرد انداخته است».

اما این اشکال «که و الراسخون فی العلم ربطی به ما قبل خود ندارد، بلکه ابتدای سخن است» و شاهدش آن که «در قرآن‌های شما در سر لفظ إِلَّا اللَّهُ میم سرخی که علامت وقف لازم است نوشته شده است» هم به نظر علی قلی وارد نیست؛ زیرا «این نحو قرائت از طریقه سنیان است» و اینان «چون تأویل قرآن را از امامان ما که راسخون در علم‌اند، نپرسیده‌اند و یاد نگرفته‌اند، به ظاهر آیات قرآن عمل می‌کنند و محکم و متشابه قرآن را از هم فرق نمی‌نمایند». بنابراین، «این فلیپ پادری ملعون، هرگاه این آیه قرآن را موافق سنیان» فهمیده باشد کی درست است که با طایفه شیعه امامیه که سنی را نیز مثل نصارا بر باطل می‌دانند، بحث بکند؟

فلیپ پادری و آیه فَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى

اشکال دیگر فلیپ پادری بر اساس آیات: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى* وَ وَجَدَكَ عَائِلًا

ص: ۱۷۱

فَأَعْنِي این است که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر نبوده است «چون محمد پیش از هدایت گمراه بود!» و چنین کسی «قابل پیغمبری نیست؛ زیرا که پیغمبر باید که هرگز گمراه نباشد». به نظر وی و در یک پاسخ نقضی «اگر این استدلال از این آیات قرآن به پیغمبر نبودن محمد مصطفی صلی الله علیه و آله می کند درست باشد، لازم می آید که حضرت ابراهیم نیز پیغمبر خدا نبوده دین آن جناب باطل شده باشد و در این صورت نه تنها دین نصارا بلکه دین حضرت موسی نیز باطل خواهد بود؛ چرا که در کتاب مقدس هم آیاتی در باره گمراهی ابراهیم پیش از نبوت وجود دارد.

هر تأویل و توجیهی برای آن آیات کردند، برای این آیات قرآنی هم بکنند.

اما پاسخ حلی آن این است که وی این آیات را بد تفسیر کرده و «این آیات تأویل درست دارند و مفسرین قرآن مجید تفسیر آن را به این نحو کرده‌اند که چون امت پیغمبر آخرالزمان پیش از بعثت آن حضرت گمراه و فقیر و بی پدر یعنی بی پیغمبر بودند و به فترت عظیم گرفتار گشته بودند و حق تعالی چون خاتم الانبیا را از برای اتمام حجت مبعوث گردانید، این بلاها از میان امت به برکت آن حضرت برطرف شد و این است که خدای تعالی در باب برطرف شدن آن حالات بر امت منت می گذارد و خطاب با حضرت رسول کرده منظورش امت آن جناب است».

نزاع در باره محلّ فاران

آگاهیم که نقد فیلیپ پادری، در ردّ بر میر سید احمد علوی عاملی است. میر سید احمد، با توجه به عبارتی که در فصل ۳۳ تورات بوده، آن عبارت را در اثبات نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است. آن آیه این است: «صاحب از سینا می آید و از ساعیر از برای ما طلوع خواهد نمود و از کوه فاران دیده شد». (۱) فیلیپ پادری این ادعا را رد کرده و گفته است: «از این عبارت فهمیده نمی شود که فاران آن کوهی است که حضرت محمد در حوالی آن متولد شده است، بلکه چون آن کوه در بیابان تیه واقع است، پس آن صاحب که از سینا می آید، باید که خدای تعالی بوده باشد که دین و التفات او از سینا و ساعیر و فاران در حضرت موسی طلوع نمودند و دیده شدند و بنی اسرائیل در آن بیابان مکرر انعامات آن پروردگار را دیده‌اند».

به نظر علی قلی، بهتر بود که فیلیپ پادری می گفت ما «نمی دانیم که این کوه در کجاست» تا این که چنین تأویل خطایی را

ص: ۱۷۲

بکنند. اما فی الواقع کوه فاران در مکه است و «همه کس می‌داند که در مابین مکه معظمه و مدینه مشرفه واقع است». این نادانی از سوی پادری مزبور، به رغم این است که «ادعا می‌کنند که تمام دنیا را مساحت نموده‌اند». به نظر ناقد، به صرف این که در «کتب بی فروغ سراسر دروغ» پیران ایشان آمده است که فاران در بیابان تیه است، نباید اینان آن را باور کنند. به نظر وی، مشاهدات بسیاری همراه با «اسنادی که در کتب خودشان و کتب اهل اسلام موجودند که دلالت می‌کنند که آن کوه در صحرای مکه معظمه است».

به نظر علی قلی، اهل فرنگ، از شعوری که خدا به ایشان داده است، برای درک فرق میانه حق و باطل نمی‌کنند و آن را «صرف یاد گرفتن صناعات دقیقه از قبیل دورانداز سازی و وقت ساعت و غیره کارهایی که با آتش بازی مناسبت دارد می‌نماید و در امور اخروی که عمده غرض از آفرینش ایشان این است که آن‌ها را خوب یاد بگیرند آنقدر سعی نمی‌کنند که از کسانی که به سمت مکه و مدینه سفر کرده باشند پرسند که آنچه فلیپ پادری ملعون در کتاب خود نوشته است که کوه فاران در بیابان تیه است و دیگران مثل او در شکل‌های دنیا که کشیده‌اند، کوه فاران را در بیابان تیه کشیده‌اند حق است یا آنچه اهل اسلام می‌گویند که آن کوه در بیابان مکه است».

علی قلی در اینجا شرحی مفصل از عبارت مزبور در باره فاران داده و تلاش زیادی برای اثبات انطباق آن بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله دارد.

در ادامه، یک عبارت دیگر هم از کتاب حقیق نپی هست که علی القاعده می‌بایست میر سید احمد آن را دلیل بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله گرفته که فلیپ آن را رد کرده است. این عبارت در فصل ۳۳

ص: ۱۷۳

کتاب پنجم تورات است «در این فصل حقیوق نبی به آن صاحب که حضرت موسی در فصل سی و سیم خبر آمدن او را از کوه فاران می‌دهد خطاب نموده، می‌گوید: ای صاحب من! شنیده‌ام آوازه تو را و ترسیدم ای صاحب من کار تو- یعنی بعثت تو- در میان سال‌هاست- یعنی در اواخر اول زمان و اوایل آخر زمان است- تازه کن او را- یعنی زود به‌جا بیاور او را- و در وسط زمان‌ها ظاهر خواهی کرد او را به درستی که آزرده‌گی تو رحمت خواهد بود- یعنی از جانب خدا رحمه للعالمین خواهی بود و دینی که می‌آوری چون دین قیامت است، دین آزرده‌گی می‌باشد. بعد از آن به اّمّت خطاب نموده می‌فرماید: پیغمبر پیغمبران از سمت جنوب خواهد آمد و معصوم از کوه فاران و جلالت او آسمان‌ها را پوشانید و تمام زمین پر شد از صلوات به او یا تسبیح او- که هر دو معنی به آن عبارت لا-تینی که در اینجاست مناسبت دارد- و تجلّی او از قبیل نور است و شاخه‌ها در دست اوست- یعنی اختیار دنیا و آخرت در دست قدرت او خواهد بود- و پنهان خواهد بود شجاعت او و در پیشاپیش او مرگ خواهد رفت- و این عبارت اشاره به اختیار کشتن و زنده گذاشتن است که الله تعالی به آن حضرت داده است و بعد از فقرات چند، که چون در جایی دیگر آن‌ها را ترجمه کرده‌ایم در اینجا متوجه ترجمه آن‌ها نمی‌شویم، می‌گوید: حقیوق نبی که بیرون آمده‌ای به خلاصی اّمّت خود به خلاصی ایشان همراه وصی خود».

فلیپ تطبیق این عبارت را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله انکار کرده و نوشته است که «این عبارت به حضرت موسی در وقتی که با اّمّت خود در بیابان تیه، که کوه فاران در آن می‌باشد، راه می‌رفت، باید که تأویل شود نه به حضرت محمد».

علی قلی می‌گوید: فلیپ هیچ شرح و استدلالی برای انطباق آن با حضرت موسی علیه السلام به دست نداده است. این علاوه بر آن است که تفاسیر نصارا با این برداشت فلیپ موافقت ندارد؛ چرا که «بنابر اتفاق همه صاحبان تفاسیر، دین نصارا این عبارت حقیوق نه به حضرت موسی بلکه به حضرت عیسی علیه السلام تعلق دارد». اما از نظر تاریخی، شاهدی بر این که حضرت عیسی علیه السلام به فاران رفته باشد، در دست نیست به علاوه، «هرگز با وصی خود از برای خلاصی اّمّت خود به جنگ بیرون نرفت» و شواهد دیگر که نشان می‌دهد با حضرت عیسی هم تطابق ندارد.

ص: ۱۷۴

علی قلی، فلیپ را متهم به پرت و پلا- گویی کرده و می‌گوید: استدلال‌ها و براهین و جواب‌های ارائه شده توسط وی، آن قدر ضعیف است که «جواب از برای ادنی دلیلی که یکی از جاهلان شیعه چه جای عالم دین شیعه اثنی عشری بر بطلان مذهب ایشان ایراد نماید، پیدا نخواهد کرد».

در باره مساحت بهشت

اشکال دیگری که فلیپ پادری در فصل سوم از باب سیم کتابش (که اختصاص به رد قرآن مجید دارد) کرده، این است که آیه: «وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (۱)»

یعنی بهشتی که پهنای آن پهنای آسمان و زمین است، مهیا شده است از برای پرهیزکاران» نشان می‌دهد که قرآن از طرف خداوند نیست.

توضیح آن «که همه کس می‌داند که جزء از کل کوچک‌تر می‌باشد و چون بهشت جزئی از عالم است، پس چون می‌شود که با کل خود که آسمان‌ها و زمین است، مساوی باشد».

پاسخ علی قلی آن است که سخن خداوند دایر بر این که «وسعت بهشت، آسمان و زمین است، با هیچ اصلی از اصول، که انبیای خدای تعالی خبر از آن‌ها داده‌اند و به دستور و قواعد عقلی نیز که حکما قرار داده‌اند، هر چند که آن‌ها هم بی‌اعتبار و بی‌اصلند، منافات ندارد». وی با شرح نظریه حکما دایر بر این که جهان مانند یک پیاز است که هر آسمانی آسمان پایین‌تر را احاطه کرده است و آسمان زیرین، زمین را احاطه کرده است؛ بنا بر این، «چه می‌شود که هر گاه بهشت در بالای این هفت آسمان در زیر عرش که نصارا آن‌را هم داخل آسمان‌ها نمی‌شمارند بوده باشد و در این صورت وسعت او به مرتبه‌ای باشد که از وسعت این آسمان‌های هفتگانه و زمین بیشتر باشد».

این اشکال وجود دارد که نصارا بگویند «از کجاست که بهشت در بالای آسمان هفتم است، بلکه ما می‌گوییم که بهشت در زمین می‌باشد».

علی قلی می‌گوید به هر حال هر دو ادعا مساوی است و ما با توجه به آنچه در قرآن آمده، نظر خود را می‌پذیریم. اما برای رد شما هم کافی است به کتاب مقدس استناد کنیم که در آن کتاب، بهشت در روی زمین دانسته نشده و این مطلبی است که در فصل پنجم سفر پیدایش آمده است. در آنجا آمده است که حضرت اخوخ- ادریس- پس از یک زندگی ۶۶۵ ساله به بالا رفت که نصارا می‌گویند به بهشت رفت و معلوم می‌شود که آنان هم بهشت را روی

ص: ۱۷۵

زمین نمی‌دانند. وی شواهد دیگری هم در سفر پیدایش در این باره آورده است.

علی قلی به تمسخر، داستان یعقوب و نردبان را از تورات نقل می‌کند که در آن آمده است که یعقوب این سر نردبان و خداوند آن سر نردبان بود و به این ترتیب، خداوند را جسم تصویر می‌کند. همانجا تلاش می‌کند تا اشکال دیگری از فیلیپ را پاسخ دهد. این پادری «در همان فصل سیم باب سوم کتابی که نوشته است ... می‌گوید که در یکی از کتب شما که به کتاب سنت موسوم است، نوشته شده که پیغمبر شما فرموده است من در روز شفاعتم که در آن روز حتی آنانی را هم که از امت من از جهت گناهان خود به عذاب‌ها در جهنم گرفتار بوده‌اند، از جهنم بیرون خواهم آورد، در حالی که همه ایشان سوخته و آتش در ایشان افروخته باشد. پس ایشان را خواهم برد به سرچشمه‌ای که او را کوثر می‌نامند و در آن چشمه چون همه ایشان را بشویم، آن سیاهی فی‌الفور از ایشان زایل شده، بدن‌های ایشان از قبیل برف سفید شود و ایشان را به اتفاق مؤمنان داخل بهشت خواهم گردانید و در آن وقت خدای تعالی به جبرئیل خواهد فرمود که برو به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا محفوظ است و آن‌ها را با خود بیار. پس جبرئیل فرمانبرداری کرده خواهد رفت به آنجایی که کلیدهای بهشت در آنجا می‌باشند و اما چون خواهد که کلیدها را بردارد، دچار او می‌شود ملکی که چون امر الهی را از جبرئیل بشنود در همان لحظه دست به دهان خود کرده، هفتاد هزار کلید بیرون خواهد آورد که هر کدام به طول هفت هزار فرسنگ و چون جبرئیل از راه سنگینی آن‌ها را نتواند که بردارد، عجز خود را به خدای تعالی عرض خواهد نمود و در آن وقت فرمان از جانب خدا به وی خواهد رسید که ای جبرئیل، بخوان مرا به اسم خودم و به اسم محمد حبیب من و به این وضع خواهی توانست که آن کلیدها را برداری؛ پس چون جبرئیل چنین کند، آن کلیدها را برداشته خواهد آورد و به آن‌ها باز خواهد کرد. آن بهشت را که اسم او جنت الفردوس؛ یعنی بهشت مقدس است و چون پیروان حضرت محمد صلی الله علیه و آله داخل جنت شوند، در آنجا مهیا خواهند یافت سفره‌ای انداخته که طول او هفتصد روز راه بوده باشد و در دور آن صندلی‌ها از طلا- و نقره و دستمال‌ها از ابریشم و طلا- بافته خواهد بود. پس در آن سفره خواهند نشست و خوردنی‌های بهشت را خواهند خورد و از چشمه‌های او خواهند

ص: ۱۷۶

آشامید و در انتهای میهمانی جوانانی که خدمتکاران می‌باشند، رخت‌ها و کفش‌ها و حمایل‌ها از طلای مرصع و همه اسباب زینت را از برای ایشان آورده که ایشان به آن‌ها خود را ببوشانند. پس به هر کدام یک ترنج به هدیه خواهند آورد و چون هر کدام ترنج خود را ببینند، از هر یک از آن ترنج‌ها دختری در نهایت حسن و جمال بیرون خواهد آمد و چون پیروان محمد صلی الله علیه و آله آن‌ها را ببینند از سفره برخاسته به هر وضع که خواهند با آن‌ها جماع می‌کنند در مدت پنجاه سال و بعد از لذت بردن در آن مدت، خدای تعالی روی خود را به ایشان خواهد نمود تا آن‌که روی او را ملاحظه کنند. و اما چون ایشان روی خدا را از جهت نور بسیار نتوانند که ببینند، به روی زمین خواهند افتاد و در آن وقت خدای تعالی قوت به ایشان داده ایشان را بر می‌خیزاند. پس ایشان قوت یافته به روی خدا نگاه خواهند کرد و بعد از دیدار خدا، هر کدام در عمارت خود داخل شده با آن دختران عیش خواهند کرد و خواهند خورد و خواهند آشامید همیشه».

به نظر علی قلی، این قبیل عبارات، فرقی با آنچه در کتاب مقدس در باره انبیا و از جمله داستان نردبان یعقوب آمده ندارد. نصارا در این باره خواهند گفت: «هرگاه چنین عبارت‌ها که فلیپ پادری نقل کرده است که در کتب شما اهل اسلام هست کفر نباشد، آن عبارت» تورات نیز کفر نخواهد بود.

علی قلی اینجا از روشی که چند جا از آن استفاده کرده، بهره می‌گیرد و آن این است که آنچه از کتب در اختیار فلیپ بوده، «کتب سنیان» بوده است و ربطی به شیعه ندارد. به نظر وی بهتر است نصارا از آن منابع دست «بردارند و بیایند به ملاحظه کتب دوازده نفر پیشوایان دین آن حبیب خدا؛ یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که در دست شیعیان اثنی عشری‌اند که به هیچ‌گونه شباهتی به کتب نصارا و سنیان ندارند». اینجاست که تفاوت را در خواهند یافت. بدین ترتیب پیداست که علی قلی این روایت را نمی‌پذیرفته است.

فلیپ پادری و داستان ماریه و آیات سوره تحریم

یکی از سوژه‌های اصلی مورد نظر علی قلی، بحث عصمت انبیاء است که تلاش می‌کند نشان دهد بر اساس تورات، هیچ عصمتی برای انبیاء باقی نمی‌ماند. در همین وقت، فلیپ پادری، با توجه به برخی از داستان‌هایی که در باره پیامبر صلی الله علیه و آله نقد شده است، در نقد آن حضرت می‌کوشد و

ص: ۱۷۷

بر آن است تا نبوت حضرت را زیر سؤال ببرد.

به نوشته علی قلی «فلیپ پادری ... در فصل بیست و دوم، باب دهم کتاب خود، که به رد دین اسلام و بطلان پیغمبری بهترین پیغمبران ربّ العالمین؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نوشته است» تلاش کرده تا «بطلان نبوت حضرت رسول و دین آن جناب را» ثابت کند.

داستان مورد استناد فلیپ آن است که محمد صلی الله علیه و آله نزد ماریه بود که عایشه و خدیجه [!] از آن آگاه شده و ایشان سوگند خورد که دیگر نزد او نخواهد رفت «و چون مرتبه دیگر او را در آن کار گرفتند، هر دو به خانه پدران خود رفته، حضرت را وا گذاشتند؛ زیرا که در آن وقت هنوز مردم چندان به او نگریده بودند». به نظر فلیپ، این عمل حضرت محمد صلی الله علیه و آله پس از سوگندی که خورده، عمل خلاف شرع بوده است و محمد «از پیش خود آن سوره رخصت با کنیز خود دخول کردن را هر چند زنان نخواهند ساخت داخل کتاب خود نموده است».

نخستین اشکال علی قلی به استناد و منبع آن است که «از نصارا که وکالت نامه فلیپ کافر را در دست دارند، می‌پرسیم که فلیپ پادری در کدام کتاب از اهل اسلام خواند است که خدیجه کبری به سبب ماریه، نزاع با پیامبر خدا کرده باشد». به نظر وی، چنین مطلبی در هیچ کتابی نیامده و بسا او در یکی از کتاب‌های سنیان آن را دیده باشد که آن هم بعید است «چون در هیچ کتابی از کتب اهل اسلام، آنچه آن ملعون در اینجا نوشته، مذکور نبوده است و نیست»؛ زیرا «حضرت پیامبر خدا تا خدیجه کبری را داشت، زن دیگر نکرد». وی احتمال می‌دهد که اگر هم این پادری مطلب مزبور را جایی خوانده به جای حفصه، آن را خدیجه خوانده است.

به علاوه این که کسی با کنیز خود، مجامعت کرده باشد، به هیچ روی عمل خلاف شرع یا نعوذ بالله زنا نیست. بر اساس خود کتاب مقدس، بسیاری از انبیا با کنیزکان خود مجامعت داشتند و چنین عملی بر اساس آنچه در فصل بیست و دوم فصل چهارم آمده، با کنیزکان جنگ مجاز شمرده شده است.

ممکن است گفته شود که نسبت دادن خلاف شرع، به خاطر سوگندی بوده که محمد صلی الله علیه و آله خورده است نه اصل عمل. پاسخ این مطلب روشن است، نقض قسم به معنای آن نیست که عمل مزبور مصداق زنا شده

ص: ۱۷۸

است؛ «زیرا هرگاه کسی قسم بر ترک فعلی یاد کند، چنان نیست که اگر آن فعل را بکند اصل آن فعل معصیت شود، بلکه اگر معصیتی بر او لازم بیاید به سبب همان شکستن قسم است. پس پیغمبر ما هرگاه بعد از قسم با ماریه نزدیکی کرده باشد، لازم نمی‌آید که زنا کرده باشد».

اگر نصارا باز هم لجاجت کرده بگویند دست کم بپذیرید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله ترک اولی کرده است، آن وقت، علی قلی آن‌ها را به آن هم ناسزا و تهمت و گناه که در کتاب مقدس به انبیا نسبت داده شده است، ارجاع می‌دهد؛ بنابراین این، «چه می‌شود که پیغمبر ما از راه آن که رحمة للعالمین و با کافه امت خود در کمال رأفت و شفقت بود و صاحب خلق عظیم و بر امت خود رؤوف و رحیم بود از راه آن که زنان او عایشه و حفصه به سبب آن رشکی که زنان را با یکدیگر هست خواهش داشتند که آن حضرت با ماریه نزدیکی نکنند از برای خاطر ایشان که در آن ایام بلکه مصلحت در آن هم بود، آن جناب قسم بر ترک اولایی خورده باشد».

همه این‌ها علی فرض آن است که این حث قسم از طرف خود رسول باشد، اما «هرگاه به موجب فرمان پروردگار آن حضرت عقده قسم را گشوده باشد، دیگر چه بحثی بر مسلمانان در این باب وارد می‌آید؟»

فلیپ پادری و داستان زینب دختر جحش

این بار، فلیپ در همان فصل ۲۲، باب دهم کتابش، نکته‌ای دیگر را به عنوان انتقاد بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نفی نبوت ایشان آورده، و مطالب ناروا و ناشایست و سراسر دروغ را نوشته است.

فلیپ از توجیهی که مسلمانان برای ازدواج حضرت با زینب داشته، آگاه بوده و نوشته است: «مفسرین اهل اسلام در تفسیر این آیات نوشته‌اند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از برای رفع نفرت طبع مردم از آن عمل که کرده بود و از راه خوفی که از مردم بهم رسانیده بود، به زید فرمود که زن خود را بگیر و به پیش خود ببر، اما الله تعالی او را منع نمود که چرا از ترس مردم زن زید را پس می‌دهی و بدین جهت از هنگام نزول این آیات، حق تعالی حکم به وی کرد که آن زن را به شوهر خود ندهد بلکه به فرمان خدا او را نزد خود به زنی نگاه دارد که مبادا به سبب آن خواهشی که در این باب داشت به تنگ آید و از آن راه زحمت بکشد».

البته مطالب تندتری هم در کتاب فلیپ بوده

ص: ۱۷۹

که علی قلی حاضر نشده است نقل کند؛ «اما چون از خواندن آن کفرها درد در دل پیچید و عقل حیران و قلم سرگردان و دست لرزان بود، میسر نشد که نقل کنم».

نخستین اشکال علی قلی آن است که طلاق در کتاب مقدس، امری طبیعی شناخته شده و به صراحت آمده است که اگر کسی زنی گرفت و با او نزدیکی کرد و از وی خوشش نیامد، طلاق نامه نوشته به دست او بدهد و او را برگرداند و او هم می‌تواند برود و شوهر دوم بکند. این یک رویه فقهی پذیرفته شده است و مشکلی هم ندارد. بنابر این، «آن خداوندی که توانست که بنده گناهکار خود را این اختیار بدهد که زنی که به حکم عقد بر او حلال و بر دیگری حرام بود [با طلاق] به خود حرام و به همان دیگر حلال گرداند، نمی‌تواند که پیغمبر عزیز کرده خود را آن اختیار بدهد که زنی که به زید حلال بود بر خود حلال و بر زید حرام گرداند و بلکه اختیار به او بدهد که هر زن از بندگان آن سبحانه را که خواهد بر خود حلال گرداند».

به نظر وی، نصارا با آن مطالبی که در کتاب مقدس در باره داود و نعوذ بالله زناى او با زن اوریا آمده، باید شرم کرده و چنین انتقاداتی را بر زبان جاری نکنند. علی قلی به دنبال آن می‌نویسد: «خدای تعالی به سبب عمل‌های ناشایسته که از برای خود پیش فرستاده‌اید به مرتبه‌ای چشم و گوش شما را مسدود گردانیده است که با وصف این که از برای هر کفری که نسبت به خدا و انبیا گفته‌اید و می‌گویید در کتب دین خود حجت تمام دارید، باز کور مانده به جهنم سرازیر شده‌اید و با این حال شیاطین انس خود را در تمام دنیا پراکنده کرده، می‌خواهید که همه کس را به مذهب خود در آورده، با خود به جهنم ببرید. اما شکر خدا که بعد از این، امیدوارم که به توفیق ربّ العالمین دیگر جای اضلال نمودن مردم در ایران نداشته باشید. ان شاء الله تعالی».

فلیپ پادری و نقد «رسول بودن» محمد صلی الله علیه و آله

علی قلی در اینجا باز به سراغ فلیپ پادری رفته و با اشاره به مطالبی که وی در فصل اول، باب دهم کتابش نوشته، ضمن بی‌ربط خواندن نقدهای وی اشاره می‌کند که «نصارا را گمان آن است که [فلیپ] بسیار هنر کرده است». بنابر این، وی بر خود لازم دانسته است تا بیهوده بودن مطالب وی را اثبات کند.

در آن فصل، فلیپ نوشته است:

«در کتب مسلمانان، خصوص کتاب آقر نام نوشته شده است ... که حضرت

ص: ۱۸۰

محمد از نسل اسماعیل و از پدر عبّدلیا و از مادر ایمیاد در مکه متولد شده است و در ایام شیرخوارگی یتیم شده او را دادند به زنی لیمه نام از برای آن که او را تربیت نماید و نزد آن زن بود تا به شش سالگی رسید». و افزوده است که آن حضرت:

«بت پرست بود و از بت پرستان متولد شده، تا سال چهارم زندگانی را به بت پرستی گذرانید که سال ششصد و سیم بود از مولود حضرت عیسی و در آن سال نامیده شد پیغمبر و بنای قرآن را در مکه ابتدا کرد و در آن جا بت پرستان و بی سوادان بسیار را فریب داد و به آسانی ایشان را از پرستش بت الات الوزا (کذا) نام برگردانید و خاطر نشان ایشان کرد که آن بت خدا نبود و خدایان بسیار پرستش نمی‌شاید و از برای اثبات این مدّعا، دلایلی را که پیغمبران و اوصیای خدای راست از برای ایمان آوردن به دین راست قرار داده بودند، به کار برده چنانکه پیغمبران مردم را از بت پرستی به دین عیسای خدا در آوردند، او از بت پرستی به پرستش یک خدا که دروغ است در آورد در حالی که می‌توانست به پرستش راست یعنی ثلاثه در آورد. و اما از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی آسیابانی می‌کرد و ملازمت تجّار شوهر دختر خاله خود قدیزا نام که بسیار دولت مند بود می‌نمود و بعد از فوت آن مرد، او شوهر قدیزا دختر خاله خود شده از او سه دختر به هم رسانید. یکی فاطمات و دیگری زاینات و سومی امی کوک نام داشت و یک پسر کاظمین نام که در سن دوازده سالگی از زندگی بیرون رفت و خودش از بیست و پنج سالگی تا سی و هشت سالگی چون در آن وقت دختر خاله خود را به عقد در آورده دولت مند شده بود تجارت می‌نمود و آشکارا با سایر مردم یک بتی الات الوزا نام را می‌پرستید و اما از سن سی و هشت سالگی ابتدا نمود به ربّانیت پرستیدن و هر روز به تنهایی به غار حار یعنی غار صاحب می‌رفت و در آنجا همه روز کس نمی‌دانست که به چه مشغول بود مگر آن که «کتاب آقر» می‌گوید که او در آن وقت پروردگار آسمان را می‌پرستید و خود را از پرستش بت‌ها که مردمان مکه بدان مشغول بودند، نگاه می‌داشت و گوید «کتاب آقر» که حضرت محمد به مرتبه‌ای از خوردن امساک می‌کرد که از راه بسیاری روزه گاهی بود که دیوانه بیرون می‌آمد و کتاب دیگر که او را «اسیفا!» می‌نامند با کتاب آقر اتفاق نموده، می‌گوید که حضرت

ص: ۱۸۱

محمد در وقتی که در آن غار توقف داشت صداها و سخنان گوینده‌ای را می‌شنید و اما کسی را نمی‌دید و گاهی عجایب و غرایب می‌دید و چون آنچه شنیده بود و دیده بود به زوجه خود نقل کرد، او در جواب به شوهرش می‌گفت که از این قبیل چیزهایی که تو می‌گویی به غیر از شیطان برای فریب صادر نمی‌کرد و بدین جهت حضرت محمد از بسیاری اندوه جنون پیدا کرد؛ به مرتبه‌ای که در بلندی کوه رفت تا آن که خود را از آنجا بیندازد؛ زیرا که با خود خیال کرده بود که مردن از دیوانه شناخته شدن بهتر است و در اثنای آن، که این خیال را با خود کرده بود، فلیپ پادری می‌گوید که، حضرت محمد گفته است که در همان غار جبرئیل به صورت، خود و بال‌های سفید خود را به من نمود و این کلمات را به من گفت: ای محمد، خدا تو را سلام می‌رساند و به تو خبر می‌دهد که تو پیغمبر و فرستاده خدا و بهترین مخلوقات می‌باشی».

و باز فلیپ پادری نوشته است:

«ملک به حضرت محمد گفت که، این نوشته را بخوان که: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ یعنی بخوان به اسم پروردگار خود که آفرید انسان را از خون بسته و آموخت به قلم و یاد داد انسان را آن چیزی که نمی‌دانست و در آن وقت می‌گوید که جبرئیل به حضرت محمد داد اول سوره قرآن را که سوره قلم [علق!] نامیده می‌شود و چون جبرئیل این‌ها را گفت ناپدید گردید و همان حضرت محمد در «کتاب سنت» یعنی کتاب دین به‌خصوص در «کتاب انوار!» (۱) مذکور است که در باب نزول جبرئیل چنین گفته است که، من دیدم مردی چون شما که می‌آمد در بالای صندلی از طلا در میان آسمان و زمین و بعد از این می‌گوید «کتاب اقرأ» که، بعد از آن که ملک رفت، حضرت محمد خوشحال به خانه بازگشته، حیوانات و درختان با این کلمات او را سلام می‌کردند که خوشحال باش ای محمد؛ زیرا که تو پیامبر خدایی و از همه کس بهتری و چون به خانه رسید، همه آنچه روی داده بود، به زوجه خود نقل کرد و او جواب داد که من شرمنده شدم؛ زیرا که می‌ترسم که این‌ها به فریب شیطان رو داده باشد و حضرت محمد از این جواب دردمند گشته، فرمود که او را در بالای رخت خواب به چادرها بپوشانند و در آن وقت می‌گوید

۱- از کتابهایی که در اینجا نام برده به خصوص کتاب «اقرأ» آگاهی نداریم که چه کتابی بوده و این چه نامی ست. اما کتاب انوار، از ابوالحسن بکری است و اثری است در باره مولد النبی صلی الله علیه و آله که کاملاً داستانی و قصه‌ای است و متن کامل آن را مرحوم مجلسی در بحار الانوار در آغاز بخش مربوط به سیره نبوی آورده است.

ص: ۱۸۲

«کتاب اقر» که جبرئیل سوره دوم قرآن را که به سوره مدثر موسوم است بر او نازل کرد که یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَ رَبِّكَ فَكَبِيرٌ وَ ثِيَابِكَ فَطَهَّرْ؛ یعنی ای پوشیده شده، بر خیز و بترسان مردم را، و بزرگ کن پروردگار خود را، و لباس خود را ظاهر ساز. پس در آن وقت همین که سوره را گرفت فی الفور به زوجه خود نمود و او همان جواب را به وی داد؛ یعنی که این کار چیزی دیگر نیست به غیر از ساختگی شیطان. و اما نزدیک به نصف شب، قدیزا زیاده بر آنچه گفته بود، باز به شوهر خود گفت که، اگر آن شخص راست است که ملک بود، می‌بایست که بسیار به نزد تو بیاید و حضرت محمد از این راه تمام شب غصه می‌خورد از جهت آن که ملک بر نمی‌گشت و اما در وقتی که صبح طلوع کرده بود، می‌گوید: کتاب اقر که، ملک آمد و سوره سوم قرآن را که به سوره وَالصُّحَى موسوم است، آورد که وَالصُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ... تا آخر؛ یعنی به روح یا بلند شدن آفتاب و به شب ظلمانی قسم که پروردگار تو، تو را وانگذاشته و رد ننموده است. و چون این سوره را نیز به زوجه خود اعلام نمود، همان جواب از او شنید و نصیحت به او کرد که هیچ چیز از آن ملک قبول نکند تا آن که خود را به او و قدیزا ظاهر سازد، به وضعی که هر دو او را ببینند، و اما حضرت جواب داد که این نمی‌تواند شد؛ زیرا که تو طاقت آن نداری که به آن ملک نگاه کنی. پس در آن وقت غلام خود زید نام را که از طفولیت؛ از قبیل فرزند یا خانه زاد نزد خود داشت طلب نمود و گفت به وی که، اگر ایمان بیاورد به این که او پیغمبر و پیامبر خداست، انعام از او بیابد و تا توانست در باب ملک و نوشته و دیدن عجایب که مذکور شد به همان زید تکرار نمود و او در همان ساعت جواب داد که من ایمان آوردم.

پس این زید اول کسی بود که پیروی محمد نمود و بدین جهت حضرت محمد حکم کرد که هر غلام از هر دین و مذهب و از هر که بوده باشد، چون داخل دین او شود، هر چند که بی اذن صاحب او باشد، آزاد می‌گردد. پس این‌ها در سال چهلیم از سن او، رخ داد؛ زیرا که در آن وقت پیغمبر گفته شد و در آن وقت نیز قدیزا زوجه او و غلامان و کنیزان چند در پنهانی دین محمد را گرفتند و آن حضرت در اتاق خود هر چه می‌خواست که آن‌ها ایمان به آن‌ها بیاورند راست و دروغ به هم مخلوط کرده به ایشان یاد می‌داد و می‌گفت که آن بت که مردم مکه او را

ص: ۱۸۳

پرستش می نمودند، خدا نبود بلکه خدا آن کسی است که زمین و آسمان را آفرید و از آسمان باران می فرستد و از زمین به قدرت خود میوه‌ها می رویاند و نه آن چوبی که مردمان او را تراشیده‌اند و در باب مرگ و رجعت و قیامت و بهشت و دوزخ و غیره نیز حرفی چند می زد به اسناد چند از کتب سماوی چنانچه از نصرانیان فراگرفته بود، خبر از آن‌ها می داد. و آن مردود می گوید که آن‌ها را از شخصی سرجیوس نام نصرانی، که مذهب نستوریه داشت، فراگرفته بود و دیگر آن که «کتاب اقر» و تفسیر سوره هفتم قرآن که به سوره الفرقان موسوم است، خبر می دهد که کفار می گفتند به درستی که این چیز دیگر نیست به غیر از دروغی چند که خود پیدا کرده و دیگران مدد کردند او را.

پس می گوید: «کتاب اقر» که مددکاران آن حضرت نصرانی چند بودند که غلام مرد دولتمندی از مردم مکه بودند و شمشیرگر بودند و حضرت محمد از آن‌ها بعضی چیزها را از کتب مقدسان فراگرفته در نوشتجاتی که به دست و خط خود می ساخت داخل می نمود و از اینجا شد که در قرآن از کتب مقدسه چیزهایی مخلوط کرده و متغیر ساخته و بر هم زده، داخل کرده است؛ زیرا که شمشیرگران هر چند نصرانی بوده باشند، اما اهل علم و کتاب نبودند تا آن که قصه‌های کتب را درست بدانند بلکه آنچه در خاطر داشتند به نحوی که پیش از آن شنیده بودند از برای حضرت محمد نقل می نمودند و او چنانچه از ایشان می شنید به قرآن مخلوط می کرد و از این راه است که قرآن او درهم و تکرار بیجا بسیار دارد؛ به مرتبه‌ای که همه نقل‌های آن بی اصل و بازیچه بیرون آمد؛ چنانچه به هر کس که خوب و درست و بدون تعصب در آن‌ها نگاه کند ظاهر شود. پس بعد از مدت چند روز، یک مرد توانای مکه زاده که پدر زن همین حضرت محمد بود و کسان چند دیگر از قبیل حمزه و عباس [العباس] که عموهای آن حضرت بودند و الی [علی] داماد او و یکی دیگر از مکه زادگان ابکار [ابوبکر] نام که بسیار توانا بود و او نیز پدر زن حضرت محمد شد پیروان محمد شدند و از آن راه که این مردان توانا خواستند که خوانندگی آن اشعار عربی و غیره که حضرت محمد بیرون می داد، آشکارا گردد، چنین بنا گذاشتند که همه جمعیت کرده قرآن را بخوانند و چنین می کردند در مدت دو سال تا آن که نه نفر عموهای حضرت محمد و سایر مردمان مکه از این تازه به هم رسیدن

ص: ۱۸۴

آیین محمد به خشم در آمده قرار دادند که او را بکشند، و اما او با همه پیروان که از او بودند در شب از آنجا به مدینه گریخت و در آنجا یازده مرتبه صف‌های جُندان یهود را شکست داد و آن‌ها را در زیر جزیه انداخت و آهسته آهسته توانا گردیده با مردمان مکه جنگ کرد و آخر ایشان را شکست داد و به این وضع، قیصر یا پادشاه عربان شد و دین قرآن را به حرب و زور نه به راستی و عقل محکم گردانید و چون می‌دانست که او از راه عقل دور بود، از تفتیش کردن او را به عقل منع فرمود، بلکه همین به حرب و دوربینی امر کرد که این دین را باید محافظت نمود. پس به این وضع محمد دین خود را به تنهایی در عالم داخل کرد.

اول به اختراعات در اندرون خانه ساخته شده و بعد از آن که زور آور شد، به زور و جنگ و جدال و قطع نظر از رخصت و گشادی گوشت؛ یعنی شهوت که در باب آن قبل از این سخن گفته‌ام، در خلوت طولانی که در غار کرد، از طریقه عقل خود به نحوی بیرون رفت که می‌خواست خود را از کوه بیندازد و از روزه بی عقلانه‌ای که می‌گرفت به مرتبه‌ای مبهوت شد که به دیوانگی برگشت و همه صفات‌های محمدی را که قبل از این مذکور کردیم آن مردود می‌گوید که ساختگی شیطان بود؛ زیرا که شیطان است که قابلیت انسان را به وسوسه‌های خود به ظلم و ستم و جبر مایل کرده، باز می‌دارد از برای آن که نقصان به مردم برساند. این تصویری است از آنچه یک کشیش ضد اسلام در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم میلادی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر اساس برخی از متون داستانی، در ذهن داشته و علی قلی به اختصار آن را از کتاب وی نقل کرده است. علی قلی در ادامه آن می‌نویسد: «پس این است مجملی از کفر و افتراهایی که فلیپ پادری مردود موافق اعتقاد نصارا از کتب اسلام به اعتقاد خود جمع نموده خواسته است که به آن‌ها نور خداوند عالمیان را در زیر ظلمات کتب ... اهل سنت پنهان» کند.

پاسخ‌های علی قلی به فلیپ

یک اشکال مهم از نظر علی قلی این است که فلیپ از کتابی با نام آقر نقل می‌کند:

«بدون آن که بگوید که کی گفت یا آن کتاب تصنیف کیست».

اشکال دیگر وی، طبق معمول آن است که «فلیپ پادری ملعون که مدّت مدیدی در دیار روم توقف داشته، به سعی تمام اوقات خود را صرف یاد گرفتن زبان

ص: ۱۸۵

عربی و تتبع نمودن تصانیف اهل سنت کرده بود». بنابراین، طبیعی است که از آثار آنان، برخی از این اخبار را درآورده باشد. در اینجا با اشاره به این که فلیپ پس از یادگیری عربی «به روم رفته، ریم پای پای زندیق او را استاد و معلم زبان عربی و ردّ به دین اسلام نویسن لقب داد و مبلغ عمده‌ای از این جهت، از برای او وظیفه قرار داد»، می‌نویسد: هدف دستگاه پاپ آن بود تا با حمایت از وی بتوانند «تمام ایران و روم و هند بلکه دیار مغرب و اوزبکیه و غیره را اضلال» نمایند.

به نظر علی قلی، این فلیپ، آدم بی‌سوادی بوده؛ زیرا وی «اسمی از اسامی مردم امت آخر الزمان را هم نمی‌توانست بخواند تا آن که آن‌ها را در این کتاب، که به رد دین اسلام نوشته است، درست بنویسد!» چه رسد به این که محتوا را نقد کند. در همان عبارت طولانی که گذشت، دیدیم که وی «محمد را محمت و اسماعیل را ایزمایل و عبدالله را ابدلیا و آمنه را ایمیا و حلیمه را لیمه و خدیجه را قدیزا و فاطمه را فاطمات و زینب را زاینبا و ام کلثوم را امّی کولت و کاظم را کاظین و زید را زیدوس و حمزه را حمزا و عباس را الابس و ابابکر را ابکار و لات و عزّی را الات الوزا نوشته است» حاصل آن که «هیچ یک از اسامی را که مذکور شده، نتوانسته است که درست بخواند».

اما آنچه را که به‌طور نادرست آورده، فراوان است:

«افترای اوّل، از آن‌ها این است که می‌گوید: حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که از کودکی تا به سن شانزده سالگی رسید، در نزد حلیمه بود که او را تربیت می‌کرد و این دروغ است؛ زیرا که آن حضرت همین تا چهار سالگی در نزد حلیمه مانده، بعد از آن او را به ابوطالب (۱) سپرد و آن عالی‌مقدار، آن گوهر صدف نبوت را یک‌سال در پیش خود نگاه داشت».

۱- بخوانید آمنه و سپس نزد عبدالمطلب و از هشت سالگی نزد ابوطالب.

ص: ۱۸۶

«افترای دوم، آن است که» وی «نوشته است آن حضرت تا سال چهلیم به دستور پدران خود به بت پرستی می گذرانید!» این یک تهمت آشکار است و اهل حق؛ یعنی «شیعیان اثنی عشری» اتفاق نظر دارند که «نه تنها آن حضرت و پدر بزرگوارش بلکه آن جناب و اجداد عالی‌مقدارش تا آدم صلی الله همیشه خدا را به یگانگی پرستیده‌اند و هیچ یک از ایشان به عنوان خفیه نیز بت را پرستش نکرده‌اند، بلکه آباء و اجداد آن حضرت یا پیغمبر یا وصی پیغمبری بودند».

اشکال سوم فلیپ آن است که «لات و عزی را که دو بت طایفه قریش بودند، یکی کرده است و با وصف آن که هر دو را نام برده، این قدر نفهمیده بود که لات بتی جدا و عزی بتی دیگر بوده است». این نشان از ناآگاهی وی از تاریخ اسلام دارد.

اشکال چهارم، آن است که به حضرت ایراد گرفته است که چرا به جای دعوت به «ثلاثه»؛ یعنی سه خدا، مردم را به توحید دعوت کرده است. علی قلی با اشاره به مطالبی که در کتاب «هدایة الضالین» در باره اقنوم ثلاثه نوشته و این که هیچ دلیلی بر درستی آن وجود ندارد، در اینجا از ارائه شرح بیشتر خودداری کرده است. شگفتی وی آن است که چرا کار محمد صلی الله علیه و آله در دعوت به توحید غلط است، اما نصارا خود در دفاع از خویش می گویند که واقعا به یک خدا معتقد هستند «پس چرا نصارا به زبان می گویند که ما یک خدایی را، که پروردگار آسمان و زمین و همه چیز است می پرستیم و اگر در این ادعا که می کنند صادق‌اند و پروردگار چینی را می پرستند، پس فلیپ پادری مردود چرا خدای چینی را دروغ می گوید» به محمد صلی الله علیه و آله ایراد می گیرد که مردم را به راه ناراست دعوت کرده است؟

در اینجا، علی قلی، به شرح این نکته می پردازد که همه انبیا مردم را به توحید فراخوانده‌اند و این نصارا هستند که راه اشتباه رفته به اقنوم ثلاثه و تثلیث باور دارند.

وی در این باره، به ذکر شواهدی از کتاب مقدس می پردازد. روشن است که کتاب مقدس، کتابی توحیدی است و مبنای آن یکتاپرستی، بنابراین، شواهد فراوان است.

وی پس از ارائه هشت نص از کتاب مقدس، می نویسد: «پس بنا بر این اسناد، هرگاه اصل همه ادیان پیغمبران این بوده است که خدا را به یگانگی بشناسند، به مرتبه‌ای که به قول مقتدای نصارا، شیاطین نیز توحید خدا را انکار ندارند با وصف این، پس چرا فلیپ پادری مردود از شیاطین کافرتر بی شرم و

ص: ۱۸۷

حیا می‌گوید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله مردم را به دین یک خدای دروغ خواند! وی از نصارا می‌خواهد که با وجود این همه شاهد، آنان یک نص نشان دهند که «انبیا مردم را به ثلاثه می‌خواندند».

افترای پنجمِ فلیپ این است که «نوشته است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از شانزده سالگی تا بیست و پنج سالگی در خدمت مردی که شوهر خدیجه بود، آسیابانی می‌کرد». نادرستی این مطلب بسیار واضح است «و هیچ صاحب تاریخی نقل نکرده است که پیامبر خدا خدمت شوهر خدیجه را کرده است، چه جای آن که آسیابانی او را کرده باشد». به فرض که حضرت آسیابانی هم کرده باشد، مگر از این بابت «ننگی بر پیغمبر آخرالزمان یا ردّ دین آن جناب لازم» می‌آید؟ نمی‌آید؛ زیرا که خدمت کردن شعار انبیای عظیم‌الشأن بوده است؛ چنانچه یهود و نصارا در فصل بیست و نهم همین کتاب تکوین الخلاق نوشته دارند که حضرت یعقوب که به پیغمبر عظیم‌الشأن بودن او اقرار دارند، بیست سال خدمت لابان را کرد، چهارده سال از برای خاطر راحیل و شش سال از برای مزد با وصف این که ... در فصل متصل به این فصل ظاهر می‌شود که لابان که هم آقا و هم پدر زنان حضرت یعقوب بود، بت پرست بوده است.

افترای ششم، این مطلب است که فلیپ نوشته است که «خدیجه دختر خاله حضرت پیامبر خدا بود». این مطلبی است که «هیچ صاحب تاریخی، هر چند سنی هم باشد، نقل نکرده است». پرسش علی قلی این است که کتاب سنت که فلیپ می‌گوید از آن نقل کرده چه کتابی بوده، چرا چنین مطالب نادرستی در آن‌ها آمده است.

اشکال آن است که نه «نام آن کتاب را» و نه «اسم مصنف او را نمی‌برد». «نمی‌دانم که از کدام جهتم به دست آورده است یا کدام ابلیس آن را تصنیف نموده به او فروخته است!»

افترای هفتم، آن است که فلیپ پادری «نوشته است که حضرت رسول ربّ العالمین از خدیجه کبری یک پسر کاظم نام و سه دختر یکی فاطمه و دیگری زینب و دیگری ام کلثوم نام داشت، به هم رسانید».

این سخن هم ناروا و «از راستی بسیار دور است»؛ زیرا «قول مشهور» آن است «که حضرت رسول سه دختر داشت؛ رقیه داخل است و امّ کلثوم در آن قول مشهور داخل نیست».

افترای هشتم، آن است که فلیپ نوشته است: «حضرت محمد صلی الله علیه و آله از سی و هشت

ص: ۱۸۸

سالگی ابتدا کرد به گذرانیدن زندگانی در خلوت و تمام روزها در خفیه مشغول به عبادت بود که کسی او را نمی‌دانست در غار حار (کذا)، و به مرتبه‌ای در روزه گرفتن اصرار داشت که بعضی اوقات از حالت طبیعی خود به در رفته، جنون به وی رو می‌داد، به مرتبه‌ای که خود را از کوه می‌خواست که بیندازد و چون چیزهای غریب را که مشاهده می‌کرد به خدیجه کبری که مونس او بود نقل می‌نمود، او را در جواب می‌گفت که این‌ها از جانب شیطان می‌نمایند». روشن است که هدف فلیپ آن است که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت جنون بدهد، در حالی که این گزارش‌ها «به این وضع در هیچ یک از کتب اهل اسلام نقل نشده است».

اما جواب نقضی آن است که «در فصل چهارم انجیل لوقا نوشته شده است که حضرت عیسی در حالتی که مملو از روح القدس بود، از آب محمودیه بیرون آمد.

روح او را در بیابان از این طرف به آن طرف می‌انداخت و از جانب شیطان در مدت چهل روز به وسوسه امتحان می‌شد». موارد دیگری هم در اناجیل دیگر در این باره هست که علی‌قلی آن‌ها را فهرست کرده است. علی‌قلی ضمن تأکید بر بزرگی عظمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله البته تأکید می‌کند که ما او را انسان می‌دانیم و طبیعی است که حالات انسانی در او وجود داشته باشد:

«ماها هر چند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پیامبر خدا و بهترین پیغمبران آن سبحانه می‌دانیم، اما به انسان بودن و به مخلوق پروردگار بودن آن حضرت اقرار داریم و جزم است که هر انسانی، هر چند که پیغمبر هم باشد، به اعتبار این بدن جسمانی از ترس و واهمه و وساوس شیطانی خالی نمی‌تواند بود، هر چند که خدای تعالی عزیز کردگان خود را محافظت می‌نماید و پیغمبر خود را نمی‌گذارد که شیطان، دستی بر او داشته باشد و این را نیز می‌دانیم که هر بنده؛ خواه پیغمبر و خواه غیر او، هر چند که در نزد آن سبحانه عزت و منزلت بیشتر دارد، امتحانات در باره او در این دنیا بیشتر می‌شوند؛ چنانکه از قصص همه پیغمبران ثابت می‌گردد؛ پس بنا بر این، چه تعجب دارد این که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران و بدین جهت در درگاه کبریا از همه انبیا عالی مرتبه تر است، هر چند که بنا بر علم الهی بر احوال او و طینت مقدس خود احتیاج به امتحان نداشته است، در این دنیا پیش از بعثت و بعد از بعثت، به امتحانات عظیم از جانب پروردگار آزمایش شده باشد».

ص: ۱۸۹

افترای نهم فلیپ پادری، آن است که محمد صلی الله علیه و آله با کمک یک نصرانی، قرآن را جعل کرد و اساساً «قرآن مجیدی که آورده است از جانب خدا نبود، بلکه خود در اندرون خانه خود به تعلیم سرجیوس نامی نصرانی که در مذهب پیرو نستور بود، آن را ساخته است!» فلیپ این مطلب را از یک کتاب تفسیر و «کتاب اقر» نقل می‌کند که علی قلی در باره‌اش می‌نویسد، فلیپ «نمی‌گوید که [این] تفسیر [از] کیست و به چه اسم موسوم است» و می‌افزاید: وی نوشته است که «این تفسیر و «کتاب اقر» هر دو اتفاق دارند به این که آن کسانی که در ساختن قرآن معلوم محمد صلی الله علیه و آله بودند، شمشیرگران چند بودند که نصرانی و غلامان مردی از مردم مکه می‌بودند و آن حضرت چیزهایی چند از کتب سماوی، که از ایشان شنید، در نوشتجاتی که به دست خود در اندرون خانه خود می‌نوشت، داخل می‌نمود و آن شمشیرگران چون اهل کتاب نبودند؛ یعنی عالم به کتب نبودند، هرچه در زمان پیش از دیگران شنیده بودند، همان را به حضرت محمد نقل می‌کردند و این است که قرآن چیز درهمی ... بیرون آمد.»

به هر روی، می‌دانیم که این اتهامات، همان زمان از طرف مشرکان مطرح شد و قرآن هم اشاراتی به آن‌ها دارد.

اولین پرسش علی قلی در برابر این اتهام، آن است که، نسبت دادن چنین اتهامی باید دقیق باشد؛ به طوری که «جزم بدانند که آن کسی که آن حضرت را تعلیم می‌کرد کی بود و چه نام داشت، نه این که بگویند که آن شخص مردی بود سرجیوس نام و بعضی می‌گویند که شمشیرگران چند بودند. پس به محض حکم مبهم چینی، کی می‌توان که نبوت و معجزات نبی صادقی را که عالمی بر صدق آن اتفاق دارند رد نمایند». در این باره نمی‌توان با تردید صحبت کرد، بلکه «بر نصارا دو چیز لازم است، اول آن که قائلین این قول را که نسبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنین می‌گفتند نام ببرند و خاطر نشان کنند که چه کسان بودند از برای آن که از دینداری ایشان اعتبار قولشان معلوم شود و دوم آن که بیان نمایند که در چه جای «کتاب اقر» چنین مطلبی آمده است و اصلاً این کتاب، چه کتابی است و یا این که «آن تفاسیری را که می‌گویند به آن قول اتفاق دارند خاطر نشان نمایند که چه اسم دارند و مفسر هر کدام چه نام داشت تا آن که در مقام استدلال از دین و اعتقاد هر مفسری قول او را اعتبار کنیم.»

علی قلی این ایراد را روی منبع آن سخن، بر این فرض وارد می‌کند که گویا

ص: ۱۹۰

فلیپ یا تصور می کرده یا از نوشته‌اش چنین بر می آید که آن منبع، آن سخن را در باره استفاده محمد صلی الله علیه و آله از آن نصرانی نقل کرده و قبول هم نموده است. در این صورت، تأکید علی قلی این است که هیچ مسلمانی؛ اعم از این که شیعه باشد یا سنی، چنین مطلبی را نمی توانسته نوشته باشد. بنابر این، به باور علی قلی «از قید نکردن اسم و دین مصنف آن کتاب اقر و مفسران آن آیات ثابت و محکوم به است که این معنی را پادری فلیپ از خود ساخته است».

اما فرض دیگر که وی به آن توجه کرده، این است که فلان منبع تفسیری، نقل کرده باشد که کسی چنین ادعایی کرده است؛ یعنی «در آن کتاب و در آن تفاسیر مسطور است که کفار قریش و غیره، که ایمان به پیامبر خدا نیاوردند، چنین می گفتند».

علی قلی می گوید: این که منبع نمی خواهد و نیاز به اثبات ندارد؛ چرا که «همان آیات قرآن که پادری فلیپ در کتاب خود نقش کرده است، اشاره به این معنی دارند و ماها و فلیپ هر دو بنابر آن حرفی که کفار می گفتند، چون می دانیم که هیچ دودی بی آتش نیست، این است که می گوئیم که محمد صلی الله علیه و آله قرآن را به تعلیم شمشیرگرانی چند ساخته است».

در این صورت، پاسخ روشن تر است؛ زیرا «اگر چه قرآن مجید و کتاب اقر و تفاسیر مذکور می گویند که کفار در باره محمد صلی الله علیه و آله چنین می گفتند، اما به اقرار نصارا نیز می گویند که آن مردمی که این را می گفتند کافر بوده‌اند. پس قول کافر جزم است که رد نبوت پیغمبر و حقیقت دین او نمی کند».

جای یک سخن باقی می ماند و آن این است که نصارا خواهند گفت ما حق داریم «از کتب شما هر چه صرف ما در آن است قبول کنیم و واجب نیست که همه را تصدیق کنیم، بلکه هر چه از برای رد شما به کار می آید، او را قبول کرده، در رد مذهب شما به کار می بریم».

پاسخ این مطلب، یک پاسخ نقضی و روشن است و آن این که در انجیل مطالب زیادی از قول یهودیان علیه عیسی نقل شده است. آیا می توان از آن‌ها علیه عیسی مسیح استفاده کرد؟ علی قلی شرح مفصّلی در این باره به دست می دهد. اگر در آنجا پاسخ نصارا منفی باشد، در اینجا هم توان گفت که روا نیست که «جماعت نصارا به محض آن که کفار قریش تکذیب پیامبر خدا می کردند، ایشان تکذیب آن‌ها را سند خود

ص: ۱۹۱

کرده، رد نبوت آنجناب نمایند»، در غیر این صورت، «لازم می‌آید که آنچه در اناجیل نوشته شده است که استغفرالله، یهود درباره حضرت عیسی می‌گفتند و آنچه امروز نیز می‌گویند، همه حق و صدق باشد و در این صورت نه تنها مذهب نصارا بلکه خدای ایشان بر هم خورده بی‌خدا و مذهب خواهند ماند».

علی قلی دامنه بحث را رها نمی‌کند و از آموخته‌هایش در حوزه علمی اصفهان، ان قُلْتُ و قُلْتُ گویی را به خوبی فرا گرفته است. بنابر این بحث را دنبال کرده، می‌گوید: نصارا می‌توانند در باره آنچه در اناجیل از قول یهودیان در باره عیسی آمده، جواب دهند که «این جماعتی که این تهمت‌ها را به حضرت عیسی نسبت» «کافران عاصی» بوده‌اند و روشن است که «حرف کافر در ماده مؤمن سند نمی‌شود».

علی قلی می‌گوید این پاسخ خوبی است اما همین مطلب را در باره قرآن هم می‌توان گفت «چرا یک بام و دو هوا قرار می‌دهید؟» بنابر این، در اینجا هم صدق می‌کند.

فلیپ پادری، ایضاً، در باره مطلب مزبور، می‌گوید که «حضرت محمد صلی الله علیه و آله هرچه از آن سرجیوس یا شمشیرگران شنید، در اندرون خانه، به دست و خط خود داخل نوشتجات خود کرده به مردم می‌نمود».

پاسخ خودش این است که مگر رسول صلی الله علیه و آله خط می‌خوانده و می‌نوشته که جای این اتهام باشد «خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیامبر خدا؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله از امور اتفاقی جمیع امت آن حضرت و متواتر است». جالب است که خود فلیپ همین سخن را در جای دیگری به عنوان قدح آورده است «محمد مردی بود امین و بی‌سواد».

انتقاد نصارا در باره خط ناخوانانی محمد صلی الله علیه و آله علی قلی از اینجا به این انتقاد احتمالی نصارا می‌پردازد که گویند محمد صلی الله علیه و آله «مرد بی‌سواد و بی‌خط» و چنین شخصی «پیغمبر خدا نمی‌تواند بود»؛ زیرا «هر مردی را که خدا از برای هدایت مخلوقات خود فرستاده باشد، باید که در همه کمالات از سایر مردم اکمل بوده باشد». بنابر این، این مدعا که همانا «پیغمبر نبودن حضرت محمد است» ثابت می‌شود.

پاسخ علی قلی این است که «ما اهل اسلام که خط نداشتن و چیزی خوان نبودن پیغمبر خود را به تواتر ادعا می‌کنیم» معنایش

ص: ۱۹۲

این نیست که «آن حضرت را از علم کتابت و چیزی خواندن فی‌الحقیقه عاری بدانیم».

به عبارت دیگر، ما «آن حضرت را از روز ازل استاد جمیع ملائکه و انبیا و جنّ و انس می‌دانیم، اما می‌گوییم که از برای اتمام حجت بر آنانی که مبادا از قبیل فلیپ پادری بگویند که آن حضرت هرچه می‌گوید خودش ساخته و نوشته است، از آن روزی که آن جناب از عالم نور به عرصه ظهور آمد، بنابر مصلحت و اتمام حجت بر مکذّبین از جانب پروردگار مأمور بود که دانستن خط و چیزی خوان بودن خود را اظهار نکنند». علی‌قلی می‌گوید: مواردی هم در انجیل وجود دارد که مطلبی را از عیسی می‌پرسند و وی می‌گوید که فقط پدر می‌داند و بس. بنابر این، اظهار این نادانی، به تقیه باشد یا جدی، شبیه همان سخنی است که ما در باره سواد دار بودن رسول صلی الله علیه و آله نقل می‌کنیم. مهم آن است که گاه مصلحت ایجاب می‌کند که چیزی ظاهر نشود و در اینجا هم «مصلحت در آن دیده بود که اظهار دانستن خط و چیزی خواندن نکند».

نکته دیگری که در رد سخن فلیپ می‌توان گفت این است که در قرآن مطالب زیادی در باره «علامت شناخت دین حق و مؤمنان کامل و هدایت بندگان است» که «کتب نصارا ... هیچ یک از این‌ها نیست».

محمد صلی الله علیه و آله این مطالب را از کجا گرفته است؟

به علاوه فلیپ از یک طرف می‌گوید که «آن شمشیرگران بی‌سواد چند بودند و عارف به علم کتاب نبودند» و از طرف دیگر می‌گوید که «آنچه در قرآن هست از کتب سماوی است» آن حضرت از آن شمشیرگران اخذ کرده بود. در این صورت کدام حرف او را باید قبول کرد؟

به نظر علی‌قلی، مقایسه قرآن با کتاب مقدس، به ویژه همین سفر پیدایش نشان می‌دهد که «کتب ایشان در چه مرتبه باطل و ناقص و قرآن مجید در چه مرتبه چشمه علوم هدایت است». اصلاً همین سوره فاتحه با کلّ آنچه دارند، مقایسه کنند تا بفهمند «علوم پیغمبران اولین و آخرین در آن هفت آیه مندرج» است.

این ادعای آنان، که بگویند ما هرچه در قرآن تأمل کردیم، آنچه را شما می‌گویید نیافتیم، از سوی علی‌قلی این پاسخ را می‌یابد که شما کور باطن هستید و قلبتان را چندان کفر گرفته که قادر به درک نورانیت قرآن نیستید. این دیگر عیب خودتان است. باز هم فلیپ و دیگران ممکن است اصرار کنند بر این که قرآن کتاب خدا نیست و «آنچه در آن نوشته شده مزخرفی چند

ص: ۱۹۳

است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله خودش ساخته است». دلیلش هم آن که «آنچه در قرآن هست، وقتی که آن را با کتاب خود مقابله می‌کنیم، می‌بینیم که اختلاف فاحشی دارد و از این راه می‌یابیم که حق نیست؛ زیرا که اگر حق بود، با کتب ما که حق‌اند البته موافقتی داشت».

علی قلی می‌گوید: از قضا همین که شباهت به کتب شما ندارد، خود امتیاز است و همین سبب شده تا ما به آن ایمان آوریم؛ زیرا در کتب شما «کفرهای بسیار و تهمت‌های بی‌شماری چند، نسبت به خدا و انبیا و اوصیا نوشته شده است که اگر نعوذ باللّه، قرآن مجید در یکی از آن کفرها با کتب شما موافق بود، به هر بنده خدا واجب بود که از ایمان آوردن به آن اجتناب کند». به علاوه، اگر قرار بود که قرآن هم مثل تورات باشد، چه لزومی داشت که خداوند کتاب جدیدی بفرستد؟ دلیل نزول کتاب جدید همین تحریفاتی بوده که در تورات وجود داشته است.

اما این که گفته شود ما بر اساس کتاب خود، بطلان قرآن را استخراج می‌کنیم، به نظر علی قلی، با سخنی که در کتاب شعیا از قول خداوند نقل شده که تورات، مَهر است و نمی‌توان از آن چیزی استخراج کرد، منافات دارد. حتی شعیا گفته است که مردمان «این زمان در خواب و مست و حیران» هستند و «کسی که این سه حالت را داشته باشد، همه کس می‌داند که عقل در او نمانده است تا آن که به آن فرق تواند کرد در میان کتاب و پیشوای حق و باطل». بنابر این نصارا حتی بر اساس آنچه در کتابشان آمده است، عقل کافی هم برای این کار ندارند.

شاید نصارا بگویند که در همان کتاب شعیا از «پیشوای حقی» سخن گفته شده است که می‌تواند مردم را از انحراف نجات دهد و او همین «ریم پایاست که نایب و جانشین حضرت عیسی است، پس ما که به نور ارشاد او راه می‌رویم، فرق میان حق و باطل می‌توانیم کرد و از کتاب خود استخراج بطلان کتاب و پیغمبر شما را می‌توانیم نمود».

علی قلی می‌گوید: شما اساساً عصمت را در انبیا قبول ندارید، چه رسد به ریم پایا.

بنابر این، چگونه می‌توانید به درک او اطمینان کنید و تفاوت میان حق و باطل نهید؟

نصارا خواهند گفت: «ما هر چند عصمت را شرط نمی‌دانیم اما می‌گوییم که ریم پایای ما در وقتی که در بالای آن تخت، که ما او را تختِ شمعون می‌دانیم و تو با وصف

ص: ۱۹۴

آن که قبل از این پادری معتبر ما بودی، الحال او را تخت ابلیس می‌خوانی، از برای تغییر دادن و تبدیل کردن احکام دین می‌نشیند، در آن حالت معصوم است؛ زیرا که تا از آن‌جا پایین نیاید گناه نمی‌تواند کرد و اما بعد از آن که از آن تخت فرود آمد، اگر گناه کند مصایقه نداریم؛ پس، از برای صدق معصوم بودن همین قدر زمان که ریم‌پایای ما معصوم است کافی است.»

علی قلی می‌گوید: این پاسخ شما مطالبی است که «برای روستاییان فرنگ ساخته‌اید» و ما البته «روستایی نیستیم که به چنین جواب نامربوطی ساکت شویم». شما چطور احکام متناقض ریم‌پاها را با وجود ادعای عصمت توجیه می‌کنید؟

به هر حال و بر اساس مقدماتی که گذشت، نتیجه آن است که نصارا قادر نخواهند بود با اتکای به کتاب خود یا درک و فهم ریم‌پا، بطلان کتاب مسلمانان را اثبات کنند. وی در اینجا شرحی در باره مفاسدی که پاپ‌ها گرفتارش هستند، به صورت مستند نقل می‌کند.

نکته دیگری که فلیپ پادری مطرح کرده، این است که «دین و نبوت محمد در مکه تقویت یافت به اسلام آوردن دو نفر از بزرگواران؛ یعنی ابو بکر و عمر، زیرا که ایشان در میان مردم مکه معتبر و توانا تر بودند. همین که این دو نفر پیرو او شدند، توانست که دین و کتاب خود را آشکار گردانند.»

علی قلی این سخن را یک افترا دانسته و معتقد است: اگر دشواری‌های حاصل از قدرت یافتن آنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نبود «در سال‌های اول، تخم همه فرنگیان که امروز عمده‌ترین دشمنان آن حبیب خدا و دین و کتاب اویند، از روی زمین بر می‌افتاد.»

اشکال بر سجده فرشتگان بر آدم

اشکال دیگری که فلیپ پادری به قرآن گرفته، بحث سجده ملائکه بر آدم است. از نظر فلیپ، معنای این سخن آن است که «خدای تعالی فرموده است: ملائکه سجده حضرت آدم را به‌جای بیاورند و یعنی خدای تعالی خواسته است که ملائکه خود را به ظلمت پرستی گرفتار گردانند.»

پاسخ علی قلی اشاراتی است که در تورات به سجده انبیا در برابر برخی از مخلوقین آمده است؛ «پس حالا بگویند نصارا و یهود که این سجده‌هایی که بنابر کتاب ایشان، حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق بر زمین افتاده به‌جا آوردند، به رضای الهی بود یا به خلاف رضای آن سبحانه؟ اگر گویند که به خلاف رضای الهی

ص: ۱۹۵

بود، پس لازم می‌آید که بنا بر قول فلیپ پادری به گناه بت‌پرستی گرفتار شده باشند و هر کس که بت پرست باشد، چنانچه نصارا نیز اقرار دارند، جزم است که کافر است، چه جای آن که پیغمبر عظیم‌الشأن باشد، و بنابراین، ایشان که به حضرت ابراهیم و لوط و یعقوب ایمان آورده‌اند و دین و کتاب و همه انبیایی که دارند به ایشان منتهی می‌سازند، کافر بی‌مثل و نظیر می‌باشند.» «و اگر گویند که آن سجده‌ها به رضای الهی بودند و در آن‌ها مصلحت‌ها بود که علم ما به آن‌ها نمی‌رسد، می‌گوییم: پس آن خدایی که به سجده کردن حضرت ابراهیم کفار زمین و ملائکه آسمان را و سجده کردن حضرت لوط ملائکه را و به هفت مرتبه سجده کردن اسرائیل الله برادر خود را- که به اعتقاد یهود و نصارا کافر بود- راضی تواند شد، چرا راضی نباشد به این که همه ملائکه حضرت آدم صفی را که خود اقرار دارند که او را از برای خلافت زمین و آسمان آفریده بود.»

خبر غرائق، اشکال فلیپ پادری و نقد مؤلف

فلیپ پادری روی این نکته که محمد صلی الله علیه و آله زمانی بت پرست بوده است، تأکید دارد و همچنان که جای دیگر گذشت، او «در فصل دویم، باب نهم آن کتاب، از برای اسناد این مدعا، این آیات را می‌آورد که أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى* وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، (۱) علی قلی همانجا جواب مفصلی به این مطالب داد.

اما استدلال دیگر فلیپ، به آیات سوره نجم است، آنجا که نامی از بت‌ها به میان آمده است. فلیپ می‌گوید:

«از تفسیر این آیات که اهل اسلام نوشته‌اند چنین معلوم می‌شود که آن بت‌ها شیطان بوده‌اند؛ چنانکه همه بت‌ها می‌باشند و محمد صلی الله علیه و آله آن بت‌ها را بر عکس خوانده است، یعنی که بت‌ها خدای بزرگ‌اند و مناسب است که کسی امید خود را در آن‌ها بگذارد. و از این جهت خود و بعضی از پیروان او به سجده در افتاده، آن بت را سجده کردند و چون بعضی از مردم عبرت گرفته بر او بت پرستی لازم آوردند، در جواب فرمود که شیطان مرا فریب داده بود، و این عذر را در سوره حج نوشت که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمِّيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ*»

ص: ۱۹۶

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةُ قُلُوبَهُمْ ... (۱)

یعنی ما نفرستاده‌ایم پیش از تو رسولی و پیغمبری مگر آن که وقتی چیزی را فکر نماید، شیطان خود را داخل دل او نکرده باشد، اما خدا محو خواهد نمود آنچه را که شیطان به عمل آورده است، پس محکم خواهد ساخت خدا آیات قرآن را و الله تعالی عالم و حاکم می‌باشد از برای آن که قرار دهد آنچه را که شیطان داخل نمود از برای هلاکت آن‌هایی که در دل‌های ایشان مرض هست و از برای آنانی که دل‌های ایشان قساوت دارد.»

فلیپ می‌گوید که محمد با این کلمات خواست تا «خود را از آن سجده که در برابر بت کرده پاک بسازد».

اما پاسخ علی قلی، در درجه نخست آسان است. وی می‌گوید این ادعای فلیپ که این مطالب «در کتب اهل اسلام» آمده باید بداند که «آن تفسیر سنیان خواهد بود» نه تفاسیر شیعه. نهایت آن که فرض کنیم سجده‌ای هم بوده است، این می‌توانسته است یک سهو باشد نه بیشتر. در حالی که در همین تورات بارها از سجده انبیایی چون ابراهیم و لوط و یعقوب در برابر مخلوق یاد شده است؛ چنان که آمده است:

«حضرت ابراهیم دو مرتبه در یک مجلس به امت کفار سجده کرد و در این فصل می‌گوید که حضرت یعقوب هفت مرتبه در برابر برادر خود که نصارا و یهود او را کافر می‌دانند، سجده نمود و به همه اولاد و عیال خود نیز فرمود که سجده در برابر عیص برادر او به‌جا آوردند. پس الحال نصارا جواب بدهد که هرگاه در کتاب خود کفرهای چینی نسبت به پیغمبرانی که به آن‌ها ایمان آورده‌اند نوشته داشته باشند و با این وصف اقرار به شرف و نبوت ایشان کرده‌اند، پس اگر کافر ماجرای نمی‌کنند، چه چیز باعث ایشان شده است که به سبب تهمت‌هایی چند که فلیپ پادری بسته است - که اگر راست هم باشد به آن تهمت‌های کتب ایشان نمی‌رسد - ایمان بر پیغمبر پیغمبران؛ یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نمی‌آورند و شب و روز کفر و عناد و عداوت به آن حضرت و اهل بیت و امت او می‌ورزند!»

اشکال دیگری که فلیپ پادری کرده این است که «چون می‌تواند بود که دین اسلام حق باشد و حال آن که عمده پیروان و پیشوایان آن دین را از برای حبّ جاه و ریاست امت او کشتند». وی از «کتاب سنت»

ص: ۱۹۷

نقل کرده است که در آنجا گفته شده «الی یعنی علی، عثمان را کشت و بعد از آن معاویه علی را به قتل رسانید و بعد از آن حسین به انتقام خون پدر، معاویه را کشت و بعد از آن یکی از خویشان معاویه، حسین پسر علی و دختر زاده محمد صلی الله علیه و آله را کشت و سر او را چند مرتبه در وقت چیزی خوردن به سر سفره حاضر کرد از برای سیر کردن وحشت و خشم خود و همچنین عمده‌ترین شاگردان محمد را بعد از او کشتند تا پادشاه سیزدهم به این نحو که اول عثمان که داماد حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود کشته شد و قاتل او علی بود که هم داماد محمد و هم پسر عموی او بود و هر دو عمده پیروان او بودند و به اضافه عایشه که هم زوجه و هم پیرو محمد صلی الله علیه و آله بود، در کتاب سنت نوشته شده است که با وصف آن که عثمان پادشاه مسلمانان بود، عایشه خود شمشیر به دست علی داد از برای آن که او را بکشد و بعد از آن که او را کشتند در مزبله‌اش انداختند؛ پس این است رحم و مروت پیروان محمد که در میان خود داشتند». اما این که این مطلب، چه طور قرآن را نفی نمی‌کند، از این بابت است در قرآن آمده است: *مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...*، آن رفتار با این آیه که وعده کرده که اثر سجود را روی پیشانی این‌ها می‌بینید، سازگار نیامده است.

علی قلی اولاً اشکالاتی بسان برخی موارد که گذشت، به تلفظ اسامی توسط فلیپ گرفته است و می‌گوید: چرا «عثمان را لثمن و علی را الی و معاویه را موحیا و حسین را الوزلی و عایشه را اغزا نوشته است؟» به نظر می‌رسد که متن عربی کتاب فلیپ دست وی بوده که چنین ایرادهایی در تلفظ اسامی به او می‌گیرد و الا اگر متن لاتین بود، قاعدتاً این قبیل تلفظها جای توجیه داشت. وی اشاره کرده است که فلیپ کتابش را «به لغت لاتین و بعد از آن به عربی ترجمه کرده، به ایران فرستاده است».

اما اشکال مهم‌تر آن است که «هرچه در این عبارات گفته، همه دروغ و افترا است» و البته روشن است که آن نسبت‌ها دروغ است. این که عایشه شمشیر به علی داده باشد که او عثمان را بکشد، یا این که حسین، معاویه را کشته باشد، همه مطالب بی ربط تاریخی است و به قول علی قلی «هر کس که فی الجمله از کتب اهل اسلام خبر دارد، هویدا است که این‌ها همه دروغ‌اند».

نکته دیگر آن است که این کشته شدگان مانند عثمان و معاویه، از کجا

ص: ۱۹۸

مصدق آن آیه دانسته شده‌اند؟ مصداق روشن برگزیدگان، اهل مباحله هستند و همین‌طور «شیعیان ایشان همان‌هایی‌اند که پروردگار در سوره فتح فرموده است که سختند بر کفار و مهربانند در میانه خود».

پیداست که مصدق آن آیه، آنانی هستند که در مباحله بودند، نه کسانی چون «معاویه و عثمان و عایشه و سایر بنی‌امیه». بسا «نصارا بگویند که علی و حسن و حسین که بنابر قول تو هم از بزرگان دین محمد صلی الله علیه و آله بودند نیز کشته شدند؛ پس اگر دین شما بر حق بود نمی‌بایست که چنین پیشوایان دین را امت پیغمبر شما بکشند».

پاسخ علی قلی آن است که «از کشته شدن ایشان، بطلان دین محمد صلی الله علیه و آله لازم نمی‌آید»؛ زیرا مهم آن است که بینیم به دست چه کسی کشته شدند. اینان «به دست کافری که به آن حضرت نفاق داشتند و از ایمان بهره نداشتند شهید شده‌اند، چنانچه حضرت زکریا و یحیی و سایر انبیای بنی‌اسرائیل و به اعتقاد نصارا حضرت عیسی نیز که خدای ایشان است شهید شده‌اند».

وی سپس به اختلافات مذهبی و کشت و کشتارهای میان مسیحیان هم اشاره کرده از اختلاف یاقوبیت‌ها و نستورین و نقش لوتر و کالون در این میانه یاد می‌کند که «همه دعوا می‌کردند و می‌کنند که ما پیرو واقعی دین حضرت عیسی می‌باشیم، کشته شده‌اند و کشته شدگان به دست ایشان را نصارا شهیدان در راه خدا و حضرت عیسی دانسته پرستش، می‌نمایند و پادشاهان ایشان از اول مثل قسطنطین تا آخر از قبیل پادشاهان حال؛ یعنی آلمان و فرنیسیس و پرتگال و غیره در هر جا که جماعت مذکوره به دستشان می‌افتد با وجود آن که ادعای دین حق حضرت عیسی می‌کنند ایشان را می‌کشند و کشتن ایشان را ثواب می‌دانند و آن جماعت کشته شدگان چینی را شهیدان دانسته ایشان را پرستش می‌نمایند و غریب‌تر از این آن است که آلمان و پرتگال و فرنیسیس و اسپانیال که هم ریم پاپایی و با پادری فلیپ هم مذهب‌اند، از هم دیگر را می‌کشند و به خون یکدیگر تشنه‌اند. پس اگر کشته شدن پیشوایان هر دینی بطلان دین را لازم داشته باشد، وای بر حال نصارا که تا حال به سبب این کشته شدگان چه پیغمبر و چه غیر پیغمبر مکرر دین ایشان باطل شده است و ایشان باز بر باطل ایستادگی دارند».

این بود مهم‌ترین مواردی از اشکالات فلیپ پادری که علی قلی به نقد آن‌ها

ص: ۱۹۹

پرداخته است. جالب است که هم متن اشکالات و هم پاسخ‌ها، از دو نفر اروپایی است، با این تفاوت که نفر دوم مسلمان شده و این پس از آن بوده که سال‌ها در مقام کشیشی فعالیت تبلیغی و تبشیری در اصفهان داشته است. شرحی از زندگی و افکار او را در مقدمه همان کتاب «نقد سفر پیدایش تورات» آورده‌ایم.

پی‌نوشت‌ها

توطئه ربودن پیکر مطهر پیامبر اعظم

مهدی سرحدی

بنا بر آنچه در متون معتبر تاریخی آمده است، دشمنان اسلام؛ اعم از مشرکان، کافران و یهودیان، بارها برای ترور پیامبر گرامی اسلام تلاش‌های مذبوحانه‌ای انجام داده‌اند که تمامی آن تلاش‌ها با شکست روبه‌رو شده است. چنان‌که خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ.

خدای متعال به حکم آیه شریفه: وَاللَّهُ يَغْصِبُ مِمَّنَ النَّاسِ، پیامبر خود را از گزند و آسیب در امان نگه‌داشت تا آن حضرت - که درود خدا بر او و خاندانش باد - رسالت مقدس خویش را به انجام رساند و پایه‌های دین مبین اسلام را مستحکم سازد. اما دشمنی آن نابکاران، که در اعماق جان ناپاکشان ریشه داشت، پس از رحلت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نیز ادامه یافت، چندان که در طول قرون متمادی، بارها تلاش کردند تا قبر مبارک آن حضرت را نبش کنند و پیکر مطهر ایشان را برابیند، اما اراده و خواست الهی چنین بود که آن حضرت را پس از رحلتش نیز در پناه خویش مصون و محفوظ بدارد.

در این نوشتار، چند مورد از این تلاش‌های مذبوحانه را، که در منابع تاریخی و کتب معتبر بدان اشاره شده، بررسی می‌کنیم:

۱. نخستین بار، در ابتدای قرن پنجم هجری گروهی به فرمان «الحاکم بأمر الله عیبی» و به سرکردگی شخصی به نام «ابو الفتوح»، حاکم وقت مکه و مدینه، تلاش کردند تا با نبش قبر

ص: ۲۰۱

مطهر پیامبر، پیکر پاک ایشان را به مصر منتقل کنند.

تاریخ نگاران، جزئیات این واقعه را با ذکر سند و به نقل از کتاب تاریخ بغداد، نوشته ابن نجار چنین آورده‌اند: گروهی از زنادقه به الحاکم بأمرالله، فرمانروای عبیدی پیشنهاد کردند که پیکر مطهر پیامبر را از مدینه منوره به مصر منتقل کند. حاکم را این سخن خوش آمد و گفت: اگر چنین کاری میسر گردد، مردمان از همه جا برای زیارت، آهنگ مصر کنند و وضع اهل مصر دگرگون شود!

از این رو، فرمان داد بنایی بسازند و برای ساخت آن، اموال بسیار هزینه کرد. سپس ابوالفتوح را برای نبش مرقد مطهر پیامبر روانه کرد. چون ابوالفتوح به مدینه منوره رسید، گروهی از اهل مدینه - که می‌دانستند او برای چه کاری آمده است - به همراه یکی از قاریان قرآن، به نام زلبانی، به نزد وی آمدند. زلبانی این آیه از قرآن کریم را تلاوت کرد:

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَمَا أَيْمَانًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ * أَلَمْ تَقَاتِلُوا قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدُّوكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ اتَّخَشَوْهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

مردم با شنیدن این آیه به خروش آمدند و نزدیک بود ابوالفتوح و سربازانش را به قتل برسانند، اما از آنجا که سرزمین حجاز تحت حاکمیت آنان قرار داشت، درنگ کردند. چون ابوالفتوح آن وضع را دید، گفت: «آری، خدای سزاوارتر است که از او پروا کنند! اگر از ترس جانم نبود، هرگز به این کار اقدام نمی‌کردم.» پس چندان به تنگ آمد که طاقتش نماند؛ از این اندیشه که چگونه بدان عمل ناپسند دست یازیده است.

پیش از به پایان رسیدن آن روز، به فرمان خدای، تندبادی وزیدن گرفت که زمین را به لرزه افکند، چندان که اشتران و اسبان با هودج‌ها و زین‌هاشان سرنگون شدند و بسیاری از جانداران و شماری از مردم هلاک گشتند. ابوالفتوح از کرده خویش پشیمان شد و هراس از «حاکم» از دلش رخت بر بست.

۲. بنا بر آنچه در منابع تاریخی آمده است، الحاکم بأمرالله عبیدی پس از ناکامی در نخستین تلاش خود، بار دیگر به فکر نبش قبر مطهر پیامبر افتاد، اما این بار هم توطئه او

ص: ۲۰۲

بی‌نتیجه ماند و خداوند متعال، پیامبر خود را از مکر او و یارانش در امان داشت.

تاریخ‌نگاران، جزئیات این حادثه را به نقل از کتاب «تأسی اهل الایمان فیما جری علی مدینه القیروان»، نوشته سعدون قیروانی چنین آورده‌اند:

«حاکم بأمر الله شخص دیگری را برای نبش قبر پیامبر به مدینه فرستاد. آن شخص در منزلی نزدیک مسجد النبی اقامت گزید و از زیر زمین تونلی حفر کرد تا به قبر مطهر برسد. اهل مدینه در همان روزها نوری مشاهده کردند و ندایی شنیدند که می‌گفت: ای مردم، قبر پیامبرتان را نبش می‌کنند! مردم به جستجو پرداختند و آنان را یافتند و به قتل رساندند.»

۳. در اواسط قرن ششم هجری، همزمان با ضعف و انحطاط حکومت عباسیان، برخی از حکمرانان مسیحی مناطق روم و بیزانس، در سال ۵۵۷ ه. به فکر ربودن پیکر مطهر پیامبر افتادند و دو تن از مسیحیان مغرب (اندلس) برای اجرای این نقشه مأموریت یافتند. طراحی و برنامه‌ریزی این توطئه بسیار دقیق و ماهرانه بود، اما خداوند متعال - چنان‌که وعده داده - پیامبر خود را از شرّ مشرکان و کینه‌توزان حفظ و حراست کرد. این توطئه نیز نقش بر آب شد و خداوند مکر آنان را به خودشان بازگرداند.

در طول قرون متمادی، بارها تلاش کردند تا قبر مبارک آن حضرت را نبش کنند و پیکر مطهر ایشان را بربایند، اما اراده و خواست الهی چنین بود که آن حضرت را پس از رحلتش نیز در پناه خویش مصون و محفوظ بدارد. سمهودی در توضیح این مطلب چنین آورده است:

علّامه جمال الدین اسنوی در مقاله‌ای با موضوع «ممانعت از گم‌کردن والیان مسیحی» می‌نویسد:

مسیحیان در زمان حکومت سلطان نور الدین زنکی، به وسوسه افتادند که کاری بس ناپسند و قبیح به انجام رسانند، به گمان این‌که در انجام آن موفق خواهند شد؛ «اما خدای جز این اراده نفرموده که نور خویش را کامل گرداند، هرچند کافران را خوش نیاید.» داستان از این قرار بود که پادشاه مذکور، شب‌ها را به عبادت و تهجد می‌گذرانید و ذکرها

ص: ۲۰۳

و دعاهایی قرائت می‌کرد و سپس می‌خوابید. شبی در خواب، پیامبر خدا را دید که به دو مرد اشقر (مو بور) اشاره می‌کرد و می‌فرمود: «مرا از این دو نجات دهید!»

پادشاه از خواب برخاست، چند رکعت نماز خواند و خوابید. برای بار دوم و سوم نیز همان صحنه را در خواب دید. پس، از جای برخاست و گفت: دیگر وقت خواب نیست ...

پادشاه را وزیر بود که جمال الدین موصلی نام داشت. شبانه در پی او فرستاد و آنچه را در خواب دیده بود، برایش باز گفت. وزیر گفت: درنگ جایز نیست. هم اکنون به سوی مدینه حرکت کن و آنچه دیده‌ای برای کسی باز مگو.

سلطان نور الدین همان شب آماده شد. اموال بسیار با خود برداشت و به همراه وزیر و بیست نفر از یارانش به سوی مدینه منوره حرکت کرد و شانزده روز بعد به مدینه رسید. پیش از ورود به شهر غسل کرد، روضه شریفه را زیارت نمود و نماز به جا آورد و سپس منتظر ماند تا چه پیش آید ...

وزیر، اهل مدینه را که در مسجد گرد آمده بودند، خطاب کرد و گفت:

جناب پادشاه به قصد زیارت پیامبر آمده و با خود اموالی آورده تا میان اهل مدینه تقسیم کند. پس نام همه اهالی شهر را بنویسید. اسامی همه اهل مدینه نوشته شد و پادشاه فرمان داد که همه را احضار کنند. هرکس برای گرفتن سهم خود حاضر می‌شد، پادشاه با دقت به او می‌نگریست تا ویژگی‌های دو شخصی را که پیامبر به او نشان داده بود، بیابد و چون مشخصات آنان را با هیچ‌یک از مراجعه کنندگان مطابق نمی‌دید، پس از پرداخت سهم هریک، به آنان اجازه بیرون رفتن می‌داد، تا این که همه اهل مدینه آمدند و رفتند. پادشاه پرسید: آیا کسی مانده است که سهم خود را نستانده باشد؟

گفتند: نه!

پادشاه گفت: دقت کنید و بنگرید که کسی نمانده باشد. گفتند: هیچ کس نمانده است، جز دو تن از اهل مغرب که از کسی چیزی قبول نمی‌کنند. آن دو مردانی صالح و نیکوکار هستند و به نیازمندان بسیار صدقه می‌دهند.

پادشاه گفت: آن دو را نزد من آورید.

وقتی چشم پادشاه به آنان افتاد، دریافت که آن دو همان افرادی هستند که پیامبر در عالم رؤیا به آن‌ها اشاره کرده و فرموده بود: مرا از این دو نجات دهید.

ص: ۲۰۴

پادشاه از آنان پرسید: کیستید؟

گفتند: ما از اهل مغرب (اندلس) هستیم. برای حج گزاردن آمده بودیم و تصمیم گرفتیم امسال را در جوار قبر پیامبر خدا ساکن شویم.

پادشاه گفت: راست بگویید!

چون آن دو بر گفته خویش اصرار ورزیدند، پادشاه پرسید: منزل آن‌ها کجاست؟

خبیر دادند که آن دو در «رباط مغرب»، نزدیک مرقد شریف پیامبر ساکن هستند. پادشاه فرمان داد که آن دو را نگاه دارند و خود به منزل آنان رفت و در آنجا سیم و زر بسیار مشاهده کرد و کتاب‌هایی یافت که مطالبی در اندرز و موعظه و نکته در آن‌ها نوشته شده بود. جز این‌ها در خانه آن دو مرد هیچ نیافت. از سویی، اهل مدینه آن دو را به نیکی یاد می‌کردند و می‌گفتند: آن‌ها روزها روزه‌دار هستند و در مسجد پیامبر بسیار به نماز می‌ایستند و صبح هر روز برای زیارت به حرم مطهر و بقیع مشرف می‌شوند. روزهای شنبه نیز به زیارت قبا می‌روند و هیچ سائل و خواهنده‌ای را دست خالی باز نمی‌گردانند، چندان که در آن سال قحطی و کمی محصول، با کمک‌های خود نیاز اهل مدینه را برآورده کرده‌اند.

پادشاه شگفت زده شد و گفت: «سبحان الله!». اما درباره آنچه در خواب دیده بود، سخنی نگفت. او در خانه آن‌ها ماند و همه جا را جست و جو کرد و سرانجام در گوشه‌ای از خانه، حصیری را که بر زمین بود به کنار زد و دالانی را دید که به سوی حجره شریف پیامبر حفر شده بود!

مردم از دیدن این صحنه دهشت‌زده شدند. پادشاه به آن دو مرد گفت: اکنون بگویید که هستید و اینجا چه می‌کنید. مردم آن دو شخص را به شدت مضروب کردند و سرانجام آن‌ها لب به اعتراف گشوده، گفتند که مسیحی هستند و از سوی فرمانروای مغرب، با لباس مبدل و در هیأت حجاج مغرب زمین به مدینه آمده و با خود اموال بسیار آورده‌اند و فرمان یافته‌اند که آن عمل خطیر را به انجام رسانند. گمان کرده بودند که خداوند آنان را مجال خواهد داد که بر پیکر مطهر پیامبر دست یابند و کاری را که شیطان در نظرشان زینت داده، به پایان برند و پیکر مطهر آن حضرت را از جای خود منتقل کنند. پس در نزدیکترین منزل به حجره شریف پیامبر ساکن شده بودند و شبانه زمین را حفر می‌کردند. هر یک از آنان، همیانی چرمی داشت و خاک‌هایی را که هر شب بیرون می‌آوردند، در آن می‌ریختند و صبح روز بعد که به بهانه

ص: ۲۰۵

زیارت به بقیع می‌رفتند، خاک‌ها را در میان قبرها می‌ریختند.

مدتی به این کار ادامه دادند و آن‌گاه که به نزدیک حجره شریف رسیدند، آسمان غریب و لرزه‌ای عظیم پدید آمد، چندان که مردمان گمان کردند کوه‌ها از جای جنبیده‌اند. صبح همان روز، پادشاه به مدینه وارد شد.

وقتی آن دو مرد را دستگیر کردند و از آنان اعتراف گرفتند و توطئه ایشان آشکار گردید، پادشاه منقلب شد و بسیار گریست؛ چرا که خداوند او را برای حراست از پیامبر اعظم برگزیده بود. آن‌گاه فرمان داد که گردن آن دو را بزنند و آن دو خیانتکار به زیر یکی از طاق‌های روضه شریفه اعدام شدند.

پس از آن، پادشاه به مکه رفت و فرمان داد که بر مسیحیان سخت‌گیری بیشتری اعمال شود و غیر مسلمانان را بر هیچ کاری نگمارند.

محمد الیاس عبدالغنی در کتاب خود با عنوان تاریخ مسجد شریف نبوی آورده است:

جمال المطری به اختصار این واقعه را بیان کرده، اما حفر خندق پیرامون حجره شریفه و آکندن آن از سُرَب را ذکر ننموده است. او ضمن بیان تاریخ این حادثه، با اندکی تفاوت به نقل جزئیات آن پرداخته است. وی در شرح واقعه آورده است:

سلطان نور الدین محمود بن زنکی در سال ۵۵۷ ه. در پی خوابی که دیده بود، رهسپار مدینه منوره شد. درباره آنچه او در خواب دیده بود، مطالبی نقل می‌کنند. من نیز آن را از فقیهی به نام یعقوب بن ابی بکر (که پدرش در حادثه آتش سوزی مسجد کشته شد)، شنیدم که از قول بزرگان پیش از خود چنین می‌گفت:

سلطان محمود در یک شب سه بار پیامبر را در خواب دید که هر بار می‌فرمود: ای محمود! مرا از این دو مرد اشقر (مو بور) نجات ده!

او نیز همان شب وزیر خود را احضار کرد و ماجرا را بر او بازگفت. وزیر گفت: این خواب به حادثه‌ای در مدینه منوره اشاره دارد. پادشاه به سرعت عده‌ای را با اسب و تجهیزات کامل آماده کرد و به همراه وزیر به راه افتاد، بدون اعلام قبلی وارد مدینه شد و یکسره به مسجد رفت.

وزیر از پادشاه پرسید: اگر آن دو مرد را ببینی، می‌شناسی؟

پادشاه گفت: آری!

ص: ۲۰۶

وزیر فرمان داد که همه اهل شهر را در مسجد حاضر کنند و سکه‌های طلا و نقره فراوان میان آنان تقسیم کرد، تا آن که جز دو تن از اهل اندلس که به مدینه آمده و در خانه‌ای نزدیک مسجد النبی ساکن شده بودند، کسی باقی نماند. آن دو را برای دریافت سهم خود فراخواندند، اما آنان امتناع کردند و گفتند: ما به اندازه کافی پول داریم و از کسی چیزی نمی‌پذیریم.

آنان را به اصرار، نزد پادشاه آوردند. چون پادشاه از آن دو درباره علت حضورشان در مدینه پرسید، در پاسخ گفتند: برای سکونت در جوار پیامبر آمده‌ایم. پادشاه گفت: «راست بگویید!» و آنان را تهدید کرد. سرانجام اعتراف کردند که مسیحی هستند و به دستور فرمانروای خویش آمده‌اند تا پیکری را که در مسجد مدفون است، با خود ببرند!

پادشاه و همراهانش به خانه آنان رفتند و در آنجا دالانی را دیدند که آن دو خبیث به سوی حجره شریف پیامبر حفر کرده و خاک آن را در چاهی در همان خانه ریخته بودند.

پادشاه فرمان داد که آنان را نزدیک ایوان شرقی مسجد، گردن بزنند. سپس خود به سوی شام به راه افتاد.

استاد محمد الیاس عبدالغنی، پس از ذکر این حادثه می‌افزاید:

مطری و زین مراغه‌ای، این واقعه را بدین صورت نقل کرده‌اند و مطری در ادامه آورده است:

سرانجام اعتراف کردند که مسیحی هستند و به دستور فرمانروای خویش آمده‌اند تا پیکری را که در مسجد مدفون است، با خود ببرند! وزیر سلطان نورالدین که در این ماجرا همراه او بود، «موفق خالد بن محمد بن نصر قیسوانی» نام داشت که در شعر و ادب نیز دستی داشت و به سال ۵۸۸ ه. در شهر حلب درگذشت.

احداث دیواره سربی، پیرامون قبر مطهر

این حادثه و دیگر وقایعی که پیش از آن روی داده بود، سلطان نورالدین را بر آن داشت که برای حراست از قبر شریف پیامبر دیواره سربی و مستحکمی پیرامون حجره مبارکه احداث کند تا پس از آن، مشرکان و ملحدان کینه‌توز نتوانند با حفر تونل و دالان، به قبر مطهر نزدیک شوند.

ص: ۲۰۷

مشخصات دیواره سربی

خیاری در کتاب تاریخ ابنیه و اماکن مدینه منوره آورده است:

ابتدا خندق عمیقی پیرامون قبر مطهر حفر کردند که به آب رسید. سپس در فاصله میان دو دیواره سنگی که سنگ‌های آن با رشته‌های آهنی به هم متصل شده بود، سرب مذاب ریختند. بدین ترتیب دیواره‌ای متشکل از سه بخش ایجاد شد: دو دیواره سنگی که با قطعات آن با رشته‌های فلزی به هم متصل شده بود؛ و یک دیواره سربی در میان آن دو دیواره سنگی.

لازم به ذکر است که محل جلوس سلطان نور الدین و توزیع اموال میان اهل مدینه را «دارالضیافه» می‌نامیدند که در ضلع شمالی مسجد نبوی قرار داشت و تا چندی پیش بر جا بود، اما در جریان آخرین توسعه حرم مطهر در عصر سعودی، این محل تخریب و به مساحت مسجد افزوده شد. همچنین، محلی که در آن سرب جمع‌آوری شده و برای احداث دیواره ذوب گردیده بود، «سقیفه الرصاص» (اتاقک سرب) نام داشت که در حادثه آتش‌سوزی بازار پارچه‌فروشان در تاریخ دوشنبه ۱۸ رجب ۱۳۹۷ هـ. منهدم شد.

۴. ابن جبیر در سفرنامه خود، یکی دیگر از موارد توطئه و تعرض به مرقد شریف پیامبر اعظم را چنین نقل می‌کند:

در روز شنبه، ۲۷ ذی قعدة ۵۷۸ هـ. به شهر اسکندریه وارد شدم و تا یکشنبه ۸ ذی‌حجه در آنجا اقامت داشتم. چون به شهر رسیدم، جمعیت بسیاری از مردم را مشاهده کردم که برای تماشای ورود اسیران رومی به شهر گرد آمده بودند. اسیران را در حالی که بر خلاف جهت حرکت بر شتران نشانده بودند، با بوق و کرنا به شهر وارد کردند. چون از سرگذشت آنان پرسیدیم، واقعه‌ای را برایمان بازگو کردند که دل از شنیدن آن در سینه به خروش می‌آمد.

ماجرای این قرار بود که گروهی از مسیحیان شام، گرد هم آمده و با اجیر کردن شماری از اعراب منطقه، در ساحل دریای سرخ، کشتی‌هایی ساخته و با آن به راهزنی از حجاج پرداخته بودند. در منطقه نعم، شانزده کشتی را به آتش کشیده بودند و سپس به عیذاب رفته و یکی از کشتی‌های حامل حجاج را که از جدّه می‌آمد، تصاحب کرده بودند. همچنین به کاروان بزرگی که از قوص به عیذاب می‌رفت، حمله کرده و همه اهل کاروان را به قتل رسانده بودند.

ص: ۲۰۸

دو کشتی حامل تجار یمن را نیز مورد حمله قرار داده بودند. آنان آذوقه بسیاری از حجاج را در ساحل دریای سرخ به آتش کشیده و فجایعی آفریده بودند که کسی نظیر آن را به خاطر ندارد.

اما فجع‌ترین و ناپسندترین جنایت آنان این بود که تصمیم داشتند با ورود به مدینه منوره، پیکر مطهر پیامبر اعظم را از قبر مبارک خارج کنند و با خود ببرند، اما خداوند متعال آنان را به خاطر این گستاخی، کیفری عظیم داد و در حالی که یک روز بیشتر با مدینه فاصله نداشتند، فرماندهی به نام لؤلؤ، از جانب اسکندریه و مصر به سوی آنان تاخت و همه آنها را به اسارت گرفت. از جمله معجزات الهی در این حادثه آن بود که با وجود فاصله بسیاری که میان آنان وجود داشت، توانستند به سرعت خود را به دشمن برسانند و نقشه آنان را نقش بر آب کنند. آن قوم نابکار به اسارت درآمدند و هر گروه از آنان را به شهری فرستادند تا به سزای عمل ننگین خود برسند؛ و این گونه بود که خداوند متعال، مسلمین را از شر آنان نجات بخشید.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».

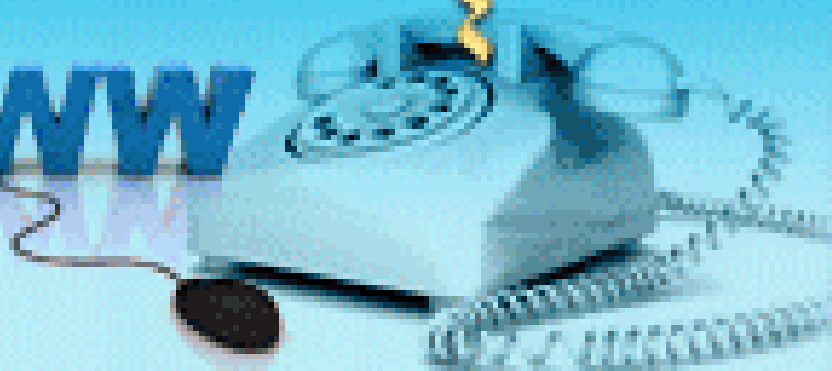


مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

